



پایان خونین کنگره سوسیالیست ها • انتخابات ریاست جمهوری آمریکا
 در سال ۱۹۹۲ • « چه » با کمونارها پیاله می زند • گفتگو با سعید
 عباسپور • زناشویی و طلاق در اسلام و ایران اسلامی • واپسگرایی
 در کتاب های درسی • مناظره در باره ی سینمای اروپا و سینمای آمریکا • هیاهو یا نقد؟ • بی صدائی طبل عشق
 • شعرهایی از: احمد شاملو ، محمود فلکی ، . . . • با آثاری از: عبدالکریم لاهیجی ، مصطفی مدنی ،
 تراب حق شناس ، علی کشتگر ، بهزاد کریمی ، عباس سماکار ، بهمن سقائی و ...



●
خوابالوده هنوز
در بستری سپید .
صبح کاذب
در بوران پاکیزه قطبی .
و تکبیر پر غریبِ قافله
که : « رسیدیم
آنک چراغ و آتش مقصد ! »

●
من همدست توده ام
تا آن دم که توطئه می کند گسستن زنجیر را
تا آن دم که زیر لب می خندد
دلش غنج می زند
و به ریش جادوگر آب دهن پرتاب می کند .

اما برادری ندارم
هیچگاه برادری از آن دست نداشته ام
که بگوید « آری » :
ناکسی که به طاعون آری بگوید
نان آلوده اش را بپذیرد .

●
دست زی دست نمی رسد
که سدّ سفاهتِ سیمانی آنان در میان است :
« ما » در ذهن می گذرد « آنها » بر زیانت
نگران و ترسمرده چون دهن بگشائی !

کابوست آشفته تر باد !
باشد که چو از خواب برآئی
تعبیرش را تدبیری کنی !



مدیر مسئول: پرویز قلیچ خانی

دبیر تحریریه: مهدی فلاحتی (م. پیوند)

* همکاری شما آرش را پربارتر خواهد کرد.

* برای آرش، خبر، مقاله، شعر، عکس و طرح بفرستید.

* در مورد مقالات ارسالی چند نکته گفتنی است:

* طولانی تر از سه صفحه مجله نباشد.

* کنجایش هر صفحه آرش ۱۱۰۰ کلمه

است.

* همراه با ترجمه ها، نسخه ای از متن اصلی نیز فرستاده شود.

* آرش درك و اصلاح و کوتاه کردن

مقالات با حفظ نظر نویسنده آزاد است.

* پس فرستادن مطالب امکان پذیر نیست.

ARASH
6 S.Q. Sarah Bernardt
77185 LOGNES FRANCE
Tel : 40. 09. 99. 08

برگ اشتراك

آرش ماهنامه ای ست فرهنگی، اجتماعی، ورزشی که از بهمن ماه ۱۳۶۹ (فوریه ۱۹۹۱) منتشر شده است. در آرش علاوه بر مقالات ادبی، علمی، اجتماعی، فرهنگی، ورزشی، معرفی و بررسی کتاب، آخرین خبرهای فرهنگی داخل و خارج را می خوانید. با اشتراك آرش، انتشار نشریه خود را تضمین کنید.

مایلم که با پرداخت ۱۷۰ فرانك فرانسه برای اروپا، ۴۰ دلار آمریکا، برای کانادا و آمریکا آرش را از شماره ... برای یکسال مشترك شوم. وجه اشتراك را به صورت حواله پستی و برگ پرشده اشتراك را به نام و نشانی آرش بفرستید.

بها ۱۲ فرانك فرانسه

نظر خواهی (ادامه)

۸ - چهار پاسخ به چهار پرسش در باره ی دمکراسی: بهزاد کریمی - علی کشتگر - عبدالکریم لامیجی - مصطفی مدنی

مقاله

- ۱۴ - کسی سنوالم می کند ؟
۱۶ - زناشویی و طلاق در اسلام و ایران اسلامی
۱۹ - واپسگرانی در کتاب های درسی
۲۲ - انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۹۲
۲۸ - معنای دیگر زندگی در آثار غسان کثفانی
۴۲ - آیا اخلاق و سیاست آشتی ناپذیرند؟

مهرداد درویش پور

اسد سیف

مرتضی محیط

ترجمه ی: تراب حق شناس

ابراهیم محجوبی

شعر

۲۶ - ع. آهمنین - افسانه افروز - زاله اصفهانی - حمید رضا رحیمی - بتول عزیز پور - محمود فلکی

گفتگو

۲۸ - با سعید عباسپور درباره ی موسیقی در ایران
۳۰ - مناظره درباره ی سینمای اروپا و سینمای آمریکا

محمود کویر

سعید محمدی

نقد و بررسی

۲۲ - هیامو یا نقد ؟
۲۵ - بررسی کتاب « اسطوره ی پیران »
۲۶ - بی صدائی طبل عشق
۴۶ - معرفی کتاب

احمد - محمد سینا

عباس سماکار

مرتضی حقیقت

امیر شمس

داستان

۴۰ - شهر پس از طوفان

بهمن سقائی

خبر و گزارش

۵ - پایان خونین کنگره سوسیالیست ها
۴۲ - « چه » با کمونارها پیاله می زند
۴۷ - خبرهائی از ...

مرتضی پیمان

فاطمه صفا

محمود هوشمند - محمد رضا همایونی

ورزشی

۴۴ - راه به کجا خواهیم برد ؟
۴۵ - از جهان پهلوان بیاموزیم

احمد احمدی

برگرفته از نشریات داخل

طرح روی جلد از اصغر داوری در رابطه با مقاله ی کسی سنوالم می کند؟

دوستان و خوانندگان عزیز

با انتشار شماره ی ۱۹، مجله ی آرش، یکسال و نیم از زندگی خود را سپری کرده است. آنان که دستی بر آتش مطبوعات خارج از کشور دارند، می دانند که نشر يك ماهنامه در شرایط غربت تا چه پایه دشوار و توان فرساست. بویژه اگر نشریه مستقل باشد و بر استقلال خود پای فشارد. استقلالی که یکی از جلوه های خود را در چاپ آثار گوناگون - مستقل از جایگاه فکری نویسندگان آنها - خود را نشان داده و آرش را همچون تریبونی آزاد و مورد اعتماد به ایرانیان مقیم خارج از کشور معرفی کرده است.

اما پافشاری بر استقلال مجله - خاصه در شرایط امروز ما - گاه پرسش هایی را برای برخی از دستداران آرش مطرح می کند. اما به گمان ما مناسب ترین پاسخ به این سوالات، گوناگونی مطالب مجله است. ما همچنان بر دفاع از اصلی که آرش بر آن استوار است - آزاد فکری و آزاد نگری - پای می فشاریم و معتقدیم که نفي این استقلال، نفي آرش و نفي انگیزه ی انتشار و تداوم آن است. ما، اکنون می توانیم به پشتوانه ی حمایت های ارزنده ی خوانندگان علاقمند و دوستانی که در بزنگاه های حساس پشتیبانی خود را از ما دریغ نکرده اند، ادعا کنیم که آرش در میان نشریات فرهنگی خارج از کشور از استقبال و تیراژ ی استثنائی برخوردار شده و پربارتر به حیات خود ادامه خواهد داد، اگر از برخی تنگناهای مالی و اداری موجود خود درگذرد.

آرش، کوشیده است نشان دهد که می خواهد و می کوشد نشریه ای مستقل باقی بماند و درست از همین روی فقط خوانندگان خود را تنها تکیه گاه خود می داند و برای تامین هزینه های خود تنها بر آنها متکی است. آرش گهگاه از کمک های مالی کسانی نیز برخوردار شده است. اما دست یاری و یابری را کسانی به سوی آرش دراز کرده اند که به فرهنگ ملی و به استقلال آرش باور داشته و دارند.

اگرچه شمار مشترکان آرش، همراه بیشتر شده و تعداد علاقمندان به دریافت آن هر روز افزوده می شود اما تنگناهای سازماندهی و دشواریهای اجتناب ناپذیری که این تنگناها در راه گسترش شبکه ی پخش آرش فراهم آورده، ما را از پاسخگویی به این رشد امید بخش باز داشته است.

به برکت حمایت صمیمانه ی تعداد قابل توجهی از یاران در گوشه و کنار اروپا، امریکا و کانادا، آرش اکنون به شبکه ی پخش دسترسی دارد که بخش عمده ی آن همچنان غیر حرفه ای است و در هر حال ناقص. و به همین دلیل هم هنوز گروه بزرگی از علاقمندان به آرش در شهرهای کوچکتر و کم جمعیت ترین نواحی از دسترسی به آن محروم مانده اند.

برای برخورد پایه ای با این دشواری، چاره ای نیست جز یافتن همکاران پرتلاش تازه و دوستانی که بتوانند در نواحی کم جمعیت تر نیز دستداران آرش را بیابند و نشریه را در اختیار آنان قرار دهند. این، شدنی نخواهد بود مگر با فزونی یافتن توان مالی و سازمانی ماهنامه.

اما

۱ - در برابر آن عده از توزیع کنندگان آرش که با احساس مسئولیت کامل و نردک دشواری های مالی ما درآمد های حاصل از تکفروشی آرش را همواره بپوش باز گردانده و ما را سپاسگزار توجه و لطف خود می کنند هستند دوستانی که متأسفانه به این مهم توجه ندارند. همچنین هستند - باز هم با نهایت تأسف - کسانی که از نخستین شماره ی آرش تا اکنون همراه تعدادی از آن را دریافت کرده و فروخته اند، اما هنوز با آرش تسویه حساب نکرده اند. منابع مالی موجود نزد این دوستان، حتی اگر ناقابل و ناچیز باشد، هرگاه که به آرش بازگردانده شود، نیرویی موثر به این نشریه می دهد. از این دوستان تقاضا می کنیم به مسئولیت اجتماعی خویش توجه کرده و آرش را از لطف خود محروم نکنند.

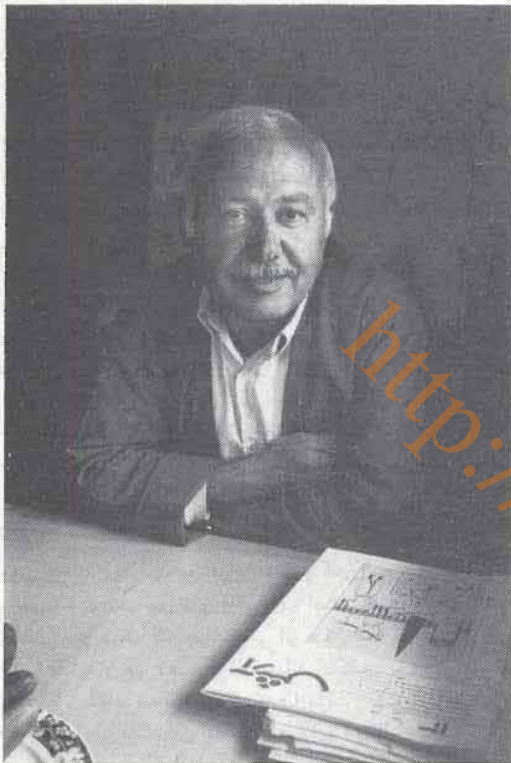
۲ - هستند دوستان بسیاری که در شهرهای مختلف اروپا و ایالات گوناگون امریکا و کانادا توان پخش آرش را در دایره ی دوستان، آشنایان و همسایگان خود دارند. از این دوستان درخواست می کنیم به یاران شبکه ی پخش آرش پیوندند و از این راه، مجله را یاری کنند.

۳ - به رغم گسترش قدم به قدم شبکه ی پخش و مراکز تکفروشی، باز هم رساندن آرش به دست دوستانی که در شهرهای کوچک زندگی می کنند، ممکن نیست. این عده از دستداران آرش می توانند از طریق پذیرش اشتراک سالانه آرش را در خانه های خویش - و بپوش - دریافت و به ادامه ی حیات آن کمک کنند.

یاری، آرش می تواند به حیات خویش ادامه دهد اگر از پشتیبانی و یاری تکیه گاه اصلی خویش - خوانندگان - برخوردار شود. ❀

سخن آشنا

پایان خونین کنگره ی سوسیالیست ها



عبداله حسن زاده

۱ - بدون شك كاك صادق و همزمانش در برلین، همچون یار قدیمی ام كاك قاسملو، توسط تروریسم نواتی جمهوری اسلامی به خون غلطیدند. شاید شناسایی و معرفی یکایک تروریستهایی که به جان رهبران اپوزیسیون ایران تجاوز کرده اند کار سخت و دشواری باشد، اما واقعاً شناسائی قدرتی که پشت سرهمه این اعمال تروریستی قرار دارد امری است سهل و آسان، در این صورت بگذار این دست را قطع کنیم و بشریت را از ننگ ترور و تروریسم برهانیم.

۲ - واقعیت ناگواری است که در فاصله تنها سه سال و سه ماه تروریسم جمهوری اسلامی نو رهبر شایسته و برجسته را از آغوش خلق و حزب دموکرات کردستان ایران ربوده است، تا اینکه جنبش کرد در ایران را به زانو درآورد. تا جایی که مساله به حزب دموکرات و خلق کرد ارتباط پیدا می کند، ما هم به شما و هم به کلیه طرفداران آزادی و عدالت در جهان اطمینان می دهیم که پرچم مبارزات رهبران شهیدمان بر زمین نخواهد افتاد و شاگردان قاسملو و شرفکندی با عزمی راسخ تو و اراده ای استوارتر به راه آنان ادامه خواهند داد.

۳ - دکتر شرفکندی با شایستگی، کاردانی، پشتکار و مدیریت خاص خود به نحوی سکان رهبری حزب را بردست گرفت که نه دوستان و نه دشمنان، آثار فقدان قاسملوی کبیر را بر پیکر حزب مشاهده نکردند. او نیز همچون دکتر قاسملو، ضرورت پیوند مبارزات خلق کرد در ایران با مبارزات رهایی بخش سراسری را به نحو احسن درك کرده بود، لذا تلاش خستگی ناپذیری را برای نزدیکی هرچه بیشتر با سازمانهای مبارز اپوزیسیون ایران آغاز کرده بود. رهبر فقید ما بر این حقیقت وقوف کامل داشت که درنیای امروزی جلب حمایت و همدردی افکار عمومی جهان و محافل بین المللی بسوی مبارزات مردم کردستان یکی از مهمترین شرطهای موفقیت این مبارزات است.

۲۲ و ۴۵ دقیقه ۵ شنبه ۲۶ شهریور ۱۳۷۱، رگبار مسلسل تروریست های رژیم جمهوری اسلامی، نقطه پایان خونینی نهاد بر کنگره انترناسیونال سوسیالیست ها در برلین. دکتر صادق شرفکندی دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران که به همراهی دو تن از رهبران حزب: فتح عبدلی نماینده حزب دموکرات در خارج از کشور و همایون اردلان مسئول کمیته این حزب در آلمان برای شرکت در کنگره نو روزه انترناسیونال سوسیالیست ها به برلین رفته بود، آماج گلوله های تروریست ها قرار گرفت و به قافله پرافتخار شهدای حزب دموکرات پیوست. ۴ تروریست مسلح به رستورانی در برلین حمله کرده و دکتر صادق شرفکندی و یاران او را که برای شام به رستوران رفته بودند به شهادت رساندند. در این حمله دکتر صادق شرفکندی، فتح عبدلی و همایون اردلان از حزب دموکرات و نوری دهکردی روشنفکر مستقل و مترقی ایرانی به شهادت رسیده و صاحب رستوران عزیز غفاری نیز مجروح شد.

حادثه غمبار، موجی از نفرت علیه عاملان آن برانگیخت و بار دیگر نشان داد که رژیم جمهوری اسلامی هیچ مرز و حدی را برای اعمال سیاست های ضد مردمی خود نمی شناسد. جسد نوری دهکردی روز جمعه ۲۵ دسامبر در برلین همراه با تظاهراتی علیه عاملان حادثه به خاک سپرده شد. روز دوشنبه ۲۸ دسامبر بیش از هزار نفر در پاریس گرد آمدند تا در مراسم خاکسپاری و وداع با رهبران حزب دموکرات شرکت کنند. ۱۰ صبح دوشنبه انبوهی از ایرانیان و کردهای منطقه در انستیتو گرد پاریس در مراسم «آخرین دیدار» با شهدای حزب دموکرات وداع کردند تا خاطره آنان را برای همیشه در یاد خود داشته باشند. در این مراسم نمایندگان گروههای اپوزیسیون مترقی ایران و منطقه با نثار تاج گل های زیبا به یاد و شخصیت درخشان شهدای حزب دموکرات ادای احترام کردند. در ساعت ۱ بعد از ظهر مراسم خاکسپاری با تظاهرات از ایستگاه پرلاشز آغاز و تا گورستان تاریخی پرلاشز ادامه یافت. جمعیت انبوه در این مسیر با حمل پلاکارت ها عاملان حادثه را محکوم می کردند.

در گورستان پرلاشز جمعیت پس از ادای احترام به دکتر قاسملو دبیرکل شهید حزب دموکرات در جوار محل خاکسپاری گرد آمدند و چند تن از شخصیت های ایرانی، کرد، فرانسوی سخنرانی کردند. در ابتدا كاك عبدالله ایکی از رهبران حزب دموکرات با سیاسیگری از حضور شرکت کنندگان در مراسم بر ادامه راه شهدای حزب دموکرات تاکید کرد. پس از آن وزیر بهداشت و حقوق بشر فرانسه برنارد کوشنر در سخنرانی زیبای خود که تمامی حاضران را تحت تاثیر قرار داد درباره ابعاد شخصیت دکتر صادق شرفکندی سخن گفت و با محکوم کردن عاملان جنایت بر حق مشروع مردم کرد برای خود مختاری و دموکراسی تاکید کرد. وی در پایان سخنرانی خود پیام خانم میتران را قرائت کرد. نماینده انترناسیونال سوسیالیست ها و نماینده پزشکان بی مرز سخنرانان بعدی مراسم بودند که در سخنان خود عاملان جنایت را محکوم کردند. در پایان آقای مهدی خانبابا تهرانی از سوی خانواده های شهدا در سخنرانی خود عاملان جنایت برلین را محکوم کرد. این مراسم پر شکوه حدود ساعت ۶ بعد از ظهر پایان یافت.

مجلسه آرش پرسش هایی را درباره ابعاد و بازتاب این جنایت هولناک با چند تن از شرکت کنندگان مراسم درمیان گذاشت. پاسخ گروهی از هموطنان به پرسش های مجله آرش آرا در زیرمی خوانید.

- ۱ - عاملین این جنایت چه کسانی هستند؟
- ۲ - تاثیر این واقعه را در سیاست آینده ی حزب دموکرات کردستان چگونه ارزیابی می کنید؟
- ۳ - دکتر شرفکندی چه خصوصیت ویژه ای داشت؟

مرتضی پیمان

۱ - عاملین جنایت اخیر در برلن هیچ کس دیگری نیست ، جز سربازان کثام امام زمانه که در مکتب حجت الاسلام های خونخوار زیر و بم تبهکاریها را آموخته اند. طراحان این جنایت ها کسانی هستند که از راه طلهای مسالمت آمیز مسائل جامعه ایرانی عاجز مانده اند و با روش های خشونت آمیز عملاً راه حل های مسائل جامعه را بصورت خارجی درمی آورند، و بدین ترتیب جامعه را بسوی تلاشی و از هم گسیختگی سوق می دهند.

۲ - علیرغم ضربه کثونی به رهبری حزب دمکرات کردستان ایران ، به باور من مبارزه مردم کردستان تشدید خواهد شد. ارتجاعیون مذهبی بیهوده تصور می کنند که با قتل عام رهبران کرد و سایر نیروهای اپوزیسیون ایرانی می توانند مانع حرکت جنبش ترقی خواهانه مردم ایران شوند. جنبش کردستان دارای پایگاه مردمی و ملی است و حزب دموکرات کردستان به چنین ستونی تکیه دارد و بدین سبب مبارزه در این عرصه ادامه خواهد یافت. بدیهی است که از دست دادن رهبران فرهیخته ای چون دکتر قاسملو و دکتر شرفکندی تا حدودی به حرکت بورانی حزب دموکرات ضربه محسوب می شود.

۳ - دکتر شرفکندی در آخرین روزهای کنگره انترناسیونال سوسیالیستی در ملاقات و گفتگویی که با یکی از هیئت های شرکت کننده در این کنگره داشته هنگامیکه متوجه اشاره این هیئت در زمینه راه حل مساله گرد خارج از چارچوب و محدوده جغرافیایی ایران می شود، در پاسخ به رئیس هیئت نمایندگی آن کشور می گوید، ما کردها خود را ایرانی می دانیم و خواست ما آزادی و دمکراسی برای ایران است و در پرتو این آزادی است که طالب حقوق حقه خود هستیم، ما خواهان ایرانی دمکراتیک براساس آزادی همه ادیان و عقاید هستیم. به باور من همه نیروهای مترقی ایران باید یکبار به خود بیایند و بدانند اپوزیسیون بودن وظایف و تعهداتی را در برابر سایر اجزاء اپوزیسیون طلب می کند، و بدین لحاظ ضروری است که همه نیروهای ترقی خواه و دموکرات اپوزیسیون ایرانی برای مقابله با تروریسم دولتی و دفاع از امنیت و حقوق پناهندگان به وحدتی سامان دهند تا مانعی در برابر معامله گریها و سوداگریهای دولتهای اروپائی بشود.

حسن حسام

۱ - بدون لحظه ای تردید من بر این باورم که رژیم جمهوری اسلامی سازمانده این ترور هولناک و ترورهای قبلی بوده است. این فقط یک توهم لیبرالی است اگر کسانی فکر کنند، که جناحهایی از حاکمیت که در قدرت نیستند اینگونه ترورها را سازمان می دهند، تا مناسبات حاکمیت جمهوری اسلامی را با بول غرب مخفوش کنند. به نظرم شخصاً دولت و کارگزاران کثونی دولت جمهوری اسلامی سازمان دهندگان اینگونه ترورهای هولناک هستند.

۲ - حزب دموکرات کردستان ایران، در تمام طول حیات خود نشان داده که قادر است به خاطر اعتقادی که به دموکراسی و مبارزه برای رهایی خلق ها دارد از کوره راهها و دست اندازهای جدی بگذرد. من مطمئنم این بار نیز حزب شایستگی آنرا خواهد داشت که با سازش ناپذیری مبارزه خود را ادامه دهد. بویژه آنکه حزب دموکرات تحت رهبری دکتر شرفکندی توانسته است توهم مذاکره و مباحثات با رژیم را از پیکره خود بزدايد.

۳ - من اگر در این بوره آخر دکتر شرفکندی را نمی دیدم با این قاطعیت نمی گفتم که ایشان با جدیت تمام در جهت مبارزه با جمهوری اسلامی، با تمامیت آن حرکت می کرده و خود را جزو گرایش انقلابی می دانسته که با هرنوع سازش، مذاکره، استحاله گری ، مرزبندی داشته و از این نظر وقتی نزدیکی احزاب انقلابی چه ایران را شنیده بود شانمان شده و می گفت ما نیز جایگاه خود را بین چه انقلابی و چه فرمیسیم بهتر می توانیم تعیین کنیم. نقش دکتر شرفکندی بویژه در کنار نیامدن با جریانی که می خواست سرنگونی را از پلاتفرمش بردارد تعیین کننده بود.

رضا دقتی

۱ - رژیم جمهوری اسلامی عامل تمام این جنایاتی ست که در خارج صورت گرفته است.

۲ - حزب دموکرات باید یک بررسی و یا باز بینی کلی از برنامه های سیاسی خود بکند، این نو ضربه ای که خورده نشان می دهد که یک مشکلی در تاکتیک آنها وجود دارد و من هرگونه مذاکره و سازش را با جمهوری اسلامی که توسط هریک از گروه های اپوزیسیون صورت بگیرد نه تنها به ضرر خود آن گروه بلکه به ضرر کل اپوزیسیون می دانم.

۳ - من دکتر را خوب می شناختم. دکتر شرفکندی انسانی هوشیار با روحیه بزرگ انسانی بود و او را کمتر سیاسی به آن معنی که دکتر قاسملو بود، می دانستم. انسانی راستین بود.

فرانسه)

۱ - روشن است که با احتمال زیاد حکومت ایران بوسیله ی استفاده از پلیس مخفی اش «ساواما» که بنظر من شاخه و ادامه ساواک گذشته است، این اعمال را انجام می دهد.

۲ - مسئله این است که این بومین رهبر گرد است که ترور می شود. بهمان ترتیبی که قاسملو هم کشته شد، تقریباً با یک شیوه یک شکل. کردها باید که شروع به دریافت این واقعت کنند که یک رهبر زنده بهتر و با ارزشتر از یک رهبر مرده است.

۳ - بله من کاک صادق را خوب می شناختم. او انسانی سرشار از عشق به زندگی بود. من او را از خیلی قبل یعنی از دوره مبارزات مخفی اش در دوران شاه، می شناختم. و بعد در دوره شروع انقلاب و اوایل آن، در آن موقع که هنوز اوضاع به این شکل درنیامده بود. موقعی که هنوز دوره امیدوار کننده ای بود. و ادامه ی آشنائی ما در دوره ی مبارزات بعد از انقلابش بود. بنظر من او مردی فوق العاده بود که در عین حال، انجام وظیفه را با شور و عشق به زندگی پیوند داده بود.

نکته دیگری که باید بگویم اینست که تمام ایرانیان باید خودشان را در این مورد مثل کردها سهیم و متعهد بدانند. چون اینها فقط بعنوان رهبران گرد کشته نشدند بلکه بعنوان رهبران ایرانی کشته شدند. گرد اما ایرانی. یعنی کسانی مثل قاسملو و دکتر شرفکندی با فرهنگ و دانش و شناختی که از دنیا داشتند در یک حکومت آزاد و مستقل و دموکراتیک می توانستند وزرائی عالی باشند.

رسول آذر نوهی

۱ - کاملاً روشن است، عاملان این جنایت هیچ کس غیر از مزدوران جمهوری اسلامی نیست و اولین باری نیست که چنین کاری را انجام می دهند. خط جمهوری اسلامی چنین است. بن بست سیاستهایش در داخل و همینطور سیاست های بین المللی، بیش از پیش به تروریسم دولتی کشانده است، و طبیعی است که حزب دموکرات که مبارزه مسلحانه ای را در کردستان ایران پیش می برد، جزو هدف های این ترورهای دولتی باشد.

۲ - من لکرمی کنم که یک تجربه تلخی را قبلاً حزب دموکرات در رابطه با ترور دکتر قاسملو از سرگذرانده است. امیدوارم که حزب دموکرات این حادثه را که در واقع ضربه سنگینی تلقی می شود تحمل کند و بتواند تلاش های بیشتری خودش را به نحوی سازماندهی کند که این فقدان بزرگ را جبران کند.

۳ - در وهله ی اول از جنبه ی سیاسی اش، رادیکالیزم در زمینه ی دموکراسی بود. بویژه در آخرین جلسه ای که ما تقریباً یکماه پیش از ترور او داشتیم، تاکیداتی که می کرد، عمدتاً نکات جدیدی بود که ما قبلاً حتی در حزب دموکرات کمتر شاهد آن بودیم. مهمترین آنها مسئله پیشرفت اجتماعی اش بود. حزب دموکرات البته همیشه روی آزادی و دموکراسی تاکید می کرد که از اهداف اصلی مبارزه اش بود ولی روی عدالت اجتماعی ، دکتر شرفکندی تلاش های زیادی را در حزب دموکرات بکار برد و این را بعنوان یکی از شاخص های برنامه و سیاست حزب دموکرات تبدیل کرده بود.

بابک خسروی

۱ - من بدون تردید عامل این جنایت را جمهوری اسلامی ، می دانم. و در سری ترورهایی است که سالهاست جمهوری اسلامی، علیه مخالفان رژیم خودش انجام داده و این هم در همان منطبق می خواند.

۲ - به نظر من اینگونه ترورها نمی تواند اساس سیاست حزب دموکرات کردستان را تغییر دهد، قطعاً آنها اساس سیاست خود را بر مبنای آنچه که کنگره ی آنها تصویب کرده، ادامه خواهند داد. و ترور افراد نمی تواند سرنوشت یک جنبش مهمی مثل جنبش کردستان را تغییر دهد.

۳ - من همان پوستی که با قاسملو داشتم ، با دکتر شرفکندی نداشتم، ولی بارها با او ملاقات داشتم و اینبار هم که در پاریس بودند با هم دیدار داشتیم و مفصل نیز صحبت کرده بودیم و قرار بود که وقتی از آلمان برگشتند دوباره ملاقاتی داشته باشیم و روی مسائلی که مورد توافق هردو حزب است مفصل صحبت کنیم. آنچه که بیش از هرچیزی از دکتر در من تاثیر گذاشت ایران پوستی او بود و آرزوی او این بود که بتواند خود مختاری را در چارچوب ایران و با ایرانیان حل کند. و سرنوشت کردهای ایران را در ارتباط تنگاتنگ با مردم ایران می دانست و معتقد بود و تاکید می کرد که خود مختاری در کردستان، بدون دموکراسی برای ایران امکانپذیر نیست. و کار اساسی و مشترک همه نیروها را در درجه اول مبارزه برای آزادی و دموکراسی در ایران می دانست و حل مسئله ی خود مختاری را نیز در چارچوب همان مسئله و بطور مسالمت آمیز می دانست.

۱ - عامل، کاملاً مشخص است. رژیم حاکم بر ایران، رژیمی که در تمام سیزده سالگی که حکومت را در دست داشته، دستش به خون و جنایت آلوده بوده است.

۲ - من تصور می‌کنم، که حزب دموکرات چندین سال است تلاش می‌کند در مثنی سیاسی خودش و در حرکت خودش تحولی بوجود بیاورد، این حوادثی که پشت سرهم اتفاق افتاده مقداری اجرای این برنامه را به تأخیر انداخته است. حزب دموکرات به مراحل شش سال است که در مسیری حرکت می‌کند که می‌خواهد یک تحول سیاسی را پشت سر بگذارد. در این آخرین مرحله دکتر شرفکندی دنبال این بود که برنامه ای را که سابق قاسملو شروع کرده بود از نو سر بگیرد و یک جبهه وسیع دموکراتیک از گروه های سیاسی مختلف برای ایران بوجود بیاورد.

۳ - دوستی بسیار با ارزش و مهربان بود و در آنچه که می‌گفت صداقت کامل داشت. در برخوردها و تماس هایش بسیار صادق بود.

بیژن حکمت

۱ - بدون تردید جمهوری اسلامی، جای انکاری باقی نمی‌گذارد. این سیاست حذف خشونت بار تمام مخالفین خود را از مدتها قبل در پیش گرفته اند، و به هیچ کسی هم در این برنامه رحم نمی‌کنند.

۲ - بهرحال دکتر شرفکندی از کادربهای مهم این حزب بوده و امکان دارد در سازماندهی آنها تاثیری داشته باشد. ولی من امیدوارم که کادربهای جوان بتوانند جایگزین این رهبری بشوند و مبارزه معقولی را به جلو ببرند.

۳ - من زیاد از نزدیک با او آشنا نبودم، ولی آدم انعطاف پذیری بود و حاضر بود راجع به همه مسائل، گفتگو و مذاکره بکند و می‌دانید که مثنی سیاسی ما نیز همیشه این بوده و ما با تمام اختلاف نظرهایی که با حزب دموکرات داشتیم، بخصوص روی شیوه مبارزه، بارها و بارها، ما با هم نشستیم و گفتگو کردیم و گفتگوها بی حاصل هم نبوده و همیشه به یک نتایجی دست پیدا کردیم و یک قدم جلو آمدیم، و قرار بود که وقتی از آلمان برگشتند با رهبران جمهوری خواهان ملی ایران یک جلسه مشترک داشته باشیم، تا بتوانیم مسائل مورد اختلاف را مورد گفتگو قرار دهیم.

خانم قاسملو

۱ - به نظر من چون طرز کشتن این چهار نفر خیلی شباهت با طرز کشتن دکتر قاسملو و بوستانش دارد، عاملین این کشتار نیز جمهوری اسلامی می‌باشد.

۲ - من فکر می‌کنم حزب ضعیف نخواهد شد. چون این اعمال وحشیانه به اعضای حزب و همچنین مردم نیروی بیشتری برای مبارزه می‌دهد. هرچند که این ضربه ای است بزرگ برای حزب ما، چرا که رهبران بزرگ حزب را دارند، یکی یکی به قتل می‌رسانند.

۳ - دکتر شرفکندی در حله اول فرزندان ملت خودش بود و همیشه کوشش می‌کرد که به ملت خودش خدمت کند.

بهزاد کریمی

۱ - در این هیچ تردیدی نیست و همه شواهد و همه تجارب مربوط به

تروهای قبلی، منطق عملکرد این رژیم نشان می‌دهد که قاتلین به جز خود جمهوری اسلامی کس دیگری نمی‌تواند باشد. متأسفانه این خطوط انحرافی که در محافل از غرب دامن زده می‌شود، کاملاً جهت انحرافی دارد و هیچ حقیقتی را عوض نمی‌کند. و یک دلیل هم اینستکه همه ی نیروهای سیاسی و همه ی تشکل های دموکراتیک و تمام محافل و مطبوعات یک صدا معتقدند که این کار، کار جمهوری اسلامی، می‌باشد.

۲ - در این مورد خیلی زود است و ضمناً باید با خود حزب این مسئله را مطرح کرد. ضایعه است اما با شناختی که از حزب دارم، هیچ دلیلی نمی‌بینم که حزب از آن سیاست عمومی اش دست بردارد. و این واقعیتی است که احزاب سیاسی بی که از دل جنبش های مردم بیرون می‌آید برای پروراندن هرکادر چه خون دلی خورده اند، و این ضایعه نه تنها برای حزب دموکرات، بلکه بطور وسیع تر برای کل جنبش دموکراتیک و آزادیخواهان کشورمان درد آوراست.

۳ - من دکتر شرفکندی را می‌شناختم، و برابم خیلی دردناک بود، زیرا چند روز قبل از این واقعه، یک دیدار ۴ ، ۵ ساعته رسمی داشتیم، برخوردهائی که از دکتر شرفکندی دیدم چه در جنبه عینی اوضاع و احوال منطقه، اوضاع و احوال کشورمان و آینده اش، و برخورد دلسوزانه و مسئولانه اش را در مورد اپوزیسیون، جای واقعا تأسف است که یک چنین مردی را از دست دادیم.

هادی جفرودی

۱ - بدون شك تا بحال همه ی تروهایی که اتفاق افتاده کمترین ظن وجود داشته که جمهوری اسلامی، دستي در آن نداشته است. ترو، در ماهیت این رژیم است. همانطور که سه هفته پیش فلاحیان در سخنرانی خود که از تلویزیون ایران پخش شد گفته بود. او بطور واضح گفت: «که هرکجا هستيد در صدد شناسایی تان هستیم و انتقام هم خواهیم گرفت، و در درون شما نیز نفوذ داریم و ... »

جمهوری اسلامی، تا زمانی که مستقر است به تروریزم امکان و گسترش می‌دهد، و امروز دنیای غرب که بهرحال مدعی دموکراسی ست، تماماً اعمال تروریستی جمهوری اسلامی، را چشم پوشی و کوتاهی می‌کنند.

۲ - مسئله ی درونی آنهاست. هرچند که این واقعه چند بار اتفاق افتاده است. بوستان حزب دموکرات باید در آینده بیش از پیش به این مسئله توجه داشته باشند. بدلیل اینکه درحال حاضر حزب دموکرات بعنوان یک نیروی مترقی و دموکرات در مقابله با جمهوری اسلامی فعالیت دارد و مورد حملات تروریستی رژیم قرار خواهد گرفت.

۳ - آشنایی نورابور داشتم. طبیعی است شخصیت هائی چون دکتر شرفکندی سالها در کوران مبارزه آبدیده شده اند و این ضایعه، ضایعه ی بزرگی است برای جنبش دموکراتیک ما.



همایون اردلان و فتاح عبدلی قربانیان این جنایت

محمدرضا زلفانی

۱ - در اینکه حکومت اسلامی عامل این جنایت است هیچ شك و تردیدی وجود ندارد. حکومت اسلامی با اطمینان خاطر از اینکه دولت های غربی با پیروی از سیاست رسوای حفظ منافع اقتصادی و ملاحظات امنیتی، بر تروریزم و آدم کشی های او، چشم پوشی می‌کنند، این کشورها را بشکارگاه خصوصی خود برای از بین بردن چهره های برجسته و فعال در میان تبعیدیان مبارز تبدیل کرده است.

۲ - انکار نمی‌توان کرد که از دست رفتن شخصیتی همچون دکتر شرفکندی ضایعه ای بسیار بزرگ نه تنها برای حزب دمکرات کردستان، بلکه برای کل جنبش دموکراتیک ایران است. با اینحال حزب دموکرات از چنان سابقه و اعتباری برخوردار است که می‌تواند این خسران ها را پشت سر بگذارد و آبدیده تر به فعالیت و مبارزه خود ادامه دهد.

باید و می‌توان امیدوار بود که حزب دموکرات به سیاست ها و هدف های اصولی و اعلام شده خود که در شعار دموکراسی برای ایران و خود مختاری برای کردستان خلاصه می‌شوند، وفادار بماند و همچنان پیوند عمیق و همه جانبه خود را با جریان و جنبش دموکراتیک کل جامعه ما حفظ کند. به نظر من نقش حزب دموکرات را در مرحله کنونی تاریخ میهنمان باید از مقوله ی کاری دانست که ترکهای آذربایجان در جریان انقلاب مشروطیت انجام دادند و با قیام خود مشروطیت را نجات دادند. اکنون مدتهاست که خلق گرد و مبارزات آن برای از میان برداشتن ستم ملی به دلایل گوناگون، مورد توجه و حمایت قدرت های بزرگ غرب قرار گرفته است. حزب دموکرات کردستان مسلماً این ظرفیت و هوشمندی را دارد که دلایل و ماهیت این توجه و حمایت را دریابد. و آنرا بر امتیازات بزرگ خود که همانا پیوند تاریخی و همه جانبه با سرنوشت همه قوم ها یا خلق هائی است که ملت ایران را تشکیل می‌دهند، ترجیح ندهد. و مثلاً با حذف زبان فارسی در مراسم خاکسپاری دکتر شرفکندی و یارانش در گورستان «پارلاش» این تصور را بوجود نیاورد که گویا به حمایت برنارد کوشنر ها و دانیل میتران ها بیش از همدردی صدها تن ایرانی که درواقع نمایندگان کل جنبش آزادیخواهی ایران اند اهمیت می‌دهد.

۳ - در میان گروهها و سازمانهای سیاسی مملکت ما حزب دموکرات کردستان این ویژگی را داشته است که رهبرانش، چه دکتر قاسملو و چه دکتر شرفکندی شخصیت هائی با فرهنگ، فاضل و جامع الاطراف بوده اند که اعتقاد صمیمانه و پی گیر و قاطع نسبت به آرمانهای حزیشان را با سنجیدگی و پخته گی و تعادل برآمیخته اند. و در واقع به یمن همین خصوصیات رهبران حزب دموکرات بوده است که این حزب از قبول عام و محبوبیت خاصی در میان همه آزادیخواهان ایران برخوردار است.

چهار پاسخ به چهار پرسش

در باره ی دموکراسی



CHARACT.

بهزاد کریمی

چه تعریفی از دموکراسی دارید؟

اگر قرار باشد که به شیوه کلاسیک سخن بگویم و رسواس در ترمینولوژی را رعایت کنم، چاره ای جز تکرار تعریف شناخته شده و جا افتاده در فرهنگ نامه (را ندارم که بنا به آن: دموکراسی کلمه ای از فرهنگ یونان باستان است که از دو جزء «دمو» یعنی مردم و «کراسی» یعنی حکومت ترکیب شده و در نتیجه مراد از آن، مردم سالاری و به توضیح جامعه شناسی معاصر، حکومت مردم بر مردم است.

اما روشن است که ما به صحبت آکادمیک ننشسته ایم و سخن، بر سردرگم مشخص از دموکراسی و اجرای آن در عمل است. بنابراین انتظار شما پرسشگر گرامی را چنین پاسخ میدهم که دموکراسی یعنی چنان مناسباتی بین انسان های یک جامعه که بر آن حق هیچ گروه اجتماعی، یا نحوه فکری و جریان سیاسی، و یا فرد برای دعوت از جامعه به زندگی در روایی که آن ها درست تشخیص می دهند، پایمال نشود. تنها در چنین مناسباتی است که این امکان فراهم می آید تا قدرت سیاسی واقعا تبلور مردم و بیانگر شکل مردم باشد: تا مردم بر همه امور کشور و در سراسر روند مربوط به حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نقش آفرین شوند، تا بهترین شرایط برای ابراز خلاقیت و شکوفایی آحاد جامعه فراهم آید. یعنی، حکومت مردم بر مردم در مفهومی هرچه واقعی تر و هرچه کاملتر فراهم می گردد.

دموکراسی، گرچه مفهوم بسیار وسیعتری از آزادی دارد، معهذاً هم پایه و هم جوهران، آزادی، و مقدم بر همه آزادی های سیاسی است. از اینرو، در یک جامعه مدنی، دموکراسی پیش از همه در رعایت بی قید و شرط آزادی

سیاسی، در واقع به نقد ارزش های سیاسی پیشین خود برخاست و بدین ترتیب بر حکومت بی چون و چرای تفکر دیرپایی نقطه پایان گذاشت که بر اساس آن، وجود سلطان زائیده حقانیت سلطان در تملک حق خدایگانی بر زمین بود.

انقلاب مشروطیت، شکست اندیشه استبدادی بود و آغاز تلاش جامعه برای استقرار دموکراسی در کشور. به مفهوم مرعی شدن اراده اکثریت مردم. این طرز فکر که دموکراسی را آنچه اکثریت مردم اراده می کنند می فهمید، و تاکید بر وجود آزادی های سیاسی بر ذهن حاملان آن، بمعنی و در خدمت تأمین مصونیت ملت در برابر تعرض های دگرپاره شاه و حکام به حق ملت بود، مسلماً در زمان خود موفقیت بسیار بزرگی به شمار می آمد.

البته فلسفه سیاسی انقلاب مشروطیت، تحقق کامل نیافت. نیروها، نهادها و اندیشه های استبدادی در جامعه شرقی ما قدرتمند تر از آن بودند که این فلسفه بتواند بلافاصله حاکم شود. حتی این فلسفه سیاسی، برای تحقق واقعی خود نیازمند چندین جنبش، نهضت و انقلاب بود. با اینهمه، اگرچه دیکتاتوری پنجاه و اندی ساله پهلوی (جامعه ما را در زمینه رعایت دموکراسی نوع مشروطه دچار پس رفت های بزرگی کرد، اما هیچگاه نتوانست برای اعمال دیکتاتوری خود مشروطیت اجتماعی ایجاد کند و هرگز موفق نشد حکومت خود را حکومت اکثریت مردم جلوه دهد. این اندیشه که حکومت باید از آن اکثریت باشد تا دموکراسی برقرار گردد، بمثابة یک نهاد فکری در جامعه بنا شد. انقلاب مشروطه، کار خود را کرده بود.

اما مسئله اینست که اندیشه سیاسی و فلسفه سیاسی در جامعه ما طی فاصله زمانی انقلاب مشروطیت و انقلاب بهمن نتوانست درک خود از دموکراسی را ارتقاء داده و متحول کند. و درست همین است که سهم روشنفکران آزادیخواه در عقب ماندن شعور سیاسی جامعه در عرصه دموکراسی و آزادی ها را به مسئولیت اصلی پهلوی ها می افزاید.

درواقع، افکاری که مدعی دموکراسی بودند، دموکراسی را همان حاکمیت اکثریت مردم می فهمیدند و تأمین آنرا در جامعه با باورهای عقیدتی خود و تحقق اهدافی چون سوسیالیسم، اسلام نوع سنتی و یا نو سازی شده، ملیت گرایی و ایرانی گری و غیره مشروط می کردند، این اندیشه که دموکراسی واقعی همانا دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت است، تبیین ثنویک پیدا می کرد و مقبولیت عام می یافت.

پس طبیعی بود که در چنین نوع نگاه به دموکراسی، آزادی های سیاسی وسیله مبارزه تلقی شوند و با تأمین اکثریت و کسب قدرت سیاسی، از اعتبار بیفتند! در آستانه انقلاب بهمن، درک اکثریت مطلق نیروهای سیاسی نینفوذ - علی رغم تفاسیر های زیاد در اهداف و باورهای ایدئولوژیکی آنها - از دموکراسی و آزادی های سیاسی، مسلماً برخورد شایسته دموکرات ها را نمی کرد. این بود فاجعه جامعه ما و چنین شد که این فاجعه در بدترین و بدخیم ترین شکل خود رو نما شد: خمینی به قدرت رسید که حکومت اکثریت را در واقع تقلید اکثریت از یک فقیه مطلق العنان معنی می کرد.

در آستانه انقلاب بهمن، اندیشه های سیاسی مسلط در جامعه ما و چیره بر ذهن و روان مردم، دموکراسی را تأمین حاکمیت اکثریت مردم می دانست و از اینرو تصادفی نبود که بهار آزادی وقتی بسیار زود جای خود را به برگریزان استبداد داد، با واکنش تند توده های ملیونی خواهان آزادی از شاه، برانداخته سلطنت و بپا کفنده انقلاب روپرو نشد. اکثریت مطلق مردم، قدرت خود را به خمینی دادند و نگاه این قدرت مطلق بنام اکثریت مطلق مردم، با تقسیم نوبتی همین اکثریت به اقلیت ها و حذف و سرکوب یک بیک هراقلیت، بدترین دیکتاتوری را در جامعه حاکم کرد.

و اکنون، در پی تجربه عظیم انقلاب بهمن، مردم ما به نقد اندیشه و اقدام خود برخاسته اند و روشنفکران جامعه بمثابة پیشقراولان این باز نگری و رنسانس فکری، درنگش و روش خود نسبت به دموکراسی دچار تحولات بزرگی شده اند و می شوند. در جامعه امروز ایران، درک

های سیاسی تجلی می یابد که می باید در رعایت حق آزادی سیاسی و فکری اقلیت توسط فکرو سیاست مسلط بر جامعه منعکس شود. بنابه تجربه هر ترمیزی از دموکراسی که نقطه عزیمت آن صرفاً آنگاه بر حقوق اکثریت باشد، به حذف سیاسی، تضییق اجتماعی و لاجرم به اختناق و در پی آنها، به تنش اجتماعی منجر می شود. اگر تکامل اندیشه دموکراسی در جامعه ما در چنین درکی از دموکراسی تجلی نیابد، ما همچنان در اسارت تفکر دیکتاتوری خواهیم ماند.

اما اگر ما بخواهیم که لحظه حال تاریخ دیرین کشورمان باشیم و هراقدام خود را متوجه آینده آن و مالا در معرض قضاوت تاریخ فردا بدانیم، و هرگاه که بخواهیم گفتارو کردار امروزمان بازتاب همه خود آگاهی ما در لحظه حاضر باشد، آنگاه درک ما از دموکراسی، باید بر جمعیت ما از سیر تاریخی جدال دموکراسی و دیکتاتوری، هم در عرصه ذهن و هم در عرصه واقعیات جامع مان متکی گردند. بدون یاری گرفتن از حافظه تاریخی، احساس اعتماد به خود یا در میان نخواهد بود و یا بس شکننده و نامطمئن از کار درخواهد آمد. از اینرو، به تاریخ مراجعه کنیم:

شاخص اصلی جبهه بندی و صف آرایی فکری و سیاسی در انقلاب مشروطیت، مقابله ملت با استبداد فردی شاه و حکومت مطلق آن بود. در آستانه مشروطیت، آگاهی سیاسی در جامعه به آن سطح از تکامل تاریخی فرا روئیده بود که قدرت مطلق شاه و نسپونیم بمثابة یک نهاد تثبیت شده در جامعه، دیگر غیر طبیعی بنماید و مقوله ظل الله زیر سؤال برود. نیروی بزرگی بر جامعه میخواست که مملکت داری زیر فرمان قانون قرار بگیرد و تدوین قانون و نظارت بر اجرای آن در اختیار نمایندگان عموم ملت باشد؛ و می خواست که شاه، قدرت خود را از ملت بداند و این، قانون حاکم بر همه قوانین و مقررات کشور داری شود. جامعه ایران در انقلاب مشروطیت، با گرویدن به این فلسفه

اهمیت جایگاه آزادی‌های سیاسی در مقوله دموکراسی با سرعت شگرفی رو به گسترش و تعمیق و ارتقاء دارد. در جامعه ما، هیچگاه این ایده که آزادی در رعایت حق اقلیت توسط اکثریت قابل تعریف است و با حد رعایت آن قابل سنجش می باشد، به اندازه امروز ذهن روشنفکران را تسخیر نکرده بود و در افکار مردم ریشه ننداشته بود. مردم ما، و برپیشاپیش آنها روشنفکران، برای درک ژرفای سخن نفز فیلسوف بزرگ انگلیسی جان استوارت میل که ۱۵۰ سال پیش گفت: حق اکثریت حقیقت اکثریت نیست، گویی به تجربه عظیم انقلاب بهمین نیاز حیاتی داشتند! در یک کلام، از دل استبداد حاکم بر میهن ما، اندیشه فراگیر دموکراسی و آزادیخواهی در مفهومی بمراتب عمیق تر از پیش و در طراز بمراتب متعالی تر از قبل سر بریزده است. پیامدهای انقلاب بهمین و در کنار آن تجارب ناشی از تحولات عظیم جهانی طی سالیان اخیر، آزادیخواهان ایرانی را بیدار کرده و آنها را فراخوانده تا ابتدا خود را دمکرات کنند و آنگاه برای دمکرات کردن جامعه خیز بردارند.

منظور از دموکراسی اقتصادی چیست؟

این، کاملاً حرف درستی است که واضرار اقتصادی و جبر اقتصادی، سدی سدید برای استقرار دموکراسی واقعی در جامعه است. تا زمانیکه انسان در خدمت تولید نه تولید در خدمت انسان است، و تا زمانیکه تولید کنندگان در اسارت مشتی حکمرانان گرویده سرمایه هستند، طبعاً سخن از دموکراسی کامل و همه جانبه در جامعه غیر ممکن است. اصولاً، حد امکان تحقق دموکراسی امری است نسبی، و خود دموکراسی پدیده ای تاریخی است که نلیقاً از سطح پیشرفت نیروهای مولده تأثیر می پذیرد. عالیترین دموکراسی های دنیای باستان برپایه نظام برده داری استوار بوده و در بهترین دموکراسی های دنیای صنعتی امروز، هنوز میلیونها انسان در محروم از اعمال اراده و دوزخ تأثیرگذاری بر روندهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کشور خویشند.

دموکراسی سیاسی، اگر در خدمت دموکراسی اقتصادی قرار نگیرد و در راستای تحقق آن خدمت نکند، از محتوی خود فاصله می گیرد و بخش وسیعی از مردم، بین حق قانونی خود در استفاده از دموکراسی با وسایل و امکانات عملی بهره گیری از آن، تضاد های بزرگ می یابند. در دموکراسی های غربی، بی تفاوتی سیاسی در میان بخش بزرگی از مردم، یک بیماری مشترک است. متقابلاً، دموکراسی اقتصادی در مفهوم واقعی خود، نمیتواند رو بنایی جز دموکراسی سیاسی داشته باشد. دموکراسی اقتصادی، برپایه شرکت مستقیم نیروی تولید کننده در هدایت، تغییر و حتی توقف روند تولید استوار است که بالطبع بدون تأمین آزادی فکری و سیاسی همگانی برای تأمین مناسبترین شرایط سیاسی، نهادها، قوانین و مقررات در جامعه ممکن نیست.

خدمت بزرگ، اندیشمندان سوسیالیسم در قرن نوزدهم در آن بود که می خواستند برپایه دموکراسی بدست آمده از انقلابات بورژوازی، چنان دموکراسی فراهم آورند که در آن همه مردم و از جمله میلیونها زحمتکش اسیر چرخ و ننده نظام خارتگر سرمایه داری بتوانند از مواهب دموکراسی برخوردار باشند. بهیچوجه تصادفی نبود که مارکس و انگلس، خواهان تشکیل حزب سوسیال دموکراسی شدند و در آثار و پراکنش سیاسی خود بمثابة دمکرات های پیگیر برآمد کردند. آنها می خواستند جامع موجود با اتکاء بر دموکراسی برقرار شده، به دموکراسی طراز بالا و گسترده تر فرا برود. از نظر آنان، مضمون این دموکراسی طراز بالا، اقتصاد سوسیالیستی بود. از اینرو، برخلاف آنچه که بعدها بنام این انسان دوستان بزرگ و اندیشه آنها عمل شد، جنبش سوسیالیستی نه در تحقیر دموکراسی و تمجید دیکتاتوری که برای تأمین دموکراسی اقتصادی بمثابة شرط مکمل دموکراسی سیاسی و تعمیق برنده و گسترش دهنده این دموکراسی مطرح گردید. نقطه عزیمت حرکت آنها، دموکراسی موجود بود تا در ادامه و برپستز آن، دموکراسی بیشتر و دموکراسی برای همگان بدست آید.

آنچه که مسلم است، دموکراسی اقتصادی عبارت از چنان مناسبات اقتصادی است که در آن هیچ فرد و گروهی نتواند بخاطر تملک برمنام ثروت، دیگران را در استثمار خود در آورد و در نتیجه از این طریق، مستقیم یا غیر مستقیم، اندیشه و انتخاب سیاسی آنها را زیر تأثیر خویش بگیرد. از اینرو مبارزه علیه استثمار سرمایه داری، اگر برای برقراری دموکراسی توأمان اقتصادی و سیاسی در جامعه باشد، عین مبارزه دموکراتیک است. دموکراسی اقتصادی، بیگانه بر وجود نمی آید و حد اعمال آن از یکسو تابعی از سطح رشد نیروهای مولده در جامعه است و از سوی دیگر با حد اعمال کنترل جامعه بر گروههای استثمارگر مشروط می شود. هرنگوشی جزاین، لزوماً به اراده گرایی و بی استثنایی به قانونمندی های جامعه منجر خواهد شد و مسلماً با نفی دموکراسی سیاسی و موکول کردن آن به تحقق دموکراسی در فردا همراه خواهد بود و یعنی: دیکتاتوری!

اکنون که بخش بزرگی از نیروی چپ ایران برپایه بازنگری های سالهای اخیر، با درک نوین خود از دموکراسی برآمد کرده اند، با هرگونه اندیشه دیکتاتوری و از جمله دیکتاتوری پروتاریا مرز کشیده اند، به ترویج رابطه لاینک دموکراسی اقتصادی و سیاسی برخاسته اند، و واقع بینانه از تقدم عملی اولی بر دومی دفاع می کنند، میتوان امیدوار بود که جبهه دموکراسی در میهن ما به نیردنی پایدار و پیگیر در دموکراسی متطور شود که برای امروز و فردای مبارزه در راه دموکراسی کشور ما، دارای اهمیت جدی است.

ما در گذشته می گفتیم برای شکم گرسنه، اول نان لازم است و آنگاه دموکراسی و آزادی! و اکنون، این حرف خود را باز تکرار می کنیم اما با درک و نگاهی نوین: شکم گرسنه برای آنکه بداند چرا گرسنه است و چه سان باید آنرا تسخیر کرد، به دموکراسی و آزادی، چون نان شب نیازمند است.

معیار و ابزار اعمال دموکراسی چیست؟

دموکراسی، یکی تجربه عموم بشری است و از اینرو برای پیاده کردن آن در جامعه خودمان، ما باید به آنچه که بنام دموکراسی در مقیاس جهانی تجربه شده توجه کنیم و از فرهنگ و ابزاری که برای تأمین نوام و قوام آن در دیگر کشورها بوجود آمده است بیاموزیم و آنگاه از این آموخته ما مطابق با ویژگی های تاریخی، ملی و فرهنگی جامعه ایران، برای اعمال دموکراسی در کشورمان یاری بگیریم.

اصل راهنمای ما در استقرار ساختار دموکراسی در کشور باید آن باشد که مردم کل روندهای مربوط به تعیین سرنوشت خودشان را زیر نظر بگیرند. به دیگر سخن، نهادهای قدرت و تصمیم گیرنده، منتخب مردم باشد. تحت هیچ شرایطی نباید به کنار ماندن و کنار گذاشتن مردم تن داد. اصل انتخاب، باید اس و اساس اندیشه سیاسی حاکم بر کشور قرار گیرد و ملزومات انتخاب آزاد و واقعی، باید روش زندگی سیاسی کشور گردد.

صرف نظر از جنبه کلی و عمومی قضیه، بطور مشخص در ایران ما، ضرورت دارد تا دموکراسی در شکل و قالب جمهوری عرضه شود و پارلمان، مهمترین رکن جمهوری باشد. اجرای مقررات عدم تمرکز که در ایران کثیرالله ما پروژه دارای اهمیت است و می تواند در درازمدت تجلی یابد، در عین حال برای جلوگیری از تمرکز قدرت در کشور آسیایی ما که دارای سنت دیرینه موارثی و هیرارشی مذهبی و فرقه ای است، نیاز مبرم دموکراسی برای نهادهای شدن است. پارلمان های منطقه ای و انجمن های شهرو روستا که چهلگی منتخب مردم مناطق و محل ها هستند، می توانند تکمیل کننده و حتی پایه محلی پارلمان مرکزی باشند. و از همه اینها مهمتر، تشکیل شورای کارکنان و اهالی در هر واحد مسکونی، تولیدی و اداری و آموزشی و غیره است که از ضروریات پیشرفت روند دموکراسی واقعی می باشد و بدون اینها، احتمال جدایی پارلمان منتخب مردم از خود مردم و تبدیل آن از ارگان سیاستگذار ناظر بر عملکرد قوه مجریه به آلت دست دولت، یک احتمال جدی و طبعاً تهدیدی خطرناک علیه

دموکراسی است.

در نظام دموکراسی، رسانه های جمعی و از جمله مطبوعات بمنزله میزان میزان الحراره دموکراسی هستند و زنده ترین و مؤثرترین ابزار آگاهی مردم برای تأثیرگذاری آنها بر روندهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره است. اگرچه امروز دگر باریه به آموزش سترگ انگلس برمی گردیم که گفت: هیچ چیز مقدس وجود ندارد، اما اگر مجاز باشد تا به نحو اعتباری از واژه مقدس استفاده شود، خواهیم گفت که آزادی مطبوعات را اصل مقدس بدانیم.

و بالاخره بر اصل تشکل باید ایستاد و تشکل ها را در نظر داشت که اندام های پدیده زنده ای بنام دموکراسی هستند. جامعه بی تشکل، جامعه بی شکل، جامعه بدبختی است که زمانی محکوم به ساختن بت و تهرمان و زمانی به درهم کوبیدن خود ساخته هاست! صریح بگویم که من از هیچ چیز به اندازه این نظریه که در جامعه ما، برد شخصیت ها بیشتر از تشکل ها نیست نگران نیستم و از این تبلیغات، نفرت دارم. این حرف و حدیث ها، به سواد قوام دیکتاتوری برعکس، همه حرف ما باید این باشد که مردم، در درون تشکل است که می توانند آموزش سیاسی ببینند، قدرت خود را دریابند، و اعمال اراده کنند. خرد مردم، در تشکل امکان بروز می یابد. تشکل، الترناتیو تقلید و دنباله روی مردم از سرگورده هاست که جز انفجار احساسات کور حاصلی ندارد. بدون تشکل، سخن گفتن از دموکراسی بیهوده است و بدون حرکت به سوی متشکل شدن، نمیتوان مدعی دموکراسی شد و دمکرات ماند. در لحظه کنونی، تلاش هر آزادیخواه ایرانی در راستای متشکل کردن مردم و نیروهای که خواهان ایرانی آزاد و آباد هستند، بهترین و شایسته ترین شکل پیشواز آزادی و دموکراسی رفتن به ایران است.

در پایان همین پرسش باز هم به این موضوع برمی گردم که خطاست هر آینه زمینه دموکراسی در کشور را در فعل و انفعالات سیاسی و رعایت و اجرای آزادی های سیاسی خلاصه کرد. دموکراتیزاسیون جامعه، پیش از هر چیز در گرو گسترش فرهنگ دموکراسی در جامعه و سرشتی کردن آن در رفتار مردم است. مثلاً نمیتوان در منزل مرد سالار بود و در جامعه، دمکرات منش شد! آموزش دموکراسی و عمل به موازین دموکراسی در جمیع عرصه های زندگی اجتماعی، روندی است بسیار طولانی و در نتیجه نیازمند کارگسترده و همه جانبه فکری، فرهنگی و سیاسی است. جامعه ای که از بیسوادی در مقیاس عظیم رنج می برد برای تجهیزینه دموکراسی، نیاز به ریشه کن کردن بیسوادی دارد. روشنفکر دمکرات ایرانی، اگر نتواند مبارزه با استبداد آخوندی را با کار فرهنگی گسترده در میان مردم همراه بکند، راه بجایی نخواهد برد. اگر ما کاربر میان مردم را همچون سابق در این خلاصه کنیم که خلق را علیه استبداد در قدرت سیاسی بسیج کنیم و آنها را به مبارزه علیه عقب ماندگی، جهالت و تفکر استبدادی در خودشان فرا نخوانیم، بار دیگر باد خواهیم کاشت و طوفان در خواهیم کرد.

آیا دموکراسی مورد نظر شما در جمهوری اسلامی ایران قابل دستهای است؟

نظام دین سالار، علیه حکومت لائیک می باشد و لائیسیت، الزام یک نظام دموکراتیک است. در ظرف جمهوری اسلامی، مظلوف دموکراسی نمی گنجد. رژیم ولایت فقیه، از بیخ و بن با دموکراسی و آزادی ها مغایرت دارد. تا این نظام برپاست، هیچ سخنی از دموکراسی نمی تواند در میان باشد. هم زندگی و هم منطق درونی این سیستم، نشان داده و اثبات می کنند که محال است در این نوع نظام و یا برپایه آن، دموکراسی شکوفه زند. لازم نیست که در این باره از اپوزیسیون نظری خواهیم، و حتی ضرورت ندارد که به شیوع و ویرس تردید نسبت به تأمین دموکراسی در ولایت مطلقه در بین بخشی از حکومتی ها نظری بکنیم، بلکه کافی است حرف و عمل برپا دارندگان این نظام و رژیم را ملاک قرار دهیم که صراحتاً بر ارجحیت حکم ولی فقیه و احکام فقها نسبت به هر اراده دیگر در کشور تأکید دارند!

اما آنجا که سخن از آزادی های سیاسی است، باید گفت که این یا آن آزادی سیاسی را حتی برای رژیم آزادی کش نیز می توان تحمیل کرد. این ساده نگری و سهل اندیشی محض خواهد بود. هرگاه تصور شود که تحت هیچ شرایطی نمی توان این رژیم را واداشت که به این یا آن آزادی سیاسی تن دردهد. آزادی های سیاسی، بهیچوجه ذاتی این نظام و حکومت ماهیتاً ضد دموکراتیک نیستند؛ اما بمثابة جنبه عرضی و حیثی قضیه می توانند درکالبد این رژیم حلول کنند؛ همانگونه که شمارهای آزادیخواهان انقلاب در قانون اساسی این رژیم انعکاس یافت، بهمانگونه نیز در مرحله پیشرفته مبارزه مردم در راه آزادی ها، همین قوانین خاک خورده، می توانند از درون کتابچه قانون اساسی جمهوری اسلامی بدرایند و به خیابان ها راه یابند.

درک این موضوع، برای اپوزیسیون دموکرات که در راه تامین آزادی های سیاسی درکشورمبارزه می کند، دارای اهمیت اصولی و عملی فراوان است. چنین نگرشی، مانع از آن می شود که ماسد مبارزه برای آزادی های سیاسی چهارگانه گوی بی شوم و برعکس، موجب آن می گردد که درپراکتیک سیاسی جاری به گونه فعال برآمد کنیم. موکول کردن مبارزه برای آزادی های سیاسی به امر سرنوشتی رژیم و تحلق آنها به شرایط پس از رهایی جامعه از اقت جمهوری اسلامی، نتیجه ای جز کنارماندن از مبارزه زنده و واقعی درجامعه ندارد. اما دعوت از مردم برای مبارزه در راه کسب آزادی های سیاسی از این رژیم مستبد، یعنی قراردادن خواست هایی در چشم انداز مبارزه که با امکانات تحقق آنها همخوانی دارند.

فراموش نباید کرد که هم اینک درجامعه ما، مبارزه بین آزادی های سیاسی و استبداد حاکم، در اشکال بسیارمتنوع و در سطوحی متفاوت جریان دارد و حکام مستبد با گذشت هرروز، خود را در برابر طیف وسیعتری از مدافعان آزادی روبرو می بینند. اگرما تردیدی نداریم که دموکراسی، طناب دار این حکومت است و اگریقین داریم که آزادی های سیاسی، پایه و جهرمدموکراسی می باشد، پس هرچه استوارتر نیرو و تلاش خود را مصروف بسوی مردم برای کسب آزادی های سیاسی از رژیم حاکم بکنیم، برای نشریه محترم آرش، درمبارزه بخاطرتحقق دموکراسی و آزادی درمیهمان آرزوی موفقیت های دم افزین دارم.

علی کشنگر

چه تعریفی از دموکراسی دارید؟

برای من دموکراسی یعنی آزادی بی قید و شرط درانتخاب سرنوشت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، ملی و غیره برای هر فرد بطورخاص و برای يك ملت بطور اعم. اما دموکراسی چونان هرامر دیگری نسبی است. در برده داری اصلاً نبوده و یا در حدی میان برده داران روم و یونان مرسوم بوده است. بتدریج هم مفهوم آن عمیق ترشده و هم دامنه آن گسترش یافته است. اما هنوز در شرایط کنونی جهان ما در هیچ کجا نمی توانیم دموکراسی را بی عیب و نقص پیدا کنیم. لیکن وقتی شرایط فرانسه را با ترکیه و ترکیه را با ایران حکومت اسلامی مقایسه می کنیم می بینیم که میان ماه من تا ماه گرون تفاوت از زمین تا آسمان است.

اما شاید بتوان دموکراسی را به نوع ناقص آن یعنی نوع امروزی و نوع آرمانی آن یعنی شکل کامل و تکامل یافته آن که می تواند آزادی انتخاب را در همه جنبه های زندگی اجتماعی تأمین نماید تقسیم نمود هرچند که نومی از تکامل تدریجی همان اولی

پدید خواهد آمد.

به هرحال برای ملت ما آنچه ضرورت حیاتی پیدا کرده، استقرار همین دموکراسی موجود است. ملت ما از جنبش مشروطه تا به امروز بارها برای همین دموکراسی قیام کرده و هربار به دست و پا با همکاری شاه و ملا سرکوب شده است.

و اما این دموکراسی عبارتست از استقرار نظام انتخابات آزاد، استقلال کامل سه قوه و درست تر بگویم استقلال پنج قوه اجرائی، داری، قانونگذار، آموزش و پرورش و رسانه های گروهی از یکدیگر، جدائی کامل دین از دولت و هر پنج قوه پیش گفته، آزادی کامل و بدون قید و شرط احزاب، سندیکاها، مطبوعات و...

به راستی برمن معلوم نیست که ملت ما تا رسیدن به این دموکراسی، به همین چیزی که در اروپای غربی، در آمریکا، در هندوستان، و در برخی از کشورهای امریکای لاتین مستقرشده و اخیراً مردم اروپای شرقی و بخش بزرگی از شوروی سابق به آن دست یافته اند.



نامیده می شد به هیچ روی موجب حقانیت پلاستی های نظام ناعادلانه سرمایه داری نیست، آن وقت به اعتقاد من این اصطلاح نیز بی معنی و شاید عوامفریبانه است.

به هرحال سرمایه داری این تنها نظام فعلاً موجود، در ذات خود محدودکننده دموکراسی است هرچند که بیش از سایر نظام های تا کنون تجربه شده ظرفیت پذیرش دموکراسی را دارد.

اگر مقصود از دموکراسی اقتصادی تبدیل بخش خصوصی به حاکم و مالک بلا منازع جامعه باشد باید گفت که این خود اساساً مقایر دموکراسی و تهدیدکننده جدی آن است، اما اگر منظور آزادی بخش خصوصی، محدود کردن دامنه دخالت دولت در مکانیسم های اقتصادی و تن دادن به گردش آزادانه سرمایه درجامعه است، باید گفت که این خود پدیده ای است کاملاً سازگار با ذات سرمایه داری و لازمه رشد طبیعی آن و اساساً لازم نیست نام دموکراسی را که خود مفهومی فراتر و عمیق تر از نظام سرمایه داری دارد، برآن نهاده شاید بهترین کاربرد این اصطلاح مربوط باشد به نقد سرمایه داری دولتی و یا آنچه در بلوک شرق سوسیالیسم نامیده می شد که براستی کارآئی آن در همه عرصه های اقتصادی بسیار پائین بود و با سرمایه داری مرسوم قابل مقایسه نبود. در این جا می توان گفت که در برابر دولتی شدن اقتصاد در نظام توتالیتر، بخش خصوصی درغرب بسیار با دموکراسی سازگارتر است و در مقایسه با آن نظام تمامیت گرا شاید اصطلاح دموکراسی اقتصادی چندان هم بی ربط نبوده است. اما به هرحال این اصطلاح امروز دیگر کاربردی ندارد. آنچه امروز برای بشر ضرورت دارد سازگار کردن اقتصاد با دموکراسی است و آنهم یعنی پیدا کردن نظامی عادلانه که متاسفانه دشوارترین مسأله امروز جوامع بشری است. تا رسیدن به این هدف آرمانی رقم در سرمایه داری در راستای آزادی و عدالت می تواند منظور نظریسیاری از عدالت جویان و آزادیخواهان باشد. اما منظور از دموکراسی اقتصادی هیچ وقت چنین هدفی نبوده است.

معیار و ابزار اعمال دموکراسی چیست؟

در تعریف ابزار و وسایل اعمال دموکراسی معمولاً همه به راستی بر جمهوری لائیک و جدا از دین و ایدئولوژی، تفکیک قوا از یکدیگر، آزادی کامل انتخابات، قانون اساسی معتقد به ارزشهای نهادی دموکراسی و حقوق بشر و غیره تاکید می کنند، که بدیهی است همه ابزار فوق برای اعمال دموکراسی حیاتی هستند و نبود هریک از اجزاء فوق به مفهوم نبود آزادی در تمامیت خویش است.

اما متاسفانه دموکراسی يك کارخانه نیست که بتوان با خرید و یا تعبیه ابزار و وسایل فوق آن را به آسانی پیاده کرد. دموکراسی بیش و پیش از هر چیز فرهنگ خود را می خواهد.

دموکراسی قبل از هر چیز محصول انسان و فرهنگ او است. اگر يك صنعت پیشرفته از جمله به متخصص و نیروی کار ماهر نیازمند است، دموکراسی قبل از هر چیز به انسانهایی نیاز دارد که اهمیت و مفهوم آن را درک کنند و علاوه براین در بکار بردن ابزار دموکراسی نیز مهارت داشته باشند. برای ما ایرانیان زودن تفکرات مذهبی از شئون جامعه و محدود کردن مذهب به مساجد و تکایا، پیش شرط حیاتی استقرار دموکراسی است.

توسعه علم و هنر، زنده نگاه داشتن سنن

چه فاصله ای را باید طی کند؟ آنچه امیدوار کننده است آن است که دامنه دموکراسی در جهان معاصر بسرعت در حال گسترش است و ظرف چند سال اخیر به اندازه دو قرن پیشرفت داشته است و آنچه نویدمید کننده است آن است که ما ایرانیان هنوز هیچ جنبش جدی و بزرگی که بتواند از شرایط کنونی ایران و جهان برای استقرار دموکراسی در ایران بهره گیرد ایجاد نکرده ایم و دراین زمینه به راستی بی استعداد هستیم. به اعتقاد من مباحث ما نیز باید پیرامون این مسأله اساسی سازماندهی شود که چرا ما ایرانیان نمی توانیم يك جنبش جدی آزادیخواه سامان دهیم.

منظور از دموکراسی اقتصادی چیست؟

دموکراسی اقتصادی اصطلاحی است که طرفداران و تئوریسین های سرمایه داری در دفاع از نظام سرمایه داری بطور اعم و بخش خصوصی بطور اخص بویژه در دوره پس از جنگ جهانی دوم به اینسو، زیاد بکار برده اند.

اما اگر سرمایه داری يك نظام آرمانی که بتواند به نیازها و آرزوهای عدالت جویانه و پیشرفت خواهانان بشر پاسخ مطلوب دهد نیست که نیست و اگر شکست بحق آنچه در بلوک شرق سوسیالیسم

غیرمذهبی ایرانی، شکل دادن یک فراقسیون بزرگ ملی و آزادیخواه که رسالت تاریخی خود را اشاعه فرهنگ دموکراسی قرار دهد، تحریم مراسم مذهبی و تلاش در راستای جدا کردن فرهنگ ایرانی از فرهنگ اسلامی از مهمترین ابزار و وسایل کار ما ایرانیان در تلاش برای استقرار دموکراسی در ایران است. آخوند های حاکم واقعاً حق دارند وقتی که از انتشار هر کتاب و مقاله علمی و از هر کار هنری و هر مراسم ملی و غیر مذهبی وحشت می کنند و از آن بعنوان «تهاجم فرهنگی بیگانه» نام می برند.

آیا دموکراسی مورد نظر شما در جمهوری اسلامی ایران قابل دستچایی است؟

به گمان من رابطه میان دموکراسی و جمهوری اسلامی، همان رابطه جن و بسم الله است. آنجا که دموکراسی وجود دارد، حضور جمهوری اسلامی غیرممکن است و آنجا که جمهوری اسلامی مستقر شده یعنی دموکراسی سرکوب گشته است. هر توهمی در این زمینه بسیار گران تمام می شود. من این را نه بخاطر جنایات هولناکی که خمینی و خلف او که همکاران خود او هستند در ۱۴ ساله گذشته مرتکب شده و هنوز می شوند، نه بخاطر آن که هم اکنون نیز هر فریاد اعتراضی را در گلو خفه می کنند و نه فقط آزادی سیاسی که آزادی های فردی و خصوصی را از ملت ایران سلب کرده اند، بلکه به این دلیل بارها در ملک تاریخ آزموده شده می گویم که آمیختن ایدئولوژی بورژوازی دین و مذهب با دین و سیاست در بنیاد خود خصوصاً با دموکراسی در همه جنبه های آن است.

جمهوری اسلامی زمانی می تواند آزادی را تحمل کند که مرده باشد؛ مثل همه رژیم های توتالیتر (تمامیت گرا) دیگر. استحالة این رژیم ها نیز نمی تواند تا آن حد پیش رود که دموکراسی را حتی در محدود ترین شکل ممکن تأمین کند. چرا که پذیرش حق انتخاب برای مردم حتی حق انتخاب میان رژیم و یکی از منقدان آن خیلی زود به مرگ این رژیم ها منجر می گردد.

جستجوی صفات خوب و دموکراتیک در میان جناحهای رژیم اسلامی توسط هرکسی که باشد چیزی نیست مگر جستجوی دانه هضم نشده در سرگین الاغ. چنین کاری فقط از فرط فقر و ناچاری و درمداوندگی پیش می آید.

عبدالکریم لاهیجی

چه تعریفی از دموکراسی دارید؟

اگر از تعریف لغوی و ریشه تاریخی دموکراسی بگویم، در کلام متداول از دموکراسی به حکومت مردم تعبیر می کنند. اما چنین حکومتی تنها در جامعه های ابتدائی یا کوچک و کم جمعیت تحقق می یابد و آنها در غالب موارد به گونه نسبی، یعنی اینکه نمونه های تاریخی - جامعه شناسی اجتماعی که تمام مردم برخورد حکومت رانند و خواسته و اراده خود را به عنوان قاعده و قانون متجلی سازند، نادر بوده و هست. این شیوه حکومت، که از آن به دموکراسی مستقیم یاد می کنند، با نیای توسعه یافته و پیچیده کنونی، سازگار نیست. تازه در این نوع از دموکراسی هم کمترین اتفاق نظر و اتحاد رای مردم برمی خوریم. تنوع فکری سلیقه و اختلاف نظر عقیده ذاتی

انسان و تجلی وجدان و آزادی بشر است. انسان با خواست آفریدگار خود به مقابله و معارضة برخاست و به جای پذیرش سرنوشت محتوم خود به دنبال شناخت و آگاهی رفت و غرامت آنرا هم با ترک بهشت، پرداخت؛ تحقق جامعه ای که تمام افراد آن یک گونه بیندیشند و در همه موارد وحدت نظر داشته باشند، منتفع می نماید. بنابراین مراد از آرای عمومی، حتی دموکراسی مستقیم، آرای اکثریت مردم است. پس دموکراسی شیوه ای از حکومت است که در آن نظریه رای اکثریت مردم ملاک است. اما باز هم این تعریف رایج به قول اصل منطق نه جامع است و نه مانع. جامع نیست، زیرا که دموکراسی تنها حکومت اکثریت مردم نیست. بلکه ملاک اصلی اینست که این اکثریت چگونه تحصیل می شود. آیا این اکثریت حقوق و آزادیهای اقلیت را محترم می شمارد و تأمین و تضمین می کند؟ آیا این اکثریت اصل تناوب حکومت (الترنانس) را می پذیرد و حکومت او محدود به مدت معینی است یا نه؟ آیا این اکثریت از طریق رجوع به آرای عمومی، انتخاب شده است یا نه؟ بنابراین برای ارائه تعریف جامعی از دموکراسی، اجتماع چند شرط ضرورت دارد. اینجاست که به نوبت اشکال تعریف پیشین برمی خوریم، که مانع هم نیست. هر حکومت اکثریتی دموکراتیک نیست. رابطه دموکراسی و اکثریت، رابطه عموم و خصوص است. هر حکومت دموکراتیکی، حکومت اکثریت است. اما هر حکومت اکثریتی، حکومت دموکراتیک نیست. رژیمهای خلقی (پوپولیست) در غالب موارد مورد تأیید اکثریت مردم هستند، اما از آنها به حکومتهای دموکراتیک تعبیر نمی شود. حکومت تک حزبی، حکومت مادام العمر، فارغ از انواع گوناگون آن ام از جمهوری، سلطنتی، حزبی، مذهبی و ... اگر مردم قبول و پذیرش اکثریت مردم باشد و هراز گاهی به آرای عمومی هم رجوع شود و تنها داوطلب حکومت با اکثریت ۹۹٪ انتخاب گردد، حکومت دموکراتیک نیست. گفته شد که رژیم جمهوری اسلامی با رای «اکثریت ۹۸/۲٪ کلیه کسانی که حق رای داشتند» بنیان گذارده شد. اما نه آن همه پرسشی دموکراتیک بود و نه حکومت برخاسته از آن. اما تردیدی هم نداریم که حکومت در آن زمان رای اکثریت مردم را داشت. انتخابات مجلس خیرگان، همه پرسشی قانون اساسی، انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات اولین دوره مجلس قانونگذاری هم در چنین شرایط و اوضاع و احوالی برگزار شدند. در همه موارد اکثریت مردم به خواسته حکومت گردن نهاند و رای مثبت دادند ولی هیچ یک از این انتخابات دموکراتیک نبود. خلاصه می کنم. ارکان دموکراسی و دقیقتر بگویم، ارکان دموکراسی سیاسی عبارتند از:

۱ - تحقق آزادیهای فردی و اجتماعی مطابق با قوانین و اصول شناخته شده بین المللی و در حال حاضر مقررات بین المللی حقوق بشر (اعلامیه جهانی حقوق بشر - میثاقهای بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و در همه عهد نامه بین المللی که اعتبار جهانی دارند).

۲ - پذیرش نظام کثرت گرائی (پلورالیسم) و تنوع مذهب، عقیده و مسلک و مرام سیاسی.

۳ - پذیرش اصل جدائی مذهب و ایدئولوژی از حکومت. حکومت نهادهی است مستقل از همه مذاهب و اعتقادات و ایدئولوژیها که ضمن احترام به آنها نسبت به همه آنها غیرجانبدار است. حکومت در انحصار هیچ مذهب، مسلک و حزب و ایدئولوژی نیست.

۴ - پذیرش نظام پارلمانی و اصل تناوب حکومت. اکثریت از طریق برگزاری انتخابات آزاد، انواری و عمومی تحقق می یابد. اگر این سه شرط در انتخابات جمع نباشند، اکثریت ناشی از چنین انتخاباتی مشروعیت دموکراتیک ندارد و آن حکومت مشمول تعریف دموکراسی نیست.

منظور از دموکراسی اقتصادی چیست؟

انسان به همان اندازه که تشنه آزادی است، گرسنه عدالت است. در تحول دموکراسی، که ابتدا بر اصالت فرد (اندیووالیسم) تکیه داشت و آزادی خمیرمایه و رکن رکن آن به شمار می رفت، فکرموکراسی اجتماعی و اقتصادی، که نگاه بر عدالت داشت، شکل گرفت. اقتصاد بازار آزاد

در کنار دموکراسی سیاسی هم منافع و مزایای خود را ابراز و آشکار نمود و هم نواقص و معایب و حتی فجایع خود را. از استثمار تا استثمار، در ابعاد ملی تا بین المللی، راهی است که دموکراسی لیبرال پیموده ولی متأسفانه در این روزها دوباره مقبولیت یافته است؛ دموکراسی اجتماعی و اقتصادی یعنی از میان بردن و دقیقتر بگویم کم کردن نابرابریهای اجتماعی و اقتصادی، برقراری عدالت اجتماعی از طریق تأمین اجتماعی، مبارزه با بیکاری و برقراری نظامی که حداقل معیشت برای همگان فراهم آید. میثاقهای بین المللی حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به موازات میثاقهای بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، در چنین حال و هوایی تنظیم شدند، به تصویب رسیدند و مقبولیت جهانی یافتند. دموکراسی لیبرال یعنی جامعه آمریکا و نابرابریها و بحرانهای آن چه در سطح ملی و چه در زمینه بین المللی. شورشهای اخیر لوس آنجلس که به برقراری حکومت نظامی انجامید و شورشهای نژادی - طبقاتی شهرهای انگلیس در دوران دولت مارگارت تاچر و دولت محافظه کار فلتی، نتیجه و ثمره سیاستی است که دموکراسی اجتماعی - اقتصادی را در کنار دموکراسی سیاسی، در برنامه کار خود نگذارد. ادعای برقراری دموکراسی اجتماعی - اقتصادی در نظامهای تک حزبی هم به هرج و مرج کنونی در شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی انجامید. اجازه دهید که این بحث را با دو ماده از میثاق بین المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی، پایان دهم. ماده ۱ - «کلیه ملل دارای حق خود مختاری هستند تا وضع سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تأمین کنند. کلیه ملل، می توانند برای نیل به هدفهای خود در منابع و ثروتهای طبیعی خود، بدون اختلال به الزامات ناشی از همکاری اقتصادی بین المللی مبنی بر منافع مشترک و حقوق بین المللی، آزادانه هرگونه تصرّفی بنمایند و در هیچ مورد نمی توان ملتی را از وسایل معیشت خود محروم کرد...»

ماده ۷ - «کشورهای طرف این میثاق حق هرکس را به تمتع از شرایط عادلانه و مساعد کار که به ویژه متضمن مراتب زیر باشد، به رسمیت می شناسند:

الف - اجرتی که حداقل امور زیر را برای کلیه کارگران تأمین نماید:

- مزد منصفانه و اجرت مساوی برای کار با ارزش مساوی بدون هیچ نوع تمایز به ویژه اینکه زنان تضمین داشته باشند که شرایط کار آنان پائین تر از شرایط مورد استفاده مردان نباشد و برای کار مساوی، مزد مساوی با مردان دریافت دارند.

- مزایای کافی برای آنان و خانواده شان بر طبق مقررات این میثاق.

ب - ایمنی و بهداشت کار

ج - تساری فرصت برای هرکس که بتواند در خدمت خود به مدارج و مناصب عالیتری ارتقاء یابد، بدون در نظر گرفتن هیچگونه ملاحظاتی دیگری جز طول مدت خدمت و لیاقت.

د - استراحت و فراغت و محدودیت منطقی ساعتهای کار و مرخصی انواری با استفاده از حقوق و همچنین مزد ایام تعطیل رسمی.»

معیار و ابزار اعمال دموکراسی کدام است؟

در تعریف دموکراسی، شرایط لازم تحقق دموکراسی را برشمردیم. معیار وجود یا عدم وجود دموکراسی در جامعه ای، حصول یا فقدان این شرایط است. اما درباره ابزارهای اعمال دموکراسی در اجتماع که این شرایط در آن جمع باشند، یعنی در نظام پارلمانی کثرت گرای مستقل از مذهب و ایدئولوژی (و نه مخالف مذهب یا ایدئولوژیهای گوناگون) که از طریق انتخابات آزاد و انواری و عمومی، استقرار یافته و آزادیهای فردی و اجتماعی شهروندان را، فارغ از تعلقات مذهبی، نژادی، جنسی، طبقاتی، قومی و ... نه تنها به رسمیت می شناسند که تأمین می کند و هیچگونه تبعیضی را بر نمی تابد. برای اینکه دموکراسی در چنین جامعه ای ریشه بگیرد و به مورد ایام مبدل به یک فرهنگ شود، تا دشمنان رنگارنگ دموکراسی نتوانند به آسانی بر آن فاتح آیند و ریشه آنرا برکنند، ابزارها و لوازم زیر از اولویت بیشتری برخوردارند:

دمکراسی درمناسبات پذیرفته شده و جا افتاده دولت های کوچک حرف بزنم که لااقل برعری از زندگی من حاکم بوده است یا آنرا حاکم می کرده ایم. برای ما شورکمونستی یا سانترالیزم این دولت کوچک دریک اصل بی چون و چرا خلاصه شده بود: «فرد تابع جمع و منافع فرد درخدمت منافع حزب» آیا این بمعنای نقض کامل آزادی فرد نیست و خلاقیت های انسانی را خفه نمی کند؟ قطعاً چرا. ما باید اینرا بفهمیم که مجموعه های مینیاتوری از دستگاه فکری بودیم که با تقدس حزب و پرستش سوسیالیسم هروسيله ای را برای رسیدن به هدف توجیه می کرد. حال این وسیله حتی اگر دمکراسی را هم، درخدمت «رادیالیزم» و «انقلابیگری» نقض می کرد که می کرد چه جای نقدا! من امروز از یکسانی این تفکریا شعار «همه چیز درخدمت اسلام و همه فدای الله» احساس شرم می کنم بخصوص که می بینم جاودانگی همه دولت های ایدئولوژیک که همواره به روش دیکتاتورهای فردی روی کرده اند از محو دمکراسی و به صلاحه کشیدن آزادیهای فرد مایه می گیرند. برپرچم این دولتها بجای سانترالیزم و تابعیت ارگانهای پائین از ارگانهای بالا، همیشه تبعیت کورکورانه افراد از حکم آقا، صدور رهبرنقش بسته است. من فکرمی کنم اصلاً تصادفی نیست که در اینگونه کشورها استبدادهای فردی حکومت می کند، و از تشکلهای حتی زرد توده ای هم درآنها خبری نیست و پارلمان و مجلس هیچ جایگاه رسمی ندارد.

البته امروز که بورژوازی جهانی ضعف تاریخی کمونیستها را بهانه کرده و با به تازیانه گرفتن ما جنایات خود را می پوشاند شاید جا برای سوره استفاده از چنین انتقاداتی بهتر فراهم شود ولی این نباید ما را از بازگو کردن ضعفها و نابخردی های دامنگیرمان برباند و به سکوت کردن وادارسازد.

خلاصه کنم من امروز بهمان تعریف از دمکراسی بازگشته ام که درمکتب ما باسم دفاع از میهن سوسیالیستی، آرمان پرولتاریا، اهداف انقلاب و منافع حزب، دولت و طبقه، نقض می گشت و فرد را مطیع بی چون و چرای حزب، دولت و ... می ساخت. سیاه مشق من امروز اینست که آزادی فرد را مقدم برآزادی جامعه بشمارم و با گوشت و پوست این حقیقت را درک کنم که بدون آزادی فرد، اجتماع به آزادی نمی رسد، پس هیچ هدف والاتی نمی تواند و نباید آزادی فرد را لگ مال کند و به اسم رهائی بشریت به بشرپوزنه بند بزند. بدیهی است که اولین شرط دفاع از دمکراسی احترام به رای فرد و اراده اکثریت جامعه است، حتی اگر این اکثریت شیطان را بالای پرچم خود برافرازد. البته این احترام حق مرا برای مخالفت با شیطانی که آیت این آراء باشد نفی نمی کند. منم باید آزاد باشم رای و عقیده خود را داشته باشم، آنرا علناً ابراز کنم و باین اکثریت بگویم تا بدی شان به کجا خواهد برد. این اکثریت نیز باید برای رای و نظرمن احترام قائل باشد و حقوق فردی من نوعی را برسمیت بشناسد. من باین جامعه ام از اینکه توسط بورژوازی اداره شود یا پرولتاریا می گویم جامعه دمکراتیک.

دراینجا اجازه می خواهم توضیح دمکراسی اقتصادی را به آخریسهپارم و وارد سوالات بعدی بشوم یعنی اینکه:

معیار و ابزار اعمال دموکراسی کدام است؟

چندان شاق نیست که موافق ها و ابزاراعمال دمکراسی را درچند مورد مهم برجسته کنیم ۱- تثبیت آزادی احزاب و نهادهای شدن تحزب درجامعه ۲-

استقرار و استحکام همه گونه تشکلهای مردمی اعم از اتحادیه ها، شوراها، سندیکاها، تعاونی ها و غیره ۳- به رسمیت شناخته شدن و نهادهای گشتن حق رای عمومی و تضمین آزادیهای بی قید و شرط، با التزام و معیارصف آرائی نیروی دمکراسی دربرابرولتهاکه همیشه مایلند این دمکراسی را کم رنگ تر و بی محتواترگردانند.

ابزاراول و نوم خشت بنای دمکراسی و سومی محتوای منشاء وجود دمکراسی است. فعالیت آزاد و بی چون و چرای احزاب سیاسی و آزادی تشکلهای توده ای پیش شرط بسیج نیروی دمکراسی است. حزب و تشکل و پارلمان را می شود نقد کف دست گذاشت یا با انگشت نشانه رفت اما سنت دمکراسی را نمی شود جز با تاریخ و فرهنگ توضیح داد. مثال ساده ای پیش روست. تاریخ امروز دو پیروزی بزرگ را برای نو قدرت بزرگ جهان ثبت کرد. دولت آلمان با فتح شرق آقای کهل را سردارچنگ اقتصادی علیه



سوسیالیسم لقب داد و آقای بوش با کارسازی جنگ خلیج برتری چشمگیری برای آمریکا دست و پا کرد. اما این نو پیروزی دیری نپایید. کهل درانتخابات پس از بلعیدن آلمان شرقی با آراء شکننده ای برتخت صدراعظمی نشست و جناب بوش گویا درآخرین همه پرسی های آمریکا ۶۰ درصد حمایت مردم خود را از دست داد. من تصویری کنم این نوع واکنش درکشورهایی که ما امروز آنها را بمشابه دمکراسی های بورژوازی می شناسیم خود بنوعی تضمین این دمکراسی است. درحالی که تردید ندارم اگر این نو برکشورهای عقب مانده ای از جهان حکومت می راندند، هنوز تابوهائی بودند که سردهست مردم سواری شدند و امثال خمینی سالهای سال توهم مردم را با خود داشتند. اما می بینیم که سنت دمکراسی گندم را سرخرمن وزن می کند و برای کسی جانی برای ثبت شدن باقی نمی گذارد.

این همان صف آرائی نیروی دمکراسی برای مهارخود سری های دولتها یا روسای ولتهاست که دراکثرجامع غرب درمناسبات حکومت و مردم نهادهای گشته است. چگونگی این نهادهای شدن را البته جامعه شناسی و تاریخ باید توضیح بدهد، اما روشن است که بدون آگاهی جامعه به حقوق خویش نمی شود موجودیت امروز این دمکراسی را توضیح داد. همینجا به سنوال بعدی می رسمیم. اینکه:

آیا این دموکراسی در جمهوری اسلامی ایران قابل

دست یابی است؟

اگر منظوراعطای دمکراسی از سوی جمهوری

اسلامی است، من فکرمی کنم هیچ آدم عاقلی امروز پیدا نمی شود که تجربه ۱۲ سال حکومت اسلامی را پشت سرداشته باشد و فکرکند به رژیم مذهبی دربرابردمکراسی تاب تحمل داشته باشد.

اما اگر نیروی دمکراسی یعنی توده های آگاه به حقوق و منافع خویش رو درروی این حکومت صف آرائی کند، البته که این امرشدنی است و باید مجدانه برایش تلاش کرد. مسئله مهم توازن قوای سیاسی است. مگرشاه صدای انقلاب ایران را نشنید؟ جمهوری اسلامی با رهبری هراخواند دیکتاتوری هم که باشد می تواند این صدا را بشنود. ولی نخست باید این نیرو را بسیج کرد. من فکرمی کنم درکشوری که امروز بخش قابل توجهی از روشنفکرانش به رفرمهای رفسنجانی دل بوخته اند و گروهی از مردمانش فراراز منجلاط جمهوری اسلامی را با رجعت بدامان سلطنت راه می جویند و هنوز منافع خویش را نمی شناسند و جزوضعیت های موجود چشم اندازی برای زندگی آینده خود متصورنیستند،

شکی نباید داشت که با این هد از آگاهی اگرانقلاب دیگری هم درکشورما رخ بدهد، دیکت برآن مرکب خواهند راند. باین معنی کشورما به انقلاب کور احتیاج ندارد. نیازمند انقلاب آگاهانه است. طبیعی است که وقتی چنین نیرویی گرد آمد و تا استقراردمکراسی و تضمین حقوق خویش از کاردست نکشید، جایگاه جمهوری اسلامی و نهایت ظرفیت آن برای خود مردم روشن نخواهد گشت. اینکه من چه دیدی نسبت به جمهوری اسلامی دارم یا دمکراسی «مورد نظرم» چیست؟ جای تکرارندارد که نه به این حکومت توهم باید داشت و نه اینکه یک گام ازاین اصل دورشد که عالی ترین دمکراسی برپیوند کامل با عدالت اجتماعی قراردادد و دریک نظام عادلانه و بدوراز استثمار طبقاتی قابل تصورااست. من عمیقاً براین اعتقادم که مادام که برایران ما مذهب حکومت کند (چه با رفسنجانی و چه بدون رفسنجانی معتدل)، این جامعه روی آسایش و دمکراسی بخود نخواهد دید. ولی صحبت امروز ما برسردمکراسی مورد نظرم نیست، دیدگاه من نوعی که نظراکثرتیت این مردم نیست و نمی تواند با شعارپردازی صرف کسی را بسیج کند. کسی که می گوید تلاش برای دمکراسی درچارچوب جمهوری اسلامی دامن زدن به توهم توده ای است، دمکراسی را به نوعی امراعتاطی تلقی می کند که گویا قراراست از جانب این حکومت نو دستی تقدیم مردم گردد. کسی هم که می گوید از جمهوری اسلامی نمی شود حتی یک سرمو هم غنیمت گرفت، کسی که اصراردارد برای استقراردمکراسی نخست باید کابله سیاه جمهوری اسلامی را دفن کرد، اگرچه برحرف درستی اصرارمی ورزد اما با این حرف درست نیروئی را نمی تواند گرد بیاورد. چون بمرم نمی شود گفت اول این حکومت را ساقط می کنیم بعد دمکراسی می آوریم. توده ها را نمی شود یکباره برای قیام یا سرنگونی حکومت برپا کرد. اما می شود برای مطالبات اقتصادی و سیاسی معینی بسیج نمود. اشکال امروز چه ما اینست که از اسب می افتد اما از اصل نمی افتد. گاهی اوقات اگراصالت بازتابی از جامعه کهنه باشد، آدم را هم از اسب هم از اصل می اندازد. همه انتقاد ما به مشی چریکی این بود که می خواست قیام را از سیاهکل آغاز کند. امروز من می بینم که این شماردراشکال دیگری دارد تکرارمی شود. خلاصه کنم اینکه سرنگونی جمهوری اسلامی شرط اول استقراردمکراسی است و درصدربرنامه ما قرارداد ابداً بدین معنی نباید باشد

چه تعریفی از دموکراسی دارید؟

ظاهراً هرکسی درهرشرایطی هرطورکه صلاح می بیند، دموکراسی را تعریف می کند؛ اما تصور من این است که دموکراسی یک معنای ثابت دارد. از زمانی که بشرخود را درتضاد با ممنوع شناخت، از زمانی که نبرد برای سلطه گری یکی علیه دیگری آغاز گشت، دموکراسی بصورت یک خواست، یک نیاز واقعی بشری قد افراشت و تاریخاً تعریف شد: آزادی از هر قید و بندی که به جبر و زور برگزیده او تحمیل کرده باشند. حال می خواهد این جبرستم طبقاتی باشد یا ستمگری یک ملت عدل مظهر باشد یا جرس نوشیروان، این جبرمی خواهد دهن بند یک دولت باشد، سوسیالیسم آقای استالین یا قیم مآبی پدرسالارانه برای یک جماعت، درهرصورت فرقی نمی کند. جامعه ای که از این بلایا رها گشته باشد یک جامعه دموکراتیک است.

البته تا امروز بسیاری از پیروان سوسیالیسم با تقبیح و تحقیر دموکراسی، نو دستی آنرا تقدیم بورژوازی کرده اند و به جهان سرمایه داری اجازه داده اند دموکراسی را بمشابه هدیه و عطیه خویش برپرچم افتخارخود بنویسد، درحالی که ایده آلیسم تا مارکسیسم، از هگل که شمارزنده باد آزادی را فتح الباب فلسفه خود کرده بود تا مانیفست کمونیست مارکس و انگلس، دموکراسی را بمفهوم آزادی فرد برای زندگی و آزادی انسان برای حاکم بودن برسرنوشت خویش تعریف کرده بودند که نتیجه اجتناب ناپذیرشد جوامع غرب بود، نه بذل و بخشش بورژوازی. البته نباید آزادی را مساوی با دموکراسی پنداشت. چرا که آزادی امری گرفتاری یا تفویض کردنی است، درحالی که دموکراسی آزادی جا افتاده و نهادهی شده است. آزادی می تواند هرلحظه پس گرفته شود درحالی که دموکراسی مستلزم یک توازن متقابل و برسیمت شناخته شده است که بصورت تاریخی جان می گیرد. شکل نا متکامل و محدود این دموکراسی را سالهاست که غرب برای خود تثبیت کرده است. این دموکراسی را تنها خود ملتها می توانند نقض کنند نه افرادی امثال هیتلر و موسولینی. نباید فراموش کرد که فاشیسم روی بوش ملت آلمان، دموکراسی را دربخش عمده ای از اروپا به مسلخ کشید.

با اینحال اگرمنظور شما از تعریف دوباره امثال من از دموکراسی روشن شدن دوری چپ ازاین تعریف بوده است، من بسهم خود اباپی ندارم که بگویم نه تنها تا کنون این مفهوم از دموکراسی را بی بها کرده ام، بلکه به روشنی تمام گرایشات کم و بیش طرفدار «اروگایی» و البته با نیت خیر، این دموکراسی را نفی هم میکرده ام.

مثلاً تصورش را بکنید، بمن چه مربوط بود که درمقابل تشکیلاتی که می خواست بشیوه استالینیستی زندگی کند، بایستم و لشکرکشی ۴ بهمن راه بیافتم؟ آیا این نقض آزادی کسانی نبود که سعادت بشریت را، می خواستند به زبان و روش خود تعریف کنند؟

بدبختانه یا خوشبختانه چپ ما درایران به دولت نرسید و کسی دولت داری کمونیستهای ما را تجربه نکرد. برای خود ما هم این تجربه شاید ارزان تمام نمی شد، با اینحال من امروز می توانم از الگوهای

عدالت و برابری دارم، سازگار نیستم. بنابراین شکل حکومت را باید از محتوای آن فرقی بگذاریم و در وهله اول به دنبال تعریف محتوا باشیم تا تحمیل شکل. پس سنوال را بدینگونه تغییر می دهم که «آیا دموکراسی مورد نظر شما درایران، قابل دستیابی است؟» پاسخ من مثبت است و چرا که نه؟ چرا نظام فئودالیت و نوبک نشینهای اروپائی می توانند به دولتهای دموکراتیک مبدل شوند ولی جهان سوم و از جمله ایران، محکوم و مقهور است که برای همیشه درچنبره استبداد و خود کامگی و ارتجاع و عقب ماندگی باقی بماند؟ آنها راه دور و درازی را پیموده اند و ما هم ناگزیر از طی این طریق هستیم که حقیر اعتقادی به پرشهای تاریخی - اجتماعی ندارد. از عقب ماندگی به تمدن و تجدد (مدرنیت) و استقرار جامعه مدنی رسیدن، مستلزم زمان است و شناخت و آگاهی و علم و کوشش و مبارزه مستمر و بدون وقفه. دربارہ این شرط اخیر تاکید می کنم، آن چیزی که طی هفتاد سال اخیر مورد توجه عناصر آگاه و مترقی و سازمانهای سیاسی متنوع و



رنگارنگ ما قرار نگرفته. ما مردمی هستیم خوش استقبال و بد بدرقه! به همان سرعت به فکری و آرمانی و عنصری و سازمانی اقبال می آوریم که از او دوری می کنیم و گویی که «شتر دیدی ندیدی!» نهادهای دموکراتیک و در نهایت فرهنگ دموکراسی درجامعه ای درسایه استمرار و تقادم پا می گیرند. جنبش آزادیخواهان و عدالت طلبانه مردم ایران درسه مقطع تاریخی به شکست انجامید: کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ - کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - استیالی ملایان برانقلاب ۱۳۵۷ - اما از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سال ۵۷، یعنی متجاوز از هفتاد سال، درزمینه تفهیم و ترویج فرهنگ دموکراسی، کاری جدی و مستمر مداوم، نه درزمینه فرهنگی و نه درحوزه سیاسی، صورت گرفت. استبداد شاهان پهلوی مانع بزرگی بود ولی اشتباهات و خطاکاریهای آزادیخواهان و ترقی طلبان هم قابل اغماض نیست. تکرار می کنم که دموکراسی درایران قابل تحقق است ولی درگرو شناخت و آگاهی و کوشش و مبارزه مداوم و صد البته گذشت زمان به منظور یاد گرفتن و جا افتادن نهادهای دموکراتیک.

۱ - قوه قضائیه مستقل، برای دادگستری و تحقق عدالت درجامعه. این دادگستری باید دارای دو نهاد مستقل و غیرجانبدار باشد: اول - دادگستری به معنای اخص کلمه، یعنی نهادهی که به دادرسی و حقگزاری بین شهروندان و حل و فصل دعوی و اختلافات اعم از مدنی و جزائی و برقراری نظم و امنیت درجامعه و مبارزه با متخلفان و مجرمان می پردازد. دوم - نهادهی که مرجع تظلم و احقاق حق شهروندان درقبال حکومت باشد (شورای دولتی یا دادگاه عالی و از این سنخ مراجع). لازم و وجوب چنین نهادهی بدان حد است که درصورت فقدان آن، دموکراسی پوک و خالی از محتوا می شود. مسأله ریشه ای دردموکراسیها اینستکه چطور می توان غول استبداد و خودکامگی و قهرتداری و فساد را درشیشه کرد و نهادهای کنترل کننده قدرت را تعبیر نمود. دردموکراسیهای پیشرفته حتی در روی چنین نهادهائی، سازمانهای منطقه ای یا جهانی برای احقاق حق، بین شهروند و حکومت تاسیس کرده اند. نهادهائی نظیر کمیسیون اروپائی حقوق بشر، دادگاه اروپائی حقوق بشر که مرجع رسیدگی به تظلمات شهروندان اروپائی در دعوی آنان به طرفیت دولتهای متبوشان هستند (دولتهای عضو شورای اروپا) و کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد، دراجرای ماده ۲۸ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و پروتکل اختیاری آن که مقرر می دارد که دولت متعاقد پروتکل، صلاحیت کمیته حقوق بشر را برای رسیدگی به دعوی شهروندان خود به طرفیت خویش (دولت)، به نقض هر یک از حقوق مندرج در میثاق، به رسمیت می شناسند. اما می دانیم که الحاق به پروتکل اختیاری است و نه اجباری، حتی برای امضاء کنندگان میثاق، و دولتهای متعاقد پروتکل معدود و انگشت شمارند!

۲ - عدم مرکزیت - دموکراسی و مرکزیت نسبت معکوس دارند. برای رسیدن به دموکراسی بیشتر و گسترده تر درسطح جامعه، باید از مرکزیت کاست. این حکم در تمام سطوح جامعه اعم از سیاسی، اداری، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و ... باید مصداق داشته باشد. شهروندان باید در امور خود سهیم و دخیل باشند. فرهنگ دموکراسی تنها و تنها از چنین مجرائی به هم می رسد و نضج می گیرد و ریشه پیدا می کند و سنت می شود. مردم امروز خود را از خود بدانند و با رایزنی و تبادل نظر مباحثه و پذیرش رای اکثریت به حل و فصل مسایل روز مره بپردازند.

۳ - مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی مستقل و آزاد از مراجع قدرت، به منزله وجدان اجتماعی و بلند گوهای مردم و ناظران و بازرسان اعمال حکومت، فرهنگ گلت و شنود و بحث و مناظره و اقناع درسایه مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی آزاد و مستقل از حکومت، درجامعه رونق می گیرد و خصومت و طمن و لمن جای خود را به سعه صدر و تساهل (توانانس) می دهند. اضافه می کنم که مراد من از مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی مستقل و آزاد به معنای عام کلمه است. یعنی مستقل از حکومت و ارباب قدرت اعم از سیاسی و اقتصادی. روزنامه وابسته به حزب دولتی یا فلان قدرت اقتصادی دولتی یا غیردولتی، نه آزاد است و نه مستقل و نه کنترل کننده قدرت، زیرا که خود بلند گوی قدرت است.

آیا دموکراسی مورد نظر شما در جمهوری اسلامی ایران، قابل دستیابی است؟

پاسخ این سنوال شما منوط به اینستکه «جمهوری ایران» مورد نظرتان را برای من تشریح کنید. اگر این حکومت چیزی است شبیه «جمهوری اسلامی ایران»، جواب من منفی است. دموکراسی مورد نظر مرا می توان در جمهوری های اروپای غربی نظیر آلمان و فرانسه و نظامهای سلطنتی مشروطه نظیر سوئد و انگلستان سراغ کرد. اضافه می کنم که با اینکه جمهوریخواه هستم، ولی دموکراسی نمونه سوئدی را، هم دربمد سیاسی و هم درزمینه اجتماعی - اقتصادی، نزدیکترین نظام به چهارچوبی که ارائه دادم، می دانم. تنها انتقادی که به آن دارم راجع به سلطنت و حقوق و مزایای سلطنت، از جمله موروثی بودن، است که با ساختار فکری من و پیشینی که از

که همین حالا جمهوری اسلامی را باید یا بهتر بگویم می تواند ساقط کند. نه بهیچ وجه. اولین گام هر حرکتی امروز مبارزه برای دموکراسی و بازیافت حقوق اقتصادی اجتماعی این مردم است و ما باید این مطالبات را عیناً پرچم مبارزه علیه همین جمهوری اسلامی قرار بدهیم. و بالاخره برسیم به سؤال آخر یعنی :

منظور از دموکراسی اقتصادی چیست؟

چیزی که بالاخص بعد از پیوستریکای گورباچف برسریزبانها افتاده با اقتصاد بازار تعریف می شود و هر آزادی سیاسی را به آزادی اقتصادی تعمیم می دهد. چرا وقتی سخن از دنیای آزاد است وقتی آزادی کامل فرد به رسمیت شناخته می شود، چرا وقتی افراد جامعه قادر می گردند هر طور می خواهند زندگی کنند، برسرنوشت خود حاکم باشند و آزادند به معیشت و حرفه روی بیابورند، در چنین جامعه ای اقتصاد بازار باید محصور یا محکوم باشد و حق میلیاردر شدن از کسی سلب گردد!

اینجا جای این بحث نیست که کسی می تواند در یک جامعه آزاد میلیاردر بشود که مقدم بر هر چیز حق دیگران را از آنها سلب کرده باشد ولی یک حقیقت را حتی خود سرمایه داری هم نمی تواند نفی کند. حقیقت نظام طبقاتی را و اینکه اگر همه در برابر قانون یکسان اند اما این همه از موقعیت یکسان اقتصادی برخوردار نیستند. مشخص ترین وقت سخن از دموکراسی اقتصادی یا اقتصاد بازار در میان است، اولاً این خود بمفهوم اینست که دموکراسی اقتصادی تنها امرکسانی است که سرمایه ای برای فروش دارند. این دموکراسی برای کسانی که جز نیروی کارشان چیزی برای فروش ندارند ابدأ معنی و مفهومی نمی تواند داشته باشد. ثانیاً بدون اینکه ما تعریفی از دموکراسی اقتصادی بدست بدهیم با این حقیقت بزرگ در جامعه سرمایه داری رو برو هستیم که برآن سرمایه های بزرگ بطور مرتب و تصاعدی سرمایه های کوچکتر را می بلعد و به ورشکستگی شان می کشانند. پس دموکراسی اقتصادی امر این لایه های جامعه یعنی سرمایه داری بزرگ هم نیست. یعنی کسانی که خود بزرگترین دیکتاتورهای اقتصادی نیز هستند. باقی می ماند قشر متوسط و لایه های پائینی جامعه یعنی کسانی که جز نیروی کار چیزی دیگری برای فروش دارند و اینها در جامعه امروز ما قشرانیومی هستند.

حال دموکراسی اقتصادی را اگر، آزادی بازار برای این اقشار تعریف کنیم، مالا باین نتیجه می رسیم که حیات این دموکراسی نخست در گرو محور سرمایه های بزرگ است. یعنی بر اساس قانونمندی عام اقتصادی، مادام که سرمایه های بزرگ به ارکان تولید و توزیع جامعه تسلط دارند، اقشار میانی و سرمایه های کوچک در دراز مدت قادر به ادامه حیات نیستند.

مسئله دوم مسئله حمایت حکومت های سیاسی از این اقشار و باز گذاشتن محدود فعالیت و رشد آنهاست. طبق اصل بالا چنانچه سرمایه داری در قدرت باشد، حتی خود این اقشار نیز امید به آینده خویش نخواهند داشت. پس مسئله برسریزنامه نولاتهای کارگری و شیوه برخورد حکومت سوسیالیستی در قبال این اقشار است.

در یاورهای تا کنونی ما همواره سوسیالیسم با اقتصاد نولتی و ملی کردن همه دارائی ها تعریف شده است. تاریخ نمونه های افراطی این نوع ملی کردن را در دوران استالین شاهد بوده است. اما تجربه عقب افتادگی اقتصادی هفتاد سال سوسیالیسم روسی - غیرمهم همه شکوفائی زود رس اولیه ای که داشت - این حقیقت را بنا دیکته می کند که با هر سطح ملی کردنی الزامات رشد اقتصادی کشور فراهم نمی گردد و جامعه آزاد به رفاه نمی رسد.

نمی شود از یکسو از زورلا علاجی و بطور تاکتیکی فعالیت اقتصادی اقشار کم درآمد و مرفه و نیمه مرفه را آزاد گذاشت و از سوی دیگر بلباط سیاسی و موقعیت اجتماعی این نیروها را تحقیر کرد. و شاید هم بد تر از این تحت عنوان خرابکاری علیه اقتصاد میهن از حقوق سیاسی محروم ساخت و

طرح اقتصادی نپ با آینده حزب کمونیست شوروی، تکه نانی بود نه برای سیری یا بمنظور رشد اقتصادی کشور، بلکه برای التیام حرص و آز سرمایه دارانه دهقانان مرفه روسی که جلوی آنان پرتاب می شد. جدا از همه تبلیغات امروز غرب و جدا از هر تلاشی که سرمایه داری جهانی برای امحاء سوسیالیسم در شوروی و سایر کشورهای این بلوک بکار گرفته است، همه ما شاهد آنیم که این تحقیر هفتاد ساله همه های آتشی شده است که جهان سرمایه داری بر آن دمیده است.

نتیجه اینکه هر نولات کارگری بشرطی در عرصه اقتصادی موفق خواهد شد که از یکسو به مصادره و ملی کردن تمام عیار سرمایه های بزرگ دست یازد و از سوی دیگر شرایط فعالیت برای سرمایه های کوچک را فراهم نماید ●

کسی سؤال می کند

زهران ، خدای زمان است در اساطیر ایرانی

همیشه به زهران فکر کرده ام.

پیش آمده است که ناگهان (یعنی نه در گذار معمول و همیشه ی زمان)، در اوج، عشق ورزیده ام : با رگان نازک برگ سبز در جنگلی در پائین؛ با خوشه ی انگوری پرآب و سرد در زیر انبوه ی برف زمستانی؛ با ماه، ماه یگانه، آنگاه که از پشت پرده ی ابر، رخ می گشود؛ با شیب گردن آن عاشق ترین زن دیوانه؛ با گرمای آتش چوب، پس از گذشتن پنهانی از مرز در سرمای استخوانسوز؛ با چشم های روشن او، که اعدای اش پنداشته بودم، و رها شده از بند، در آغوش خود یافتمش؛ با یک خبر کوچک درباره ی آزادی چند وجب از خاک کردستان از چنگ ارتش حکومت اسلام؛ با ...

همیشه ما که زنده ایم، عشق ورزیده ایم. اما کم پیش آمده است که در اوج، عشق بورزیم. عشق ورزیدن در اوج، همیشه در چشمه های امید امکانپذیر می شود. و برای من، عشق ورزیدن در اوج، همیشه دیدن ناتوانی مطلق زهران بوده است و زاری او. چیزی از زمان ندریده ام که می داند، اما امکان باز پس گرفتنش را ندارد. به ناتوانی خود می گردید. زمان مجازی عشق ورزیدن در اوج، اگر چند ثانیه باشد، زمان حقیقی اش قرن هاست برای زهران. زهران ، لذت آدمی را بر نمی تابد و از اینروست که مدام پیش می رود. و پیش می رود تا مرگ آدمی فرا برسد. زهران ، دشمن هستی آدمی ست. و از اینروست که رنج آدمی را خوش می دارد و به آن با قهقه شادی می نگرد. هیچ نیرویی باز دارنده ی زهران از پیش رفتن نیست، جز آن حادثه های ناب لذت.

و نیز بسیار پیش می آید که صدای قهقهه و شادکامی زهران را نه فقط در خود، که هم در اطراف خود بشنویم. خاصه هرگاه با مرگ روبرو می شویم. مرگ هرکس که دوستش می داریم یا هرانکس که حتا آشنای ما نیست. مرگ شور و تلاشی سخت برای ساختن و داشتن چیزی، آنگاه که فقط باد در کف ببینیم ...

و آنگاه که همه ی رنج ها و ستیزه های بشر برای بهزیستن در تاریخ، بر باد رود، زهران را چه سرخوش و خندان، چه تک تاز و باد پا می بینیم. و مرگ را چه نزدیک. مرگ : پایان هستی آدمی؛ نیز پایان آرزوهای آدمی.

نه که امروز، این پایانه ی هستی، در جهان واقع، تعیین یافته باشد، اما حس آنکس که رهایی بشر را در رنج تاریخ زیسته باشد، اینچنین است.



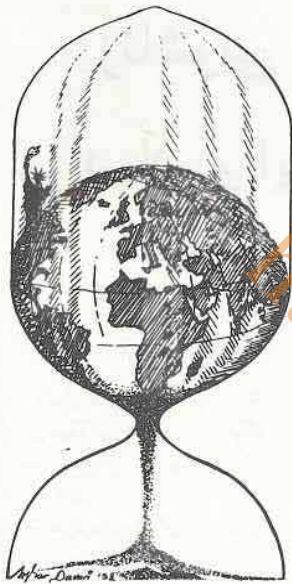
در خود و در اطراف خود بنگریم. کدام چشمه ی امید است که عشق ورزیدن در اوج را پدیدار می کند؟ چقدر به چشمه های امید ، و به جهان و به دیروز و امروز خود فکرمی کنیم؟ سیزده سال از برپایی حکومت اسلامی در کشورمان گذشته است. سیزده سال است که جهان کوچک ما به گذشته ای هزارساله پرتاب شده است. سیزده سال پیش، تصورم این بود که زهران در شاد ترین حال خود است و مرگ انسان معاصر، نزدیک تر از همیشه. اما چشمه های امید ی - نه لزوماً در خانه ی ما - چهره کرد. مرگ، یکباره در نرسید. از

است. دخالت نظامی فراموش می شود. زروان ، به خنده، چهره می کشاید. بگذار همدیگر را بکشند. بگذار این کشور نیز در کنار گوش اروپای متمدن، از قلمرو جغرافیا حذف شود.

و اروپا، برای نمایش تمدن خود، صدای قهقهه ی مرگ، قهقهه ی زروان را هر روز و شب به تکرار از بلندگوهای خبری اش پخش می کند. و ما، انگار نمی شنویم. دیگر سؤال هم نمی کنیم...

● پژواک خنده های زروان ، در سوغالی می پیچد. قطعی به جان میلیون ها انسان چنگ می اندازد. جنگ از راه می رسد. زروان ، هزار هزار قربانی می گیرد. زیاد باره ی سرنگون، قبیله اش را به جان قبیله ی فاتح می اندازد. روزانه هزار نفر از گرسنگی می میرند. شکم های باد کرده ی منتظران مرگ، دو سه شب، صحنه ی تلویزیون های اروپا را می پوشانند. زروان ، هشدار می دهد. سکوت. سوغالی انگار دیگر وجود ندارد. هیچ خبری از هیچ خبرگزاری به گوش نمی رسد. و ما حتا سؤال هم نمی کنیم...

□ □ □



زندگی، عشق ورزیدن است و شوریدگی. امیدواری لحظه ی درآغوش فشردن دلخواسته ای، سال ها چشم انتظار و شوریده، نگاهمان می دارد. سال هایی که شادکامی زروان است و چشم انتظاری ما. نیز سال هایی که رنجش زروان است و عشق آفرینی ما. که دلخواسته ای داریم و پس، رنج نور بودن از معشوقه و نیز شور و شیفگی و امید را توأمان زندگی می کنیم. هراس زروان همیشه از عاشق هاست. یک حادثه ی ناب لذت، کافی ست تا سبز شویم و مدتها سبز بمانیم و جان شیفته مان حضور زروان را به سفره بگیرد. و این، معنای زنده بودن ماست. معنای عاشقی ست. و از اینروست که از مرگ - هرمرگی - بی زاریم و توان پس زدن خدای زمان را داریم؛ و می خواهیم که حادثه های ناب لذت، مکرر شوند و به هم پیوندند چندان که دیگر زروان ، نباشد و عشق، جاودانه شود.

این، طبیعی انسان است. و آیا می توان خاموش ماند آنگاه که چشمه های امید خشک می شوند و حادثه های ناب لذت، درخاطره ای نور، رنگ می بازند؟ می توان فریب زروان را خورد و روال هستی ای را که برایمان ساخته شده، پذیرفت؟

خود قریبی، از آشناترین هاست به انسان. آنگاه که به دوری از چشمه های امید ، عادت می کند، دیگر گذار معمول زمان را خوش می دارد و با خود به هزار زبان می گوید: چنین است زندگی؛ چنین باد.

حساس شدن لویاره ی گوشه ایمان به شنیدن قهقهه ی مرگ - قهقهه ی زروان، و آشنا شدن لویاره ی چشمه ایمان به ویرانه های درخود و در اطرافمان، پازنیای لویاره ی راه چشمه های امید است. زیرا که نفرت از مرگ را زیستن است و امید به زندگی را تجربه کردن. زندگی ای که طبیعی انسان است. با تجربه و زیستی چنین، دیگر نمی توان به سرنوشت خود و انسانهای دیگر ننگریست و زروان را برای دست یافتن به عشق، به مصاف نطلبید. سرنوشت خود و انسانهای دیگری که پدیداری حادثه های ناب لذت ، دلخواسته ی طبیعی شان است. انسانهایی که در بوسنی و اسلونی و سوغالی و ایران و هزار پاره ی دیگر این خاک، روزی هزار بار می میرند ●

سر دیوار، سزک می کشیدیم و با حسرت به خانه ی دیگران می نگریستیم؛ خاصه به آن خانه که حادثه های ناب لذت برآن مکرر می شد - به قلمرو شعر و عشق : نیکاراگوئه. زروان به زمین کوفته می شد و ما شادمانه نگاهش می کردیم. دیگرمرگ را تنها دارایی مشترک انسان معاصر نمی دانستیم... اما مرگ آرزو آمد. انگار، باید به این نتیجه می رسیدیم که پس زدن زروان تنها خیال است. خیالی که انسان مقهور قویدهستان نقش می کند تا به یاری چشم اندازی، گذار هماره ی زروان را تاب آورد. و انگار، زروان ، خانه زاد گوش به فرمان قویدهستان است؛ همیشه.

□ □ □

ندانستیم صدای انفجار از کدام سو آمد. بخشی از جهان محو شد و بخش دیگر درکام خونین جنگ و مرگ فرو رفت. و ما که درابتدای ویرانی، غافلگیرانه نگاه می کردیم، چه زود آشنای جهان ویران شدیم و به خنده های نفرت انگیز زروان عادت کردیم. درابتدا گوش هامان را می گرفتیم؛ صدا از دست های ما قوی تر بود. چه زود، چنان شد که انگار، این قهقهه ی مرگ مرکز نبوده است. دیگر آن را نمی شنویم... دیگر سؤال هم نمی کنیم.

● دست افشاندند و پای کوفتند که : برجایی از جهان، میلیون ها انسان از زیر چکمه ی اشغالگران سرخ رها شده اند. گفتند بانگ آزادی در افغانستان طنین افکنده ست. هیچکس نپرسید چه خواهد شد ؟ زروان ، به قهقهه می خندید. پژواک خنده هایش، وحشت انگیز تر از سیزده سال پیش ایران، اسلام درافغانستان حاکم شد. شاه مسموم «میانه رو» برتخت نشست. تصویبنامه ی «شورای انقلاب افغانستان» به اجرا درآمد. فقط یک بند آن - بند ۶ - کافی ست تا بشریت امروز به سفره گرفته شود : منع تعلیم و تربیت زنان. مدارس و مؤسسات آموزشی دخترانه تعطیل شد. با روکش اسلامی هم امکان آموزش زنان در این کشور «آزاد شده» ممکن نیست. و این، همه ی ماجرا نبود. جنگ قبیله ای و کشتار هم در پی آمد. صدای قهقهه زروان ، بیشتر و بیشتر پیچید. مرگ، نزدیک تر آمد. افغانستان از تلکس خبرگزاری ها حذف شد تا هیچکس نداند چه فاجعه ای برای میلیون ها انسان تدارک دیده بودند...

و ما که خود می بینیم چگونه منع اسلامی، حضور سیزده ساله ی زروان در کشورمان را به حضور سنگین قرن های سیاه مرگ تبدیل کرده است، صدای نفرت انگیز خنده هایش را از خانه ی همسایه مان نمی شنویم؟ حتا سؤال هم نمی کنیم که برسر آن خانه ی روسیاه که آنهمه پایکوبی در اطراف آزادی اش شد، چه آمد؟ آزادی اش آیا نشانه ی آغاز ویرانی جهان نبود؟

● زروان ، چشم به جمهوری های تازه تأسیس آسیای میانه دارد. درست در گودی گرده ی گرچه - چسبیده یا نزدیک به استان های شمالی ایران، چه می گذرد برآینها؟ برما چه اثری خواهد داشت آنچه در کنار گوشمان می گذرد؟ جنگ قره باغ. ترک ها ارمنی ها را می کشند و ارمنی ها ترک ها را. زروان به قهقهه می خندد. تاجیکستان چشم باز می کند. به ما نگاه می کند که به یک زبان سخن می گوئیم، چشم انتظار یاری ماست. از حاکمان فقیه میبوم، قرآن و نفاق را هدیه می گیرد. زروان ، بلند قهقهه می زند. بیش از یکمیلیون قرآن، از عادی ترین صادرات اسلامشناسانه ی ایران به تاجیکستان است. پول اسلام، آن خطه ی مستعد را نیز درهم می ریزد. جنگی داخلی خونین و فراگیر، گمان زنی پیبوده نیست. زروان ، کیفناک برگزاری سوروی دیگر است. آتشبازی سوروش، درانفجار مرزها به چشم می آید. ● مونکر، رهبر آلمان شرقی سابق را روس ها به آلمان فدرال تحویل می دهند. زروان ، بی تاب، نگاه می کند. مونکر، پس از فرو پاشی کشورش به روسیه پناه برده بود و به سفارت شیلی. زروان ، بی تاب، نگاه می کرده است. یلتسین، اهل معامله است. مونکر را با دولت آلمان معامله می کند. صدای خنده های زروان اوج می گیرد. مونکر، به همان زندان می رود که هشت سال در زمان هیتلر برآن زندانی بود. پژواک خنده های نفرت انگیز سی سال پیش زروان از زندان فاشیست های آلمان را هیچکس انگار نمی شنود. یا شاید می شنویم، اما گوش هایمان دیگر عادت کرده است...

● زروان ، سرود فاشیسم را می خواند. نژاد پرستی بازگشته است؛ درآلمان و سوئد، و در همه جا. در رستوک آلمان، ساختمان پناهندگان را آتش می زنند. زروان ، پای می کوبد. پلیس، دخالت نمی کند. روز بعد، در هایدلبرگ، زروان ، دست می افشاند. روزهای دیگر در شهرهای دیگر. نژاد پرستی، بازگشته است. زروان ، چشم به یوگسلاوی ویران شده دارد.

● سرپرستان، بوسنی را بمباران می کنند. مسلمانان، صرب ها را اخراج می کنند. در اسلونی، آدمیان را سر می برند. جنگ، به نام پاکسازی نژادی ، همه چیز را ویران می کند. زروان ، با دهان کف آورده، می چرخد و می خندد. بیش از صد و پنجاه اردوگاه کشف شده ی مرگ. انسان ها به نام اسیر نژادی ، به پوست و استخوان تبدیل می شوند. اروپا، برسر دخالت نظامی بهت می کند. زروان ، بی تاب است. جنایت در کنار گوش اروپای متمدن، چنان وحشت انگیز است که در برابران نمی توان خاموش ماند. زروان ، بی تاب است. اروپای متمدن، چشم به آمریکا دارد. بهانه، آماده است: انتخابات آمریکا نزدیک

مسئله مهرود ازواج اسلامی را جلوه دیگری از توهین به زنان دانسته و برآنند که مهر درواقع بهائی است که مرد دربرابر ازواج و بویژه واگذاری جنسی زن پرداخت می کند. چنانکه در ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی ایران نیز آمده «زن می تواند تا مهریه او تسلیم نشده از ایفای وظایفی (رابطه جنسی) که در مقابل شوهر دارد امتناع کند مشروط برآنکه مهر او حال باشد».

در مورد سن پایین ازواج در قوانین اسلامی که براساس بلوغ جنسی تعیین شده، بسیاری از متفکران اسلامی آنرا گامی درجهت پاسخگویی به نیازهای جنسی جوانان می دانند. اسلام برداشت منفی از آمیزش جنسی ندارد، اما خواهان کنترل آن در چهارچوب مقررات شرعی است که پایین بودن سن ازواج پاسخی است به هردو مسئله. از آنجا که سن بلوغ بسته به شرایط جغرافیائی متفاوت بوده و قوانین کشورهای اسلامی نیز یکسان نیست، حداقل سن ازواج در این کشورها متفاوت است. درحالیکه در ایران دختر ۹ ساله می تواند بنا بر قوانین جمهوری اسلامی ازواج کند. در کشورهای اسلامی دیگر نظیر مراکش، سوریه و عراق تحت فشار جامعه مدنی حداقل سن ازواج به ۱۵، ۱۷ و ۱۸ سال افزایش یافته است. واضح است که به عقد درآوردن دختر خردسال نوعی «بردگی جنسی» است و از نظر قوانین مدنی بسیاری از کشورها، آمیزش جنسی با خردسالان بعنوان تجاوز تلقی شده و قابل مجازات است. البته در اسلام دختر را با اجازه ولی می توان حتی در سن پایین ترین به عقد درآورد، اما آمیزش جنسی با او قبل از بلوغ ممنوع است. (۱)

قیمت خانوادگی پدری زن پس از ازواج پایان یافته و این حق به شوهرانتقال می یابد. بر نتیجه زن مطلقه، برای ازواج مجدد نیازمند اجازه ولی نیست. اینکه در ایران و دیگر کشورهای اسلامی تا چه حد به این قوانین در هنگام ازواج اتکا می شود و یا اتوریته اخلاقی پدر بر ازواج دختر تعیین کننده است، تفاوتی در اصل مطلب ایجاد نمی کند.

در مورد مسئله طلاق که آیه های ۲۲۷ تا ۲۳۲ و ۲۳۶، ۲۳۷ و ۲۴۱ سوره بقره و آیه های ۲۰، ۲۴ و ۶۵ سوره زنان به شرح آن پرداخته اند، نه تنها حق طلاق بی چون و چرا در انحصار مرد قرار گرفته و موارد آن محدود نیست، بلکه امکان الف و رجوع مجدد علیرغم میل زن نیز (در طلاق رجائی) برای مرد وجود دارد.

با اینهمه در مورد تمام آنچه گفته شده بین مذاهب مختلف اسلام و متفکران اسلامی وحدت نظر کامل وجود ندارد. امری که از جمله دلایل تفاوت مناسبات زناشویی در کشورهای مختلف اسلامی و در گرایشهای طلاق می باشد.

مهمترین این اختلافات حول ۳ محور چند همسری، صیغه و دایره حقوق زنان در مسئله طلاق نوری زند. در مورد چند همسری در قرآن آمده است «از زنانیکه برای شما حلال و پاکیزه اند و خودتان دیده و پسنیده اید، دو، سه، یا چهار نفر می توانید تزویج به خود نمایید، اگر بترسید از این که نتوانید بین زنان بعدالت رفتار کنید در این صورت يك زن بگیریید و بیشتر از يك زن جائز نیست» (آیه ۴ سوره نساء).

غزالی برآنست که شرط چند همسری، رعایت عدالت است که اگرچه پلحاظ مادی قابل تأمین است اما پلحاظ معنوی و عاطفی امکان چنین «تقسیم عادلانه ای» وجود ندارد. بنابراین هدف آیه محدود ساختن و در عمل غیرممکن ساختن چند همسری است که در آن زمان وجود داشته است. متفکران معاصر

خانواده، مفهومی مجرد نیست؛ پس، تشکیل و فروپاشی آن نیز در برش های تاریخی و شرایط اجتماعی متفاوت، نمی تواند تابع قاعده ای واحدی باشد. اگرچه در جامعه ای مرد سالار - و دقیق تر: در جهان مرد سالار امروز - خانواده، آن واحد مقدس اجتماعی است که علاوه بر انجام وظایف دیگر، وظیفه ی تثبیت نقش محوری و امرانه ی مرد را نیز انجام می دهد، اما فروپاشی خانواده، لزوماً پیوندی با فروپاشی جامعه ی مرد سالار یا حتی لطمه خوردن آن ندارد. از اینرو بحث پیرامون تشکیل یا فروپاشی خانواده - چه در کلیت آن و چه در مورد جامعه ای مشخص - لزوماً به معنای نفع از تشکیل خانواده بطور کلی و یا فروپاشی آن نیست. کاوش علمی در زمینه ی مسائل است که خانواده ها و نیز جوانان ایرانی در ایران و در کشورهای دیگر، با آن روبرویند. و بدیهی است آنگاه که به جامعه ی ایران پرداخته می شود، جامعه ی مرد سالار اسلامی مورد سنجش و بررسی قرار می گیرد؛ که نمادی است از جهان مرد سالار کنونی، در پس افتاده ترین شکل آن.

زناشویی و طلاق در اسلام و ایران اسلامی

مهرود درویش پور

برای پرداختن به نگرش اسلام به مسئله زناشویی و طلاق و تأثیر آن در قوانین مدنی و فرهنگ جوامع اسلامی، لازم است قبل از هرچیز به چند ویژگی عمومی اسلام اشاره شود.

نخست آنکه اسلام متأخرترین و جوان ترین دین جهانی است که ادعای کامل بودن را دارد. به گفته مرتضی مطهری هیچ دینی و مذهبی مانند اسلام در شئون مردم مداخله نکرده است. در این دین نه تنها روابط انسانها با خدا، بلکه خطوط اصلی روابط انسانها و حقوق و وظایفشان با یکدیگر نیز به تفصیل بیان شده است.

همچنین اسلام دینی عمیقاً سیاسی است. این نه فقط بدلیل آنستکه دین و دولت در اسلام با هم متولد شده اند و رشد اندیشه های اسلامی به اعتبار قدرت دولتی و گسترش امپراطوری اسلامی از طریق جنگها و فتوحات صورت پذیرفته است، بلکه پیش از هرچیز ناشی از آنستکه در اسلام بعنوان يك نظام اجتماعی کامل برخلاف مسیحیت، تضاد و جدایی بین دنیای زمینی و آسمانی که اولی توسط دولت و نومی توسط کلیسا نمایندگی می شود، وجود ندارد.

این مجموعه عوامل موجب شده اند که در جوامع اسلامی، دین عمیقاً بدستگاه دولتی انغام شده و یا نفوذ گسترده ای داشته باشد که بپویه خود رشد جامعه مدنی را با موانع جدی روبرو کرده و آنرا ضعیف نگاه داشته است. در نتیجه قوانین مدنی در این جوامع و از جمله قوانین زناشویی، بشدت متأثر از قوانین اسلامی است و دین نقش مهمی در تنظیم روابط زناشویی دارد. مقررات اسلامی نیز بر اساس برپایه قوانینی استوار است که از منشا پیدایش اسلام تا قرن چهارم هجری وضع گردیده و متکی بر قرآن، حدیث، شریعت و سنت است. این قوانین تغییرناپذیر و جامد، اساس الگوی مقررات اسلامی در برخورد به مسئله ازواج و طلاق در دنیای امروز است.

اسلام زن را بمثابة مظهر اغواگری که با نیروی و سوسه انگیز جنسی خود می تواند ایمان مرد را

نظیر شریعتی نیز در کمی و بیش شبیه به آنچه گفته شد، ارائه می دهند. در مقابل، بسیاری نظیر مطهری نه تنها از حق چند همسری دفاع کرده، بلکه خواهان آنند که زنان «به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل پیشنهاد کنند که تعدد زوجات را در همان شرایط منطقی که اسلام گفته، به عنوان حقی از حقوق بشر، برسمیت بشناسد و از این راه بزرگترین خدمت را به جنس زن و به اخلاق بنماید» (۲). همچنین برخی نظیر آیت الله گنجی ای برآنند که آیه مذکور نه درصد محدود کردن زوجیت است نه عدم محدودیت آن، بلکه ضرورت رفتار عادلانه را مورد تأکید قرار می دهد که در مورد امکانپذیری آن جواب واحدی نمی توان داد. (۳).

در مورد صیغه، سنی ها بطور کلی با آن مخالفند، حال آنکه شیعه نه تنها آنرا مجاز می داند، بلکه به اجرا نیز درمی آورد. سنی ها برآنند که طرح صیغه در قرآن، مربوط به نوره خاصی است که ضرورتهای جنگی آنرا ایجاد کرده پس از فتح مکه، پیغمبر آنرا ممنوع کرده و در خطبه حجة الوداع نیز این ممنوعیت مورد تأکید قرار گرفته. سنی ها همانند بسیاری دیگر، صیغه را نوعی فحشا در شرایط امروزی تلقی می کنند. در حالیکه متفکران شیعه از مجاز بودن و رواج صیغه نه تنها در زمان محمد، بلکه خلیفه اول سخن می گویند و برآنند که تنها در زمان خلیفه دوم و برای جلوگیری از سوء استفاده منع شده بود. همچنین شیعیان مترادف بودن فحشا و صیغه را رد کرده و آنرا راه حلی برای پاسخگویی به نیاز جنسی جوانانی که آمادگی تشکیل خانواده ندارند، در چارچوب مقررات شرعی دانسته و معتقدند بدین ترتیب از زنا، فحشا و هرج و مرج جنسی می توان جلوگیری نمود. کسان دیگری نیز این تصور را که زنان همواره بدلیل ضعف مالی حاضر به صیغه می شوند، بزیور سؤال برده و برآنند که زنان نیز در بسیاری از موارد بخاطر رضای میل جنسی خود به ازدواج موقت تن داده و حتی آنرا بدلیل انعطاف پذیریش به ازدواج دائم ترجیح می دهند. چه، طلاق بویژه در شرایط کنونی ایران برای زن در ازدواج دائم بسیار دشوارتر است. (۴) بدین ترتیب شاید صیغه را نوعی «آزادی جنسی شرعی شده» بتوان تلقی کرد. با این وجود رابطه ای که بین مرد و زن در «ازدواج موقت» یا صیغه برقرار است (پرداخت پول از جانب مرد برای کرایه موقت زن) نزدیکی بسیاری با فحشا دارد که نه تنها به تحقیر زن صیغه شده منجر می شود، بلکه امکانات سوء استفاده گسترده ای از او فراهم می سازد. حتی اگر بتوان در خوش بینانه ترین حالت آنرا «آزادی جنسی شرعی» تلقی کرد، باز این مرد است که قدرت انتخاب داشته و بیش از همه از این آزادی برخوردار می گردد.

در زمینه حق زنان در مسئله طلاق، تسنن مواضع ملایمتری نسبت به شیعه دارد. صرفنظر از طلاق به اراده مرد هر وقت که بخواهد و طلاق بدرخواست زن با رضایت مرد که با صرف نظر کردن زن از مهر صورت می پذیرد، در طلاقهایی که بدرخواست زن و با رأی دادگاه مرد مجبور به طلاق دادن می گردد، شاخه مالکی تسنن حقوق بیشتری برای زنان قائل است و طلاق سهل الوصول تراست (مثلاً در صورت بد رفتاری یا زن، غیبت طولانی، نپرداختن نفقه، «بی خاصیتی» مرد، داشتن بیماری لاعلاج و جدا از یکدیگر زندگی کردن). وکالت از شوهر برای طلاق نیز شکل دیگری از طلاق دادگاهی و قضائی است. نزد غالب مکاتب تسنن شوهر نه تنها می تواند به زنش برای طلاق نمایندگی دهد، بلکه می تواند حق طلاق را به او واگذار نماید. حال آنکه نزد فقهای شیعه

«تفویض» پذیرفته نیست، گرچه غالباً وکالت را جایز می شمارند. تفاوت این دو در آنست که مردی که حق وکالت را به زن خویش در طلاق واگذار کرده، می تواند هر وقت که بخواهد آنرا ملغی سازد (مگر آنکه پیشاپیش غیر قابل برگشت بودن وکالت در قرارداد ذکر شده باشد) حال آنکه وقتی حق طلاق به زن تفویض شد، امکان الفای آن وجود ندارد. (۵) بدین ترتیب در تسنن، زن با داشتن حق درخواست طلاق که توسط مرد به او واگذار می شود، امکان بیشتری برای جدایی دارد. مراکش از جمله معهود کشورهای اسلامی بشمار می رود که در آن شکل قضائی طلاق که به رأی دادگاه صادر می شود، از رواج بیشتری برخوردار است و امکان طلاق برای زنان نسبتاً ساده تر است.

بطور کلی در مورد مسئله طلاق يك بوکانگی وجود دارد. در حالیکه مردان هر وقت که اراده کنند، قادر به طلاق هستند، زنان تقریباً هیچ حق مستقلی در طلاق ندارند. تأثیر این ویژگی در گرایشهای طلاق چیست؟ آیا موجب افزایش آن می گردد یا کاهش؟ نگاهی اجمالی به سیر طلاق در ایران، می تواند تأثیرات متضاد و پیچیده این ویژگی ها را روشن سازد.

طلاق در ایران و دیگر کشورهای اسلامی

بطور عمومی میزان طلاق به نسبت جمعیت در غالب کشورهای اسلامی در مجموع در طی دهه هشتاد پایین بوده است. (۶) بنا به آمار سازمان ملل در سال ۱۹۹۰ در بین کشورهای اسلامی بین سالیان ۸۸ - ۱۹۸۴ مصر با ۱/۶۳، کویت با ۱/۶۰، بحرین با ۱/۱۱ و اردن با ۱/۰۵ در هزار در ۱۹۸۵ بالاترین ارقام طلاق به نسبت جمعیت را به خود اختصاص داده اند. در حالیکه این نسبت در مورد سری لانکا با ۰/۱۵ (۱۹۸۵) و ۰/۲۷ (۱۹۸۷) و ترکیه با ۰/۳۶ (۱۹۸۷) پایین ترین میزان را نشان می دهد. کشورهای نظیر قبرس با ۰/۴۸، هزار موریتانی ۰/۸۴، سوریه ۰/۶۶، قطر ۰/۵۱، ایران ۰/۶۶ در ۱۹۸۷، برده میانی جنول قرار دارند. بررسی دلایل مجموع این تفاوتها در بین کشورهای اسلامی نیازمند پژوهش مفصلی است که در توان و حوصله این مقاله نیست اما به اتکای همین آمار کلی می توان دریافت که نسبت طلاق به جمعیت در کشورهای اسلامی در قیاس با کشورهای کاتولیک بالاتر است که می تواند ناشی از موضع ملایمتر اسلام در مسئله طلاق باشد. در عین حال بدلیل متعدد و متفاوتی در مجموع میزان طلاق به نسبت جمعیت در کشورهای اسلامی نسبتاً پایین است.

نخست ترکیب جمعیتی جوان در این جوامع (کشورهای اسلامی، عموماً در شمار کشورهای «جهان

سوم» اند) که میزان طلاق را هر چند هم که بالا باشد، نسبتاً پایین نگه می دارد. دوم ضعف توسعه صنعتی و مدرنیسم در این جوامع و روابط سنتی و اخلاقیات خانواده گرا، که شرایط روانی طلاق را بویژه برای زنان دشواری سازد. سوم نفوذ مذهب اسلام به اعتبار نفی حقوق زنان در جدایی، مانع از گسترش طلاق هائی می گردد که به ابتکار زنان درخواست می شود. در نتیجه میزان طلاق به نسبت جمعیت و ازدواج نسبتاً پایین است. اما این تنها نیمی از حقیقت است. از سوی دیگر، بدلیل ویژگی دیگر اسلام که به مردان امکان بی چون و چرانی در طلاق زنان می دهد، کاهش نفوذ اسلام در این جوامع، الزاماً افزایش میزان طلاق را در پی نداشته، بلکه می تواند با محدود شدن امکان مردان در طلاق در اثر گسترش جامعه مدنی، میزان طلاق کاهش یابد. عبارت دیگر در صورت ثابت فرض کردن تمامی عوامل دیگر، بین درجه نفوذ اسلام در این کشورها و میزان طلاق می توان رابطه ای مثبت یافت. اکبر آقاچانیان در یادداشتها نوباره طلاق در ایران، این مسئله را با بررسی مورد ایران پژوهشی نشان داده است.

در سال ۱۹۵۵، ۱۹۶۰ و ۱۹۶۵، ایران با ۱/۳، ۱/۲ و ۱ در هزار میزان بالائی از طلاق به نسبت جمعیت را نشان می دهد که از کل کشورهای اروپائی بیشتر و پس از آمریکا، مصر و شوروی قرار دارد. در همان سال ۱۹۶۵ میزان طلاق به نسبت جمعیت در کشورهای اسلامی دیگر نظیر مصر (۲/۲)، لیبی (۱/۶)، تونس (۱/۱) و عراق (۰/۹) بالاتر از فرانسه (۰/۷)، استرالیا (۰/۸)، انگلیس (۰/۸) و آلمان غربی (۰/۹) بوده است.

مقایسه میزان طلاق به نسبت جمعیت در کشورهای نامبرده طی دهه ۶۰ و ۸۰ گرایش متضادی را بنمایش می گذارد. در حالیکه در ۱۹۸۵ پس از ۲۰ سال میزان طلاق در کشورهای اروپائی ۲ تا ۳ برابر افزایش یافته است، در مصر، تونس، ایران و سوریه حدود ۲۰ تا ۴۰ درصد این میزان کاهش یافته است. در واقع با رشد مدرنیسم و جامعه ی عرفی در کشورهای اروپائی و کاهش نفوذ مذهب، میزان طلاق سیر صعودی یافته است، در حالیکه این روند در کشورهای اسلامی معکوس بوده و به کاهش نسبی میزان طلاق منجر شده است. این تفاوت بدینگونه قابل توضیح است که با توسعه جامعه مدنی و بهبود نسبی موقعیت زنان و کاهش نفوذ مذهب، شرایط طلاق در غرب سهل تر شده و در نتیجه افزایش یافته است، در حالیکه همین تغییرات در جوامع اسلامی به محدود شدن قدرت بلا منازع مردان در طلاق سهل الوصول زنان منجر شده و موانع قانونی بیشتری بر سر راه آن ایجاد شده، در نتیجه با سخت تر شدن امکان مردان در طلاق، از میزان آن کاسته



شده است.

بررسی دقیقترین پدیده در ایران، صحت ادعای فوق را بنمایش می گذارد.

رقم بالای میزان طلاق به جمعیت طی ۶۵ - ۱۹۵۵، بالا بودن میزان مطلق طلاق در سال ۱۹۶۶ که ۲۵ هزارمورد بوده و میزان طلاق به ازواج (۱۶/۵ درصد) بر همان سال بدینگونه قابل توضیح است که تا آتموقع قوانین مدنی کشور در تطابق با فقه اسلامی قرار داشت که بر اساس آن مرد برای طلاق همسر خویش نیازی به اجازه دادگاه نداشته و حضور در شاهد «عادل» (مرد) برای خواندن صیغه طلاق توسط شوهر کفایت می کند.

این شرایط آسان طلاق برای مردان که از حقوق بر مراتب بیشتری برخوردار بودند، طلاق را به اولین راه حل در صورت نارضایتی بدل می ساخت. این ارقام طی فاصله کوتاهی شدیداً کاهش می یابد. نسبت طلاق به جمعیت در سال ۱۹۷۰ به ۰/۶۰ - در هزارگامش می یابد که حدود نصف این رقم در سالهای ۶۵ - ۱۹۵۵ است. همین میزان در سال ۱۹۷۵ ثابت باقی می ماند. در مورد تعداد طلاق نیز این رقم به ۱۶ هزار در ۱۹۷۰ کاهش می یابد و بطور متوسط طی دهه ۷۶ - ۱۹۶۷ حول ۱۷ هزار ثابت باقی می ماند. همچنین نسبت طلاق به ازواج طی همین دهه از رقم ۱۶/۵ درصد به ۱۰ درصد کاهش می یابد این کاهش چشمگیر و ناگهانی طلاق در فاصله چند سال چگونه قابل توضیح است؟

چنانکه آقاچانیان نیز توضیح می دهد قانون حمایت خانواده مصوب ۱۹۶۷ (۱۳۴۶) نقش اساسی در این کاهش داشته است (۷). چه، بنابراین اگرکراف قانون حمایت خانواده، اجازه دادگاه برای طلاق ضروری می گردد و مردان نمی توانند خودسرانه و هروقت که اراده کنند، زن خود را طلاق دهند. بویژه آنکه اصولاً قانون حمایت خانواده تاکید می ورزد که در صورتیکه تمام تلاشها برای سازش و توج ناکام ماند، حاضریه صلح رای طلاق می شود. این قانون طبیعتاً موانع بسیاری بر سر راه طلاق سهل الوصول گذشته مردان ایجاد نمود. بگونه ای که با آنکه حق زنان در طلاق افزایش می یابد، اما مجموعاً کاهش گسترده میزان طلاق را بهمراه دارد.

دلیل دیگر کاهش طلاقها را می توان در بهبود موقعیت اقتصادی جامعه از اواسط دهه ی چهل شمسی به بعد و بویژه پس از افزایش درآمد نفت جستجو نمود. امری که فشارهای اقتصادی و اختلافات ناشی از آنرا در خانواده ها کاهش داده و تشکیل و حفظ خانواده را سهل تر نموده بود. این امر خود را در افزایش میزان ازواجها بین سالهای ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ نیز نشان می دهد.

اما تأثیر انقلاب اسلامی بر گرایشهای طلاق و ازواج چگونه بوده است؟ اینجا نیز شاهد یک دوگانگی و یا بهتر بگوییم چندگانگی هستیم. از یک سو با قدرت گیری مجدد مذهب و لغو قانون حمایت خانواده شاهد افزایش چشمگیر میزان طلاقها بعد از انقلاب هستیم بگونه ای که رقم ۱۵ هزار طلاق در سال ۵۷ - ۱۳۵۶ به ۲۴ هزار در سال ۵۹ - ۱۳۵۸ افزایش می یابد. با تکیه بر دادگاه مدنی خاص که در سال ۱۳۵۸ تشکیل و جایگزین قانون حمایت خانواده شد، مردان مجدداً امکانات بسیار گسترده تری در طلاق زنان بدست آورده و موانعی که پیش پای آنان وجود داشت برداشته شد. از جمله بنابراین قوانین دادگاه مدنی خاص در صورت تمایل طرفین به جدایی، نیازی به رجوع به دادگاه و کسب اجازه وجود نداشته و تنها می باید در دفتر طلاق ثبت شود. اما افزایش میزان طلاق که طی چند سال به دو برابر رسید، الزاماً با

افزایش نسبت طلاق به ازواج مترادف نبوده است. بالعکس نسبت طلاق به ازواج که در سال ۷۶ - ۱۹۷۵ حدود ۱۱ درصد بود، بعد از انقلاب و در سال ۱۹۸۰ (۱۹۸۵) به کمترین درصد یعنی ۷/۱ می رسد که گرایشی دقیقاً متضاد با میزان افزایش طلاقها است. این پدیده چگونه قابل توضیح است؟ مسئله از اینجاست که آهنگ و میزان رشد ازواج پمرا تب شدیدتر و بیشتر از آهنگ رشد و افزایش طلاق طی این دوره است. بصورت مشخص میزان ازواج ها از ۱۸۴ هزار در سال ۱۹۷۸ به ۲۸۵ هزار در سال ۱۹۷۹ و ۳۴۶ هزار در سال ۱۹۸۰ افزایش می یابد. حال اگر این میزان افزایش ازواجها طی این دوره با افزایش طلاقها در همین فاصله (۸۰ - ۱۹۷۸) مقایسه شود، خواهیم دید که آهنگ افزایش ازواجها پمرا تب بیشتر است. دلیل افزایش ازواجها را نیز می توان دستکم در سه زمینه جستجو کرد. نخست شرایط سیاسی - اجتماعی دوران انقلاب، شرایط ازواجها را بسیار سهل تر نمود. شرایط دشواری که بویژه در سالهای ۷۶ - ۱۹۷۵ بر سر راه ازواج وجود داشت از قبیل موقعیت اجتماعی، سطح درآمد، مهریه سنگین، دخالت خانواده در امر ازواج و اجازه پدری ... جای خود را به تفاهم سیاسی بعنوان یکی از اصلی ترین عوامل ازواج سپرد. در نتیجه سهل تر شدن شرایط ازواج بر میزان آن نیز افزوده شد.

دوم، ایدئولوژی خانواده گرای رهبران اسلامی انقلاب، با تشویق دائمی اهمیت تشکیل خانواده، ازواج و «زائیدن فرزندان انقلاب»، در افزایش میزان ازواجها مؤثر افتاد. سوم تغییر مقررات حقوقی که شاید بیش از هر عامل دیگری در افزایش ازواجها در این دوره نقش ایفا نمود. نر زمان شاه و پس از تصویب دومین قانون حمایت خانواده سن ازواج به ۱۸ سال افزایش یافته بود که امکان بسیاری از ازواجهای در سن پائین تر را منتفی نمود. اما پس از انقلاب و بنابراین مصوبه دادگاه مدنی خاص، سن ازواج برای دختران به ۹ سال و پسران به ۱۵ سال کاهش یافت که بشدت در افزایش ازواجها مؤثر افتاد.

در مورد بررسی میزان طلاق به نسبت جمعیت در بعد از انقلاب و مقایسه آن با قبل از انقلاب باید گفت که شتاب رشد جمعیت در ایران بگونه ای سرسام آور است که برغم افزایش چشمگیر تعداد طلاقها در پس از انقلاب، نسبت طلاق به جمعیت افزایش چندانی را نشان نمی دهد. در سال ۱۹۸۴، این نسبت به ۰/۷۶ و در سال ۱۹۸۶ به ۰/۷۹ و در هزار افزایش می یابد که در قیاس با رقم ۰/۶۰ در هزار سال ۱۹۷۵، چندان زیاد نیست.

طلاق در طی این فاصله بیش از دو برابر شده است. یعنی از ۱۷ هزار در سال ۱۹۷۵ به ۲۵ هزار در سال ۱۹۸۶ رسیده است، اما از آنجا که میزان رشد جمعیت در ایران طی دهه ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ از ۲/۸ درصد به ۳/۹۹ درصد طی دهه ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۶ افزایش یافته است، میزان طلاق به نسبت جمعیت افزایشی پمرا تب کمتر از میزان طلاقها را نشان می دهد.

البته از آنجا که شرایط پس از انقلاب تحت تأثیر حوادث مختلف در نوسان بوده، افت و خیزهای چشمگیری در روند های ازواج و طلاق رخ داده است (۸). برای مثال جنگ نقش بسیار مؤثری در کاهش میزان ازواج ها و افزایش طلاقها داشته است. بطوریکه در کنار فروکش جو انقلابی جامعه، گسترش مشکلات اقتصادی، بیکاری، اعتیاد، آوارگی میلیونی و دیگر مشکلات حاصل از جنگ موجب افزایش تدریجی نسبت طلاق به ازواج از ۷/۱ درصد در ۱۹۸۰ به ۱۰/۳ درصد در ۱۹۸۶ می شود.

متقابلاً با پایان جنگ هم از میزان طلاقها، هم از نسبت طلاق به جمعیت و بویژه از نسبت طلاق به ازواج کاسته شده و به رقم ۷/۴ درصد در سال ۱۹۸۹ می رسد. چند عامل این تغییر را می تواند توضیح دهد. اولاً با پایان جنگ، امکان ازواج افزایش می یابد و میزان آن از ۲۴۰ هزار ازواج در ۱۹۸۶ به ۴۵۹ هزار در سال ۱۹۸۹ می رسد. ثانیاً برخی عقب نشینی ها در جهت قوانین مدنی صورت گرفته و فی المثل مجدداً طلاق نیازمند اجازه دادگاه شده است. ثالثاً مهاجرت میلیونی ایرانیان به خارج از کشور که از ۱۹۸۴ بیحد و بویژه ۱۹۸۶ به نقطه اوج خود رسید، موجب آن گردید که تمام طلاقهائی که در میان این جمعیت صورت می گیرد، در آمار ایران انعکاس نیابد و در نتیجه میزان طلاق به نسبت ازواج پائین بیاید.

بطور خلاصه می توان گفت با افزایش نفوذ مذهب اسلام در جامعه در بعد از انقلاب از یکسو بدلیل افزایش قدرت مردان و سهل تر شدن شرایط طلاق برای آنها و همچنین بدلیل مشکلات اقتصادی، جنگ، بیکاری، آوارگی، اعتیاد و تشدید فشارهای سیاسی - اجتماعی، طلاق دو برابر شده است. از سوی دیگر با کاهش سن ازواج بیکاری و خانه نشینی عمومی زنان و ایدئولوژی خانواده گرای اسلام، بر میزان ازواج ها افزوده شده است، بگونه ای که نسبت طلاق به ازواج به نسبت دهه قبل از انقلاب تا حدی کاهش یافته است.

نویسندگان

- ۱ - مصطفی محقق داماد: بررسی فقهی حقوق خانواده تهران ۱۳۶۸
- ۲ - مرتضی مطهری: نظام حقوق زن در اسلام، ق ۱۳۵۷
- ۳ - زهرا امیدوار، گفتگویی با حجت الاسلام گنجی ای، نیمه دیگر شماره ۲ پائیز ۱۳۶۳
- ۴ - شهبلا حائری: Law of desire: Temporary marriage in Iran تهران ۱۹۹۰
- ۵ - دکتر عزت اله عراقی: طلاق و مسائل ناشی از آن کدامند؟ تهران ۱۳۶۹
- ۶ - نو نکتا را در رابطه با منابع آماری و چگونگی اخذ و کاربرد آن باید تکرار داد. نخست آنکه طبیعتاً آمار کشورهای «جهان سوم» و از جمله ایران و دیگر کشورهای اسلامی دارای برخی محدودیتها است که بیش از هر چیز به عدم توسعه علمی و «بیطرفانه» آمار بر این جوامع بستگی دارد. صرفنظر از حوزه هائی که مستقیماً علق سیاسی مانع از پژوهشهای آماری شده و یا آمار غیر قابل اطمینان و کابینی در جهت منافع دولتمداران حاکم ارائه می گردد (نظیر تعداد زندانیان سیاسی، میزان اعدام ها، تعداد پلیس مخفی، وضعیت رشد اقتصادی و...) در حوزه هائی نظیر ازواج و طلاق که علق سیاسی نقش چندانی بر آن نداشته و از اینرو آمارها از اعتبار اطمینان بسیار بالاتری برخوردارند، بازم بدلیل عدم توسعه علم آمار، محدودیتهای جوی وجود دارند که امکان مقایسه های دقیقتر را سلب می کنند. با اینهمه آمارهای نگارنده بر اینها از طریق مقایسه سالنامه های آماری کشور (برمورد ایران)، سالنامه آماری سازمان ملل و پژوهشهای مختلفی که توسط جامعه شناسان و صاحب نظران آمار صورت گرفته، بدست آمده است تا اطمینان بیشتری حاصل گردد. بیگرانکه برای سهولت کار، نسبت تمام طلاقها به جمعیت بر حسب نفرات و نسبت طلاقها به ازواج بر حسب درصد سنجیده شده است.
- ۷ - اکبر آقا جانان: Some notes of divorce in Iran ژورنال ازواج و خانواده شماره ۴۸ تیرمهر ۱۹۸۶
- ۸ - برای بررسی مفصّلتر گرایشهای طلاق در ایران و نوسانات آن رجوع شود به «طلاق در ایران، مقایسه نو دهه قبل و بعد از انقلاب اسلامی»: مهرداد درویش پور، دانشگاه استکلم ۱۹۹۲

واپسگرایی در کتاب های درسی

اسد سیف

از همان ابتدا، گفته و یاد داده می شود که «تعلیم و تربیت عبادت است»: جمله ای که جایگزین «توانا بود، هرکه دانا بود»، آئین جلد تمام کتابهای درسی است. به او می آموزند که اگر می خواهد «خشنودی خدا» را فراهم آورد و «درستکار» گردد باید تعلیم پذیرد (شمار پشت جلد کتاب های ابتدایی). این ارزش آرمانی، پدیده ای است مختص مذهب؛ چنانکه اروپای مسیحیت نیز قبل از اسلام از طریق کلیسا مروجش بود. بر این اساس کلیه ارزشهای بنیادین روانشناسی علمی در شکل گیری ذهن کودک به کنار گذاشته می شود و متون آموزشی از نو جویی، خلاقیت، پژوهش و تحقیق، دقت و کنجکاوی لازم جهت مطالعات علمی، تصمیم گیریهای فردی و... تهی می گردد. هیچ پدیده طبیعی با عقل و خرد سنجیده نمی شود و اصلاً کنکاشهای علمی، عملی نکرهیده معرفی می گردد. همه کتابها در گذشته غرقند و مشکل بتوان درسی یافت به زمان حال رسیده باشد. آینده به شکل زمینی اش همه جا غایب است. به نام «میراث فرهنگی» و «دینی» و «حفظ و انتقال» آنها، درسهای زیادی گنجانده اند که می توان گفت چون به حال و آینده هیچ پیوندی ندارند، در همان گذشته درجا می زنند و طبیعی است که به رشد و تعالی دانش آموز نتواند کمکی بنماید.

بزرگترین خطر آنجا خود را می نمایاند که همه جا در کتابهای درسی سعی می شود که افکار از قبل ساخته و پرداخته ای به کودک تحمیل گردد، افکاری که هیچ تناسبی با مراحل رشد و تکامل شخصیت او و همچنین تحولات اجتماعی - اقتصادی جامعه ندارد. متون حاضر روحیه کنجکاوی کودک را که قبل از دبستان بسیار قوی است، از همان بدو ورود به مدرسه تراو خفه می کند. مواد آموزشی هیچ حرکت و کنجکاوی را در دانش آموز بر نمی انگیزند، هیچ ذهنی را به جستجو و نامی ندارند، و طبیعی است که اینگونه اذهان هیچگاه قادر به کشف و اختراع و یا حتی تفکری عمیق نخواهند بود. کارو کوشش و تفکر و تعقل هیچ جایی ندارند. هیچ انگیزه ای برای اینکه به کودک بگویند درس خواندن منبای اجتماعی دارد، به چشم نمی خورد و خلاصه اینکه هدف آموزش و پرورش نه برانگیختن امیدها و آرزوها برای زندگی بهتر، بلکه معجونی است از آرمانگرایی مذهبی که در کتابها انعکاس یافته. برای روشن شدن مسئله به کتابهای درسی برمی گردیم و تغییرات تحولاتی که بر آنها صورت گرفته است.

کتابها نرطاهرمانهایی هستند که در زمان شاه بودند ولی نراصل تا کنون چندین بار مورد تجدید نظر و بازبینی قرار گرفته. برخی از دروس همان است که بود. برخی دستکاری شده، چند جمله ای حذف و یا اضافه شده. برخی نیز کلاً حذف شده اند. موضوعات جدید و جملات اضافه شده به درسهای قدیم، عموماً در مورد اسلام، انقلاب اسلامی و نتیجه گیریهای مذهبی است. قابل توجه اینکه عمده مطالب کتابها مربوط به زندگی غیرشهری است.

در سراسر تصویرهای کتاب فارسی اول دبستان از زندگی شهری خبری نیست. از ۲۷ درس کتاب فارسی دوم دبستان، ۶ درس دینی صرف و ۱۴ درس در رابطه با خدا و پیغمبر است. در دو درس نیز به نحوی خدا و پیغمبر گنجانده شده اند و تنها ۱۵ درس از آموزشهای مذهبی به خوردند.

از ۱۶ داستان کتاب، ۹ داستان از روستاست، ۴ داستان محل مشخصی ندارد. می تواند هم شهری هم روستا باشد. سه داستان باقیمانده از حیوانات است که آن نیز به نحوی به روستا برمی گردد.

برمتون آموزشی روحیه ای از محافظه کاری حاکم است و هدف تنها معاش. آنهم نه تنها برای فرد بلکه همین امروز. در هیچ متن آموزشی برخوردی اصولی و مطابق با قواعد روان شناسی و جامعه شناسی درباره آینده به چشم نمی خورد. اصلاً هدف تأمین آینده و یا نگرشی زمینی به آن نیست. آینده در کتابهای درسی کم شده است. برخی حتی پا را فراتر گذاشته تأسیس مکتب در کنار مساجد را تبلیغ می کنند و آنرا بهترین مدارس نوع اروپایی می شمارند. هم اکنون «نهضت سواد آموزی» کلاسهایش را نه در مدارس، بلکه در مساجد تشکیل می دهد. این تفکر ریشه در اندیشه های متفکرین اسلامی نیز دارد. برای مثال شریعتی مکتب را قابل انطباق با جامعه ایران می داند چرا که پسرین ۶ تا ۱۰ سال به صورت یک فعال وارد زندگی شغلی می شود و کاری کرده و چون مکتب به فصل و سن ارتباط ندارد، در نتیجه بهتر از مدرسه است. او این شیوه را «با زندگی واقعی مردم ما سازگار و این سنت را واقمگرا و طبیعی» می داند و طبیعی ترین که چون در این سن «دخترها به بخت برآمده و به سن از نوج نزدیک شده» پس باید «خود را برای زندگی زناشویی و خانه داری آماده کند»، نه تحصیل؛ حتی به شیوه مکتبی (شریعتی - فلسفه تعلیم و تربیت - انتشارات بعثت - صفحه ۴ تا ۶).

خمینی نیز مخالف مدرسه است. «ابتدا مدرسه ای درجایی تأسیس کردند و ما چیزی نگفتیم و غفلت کردیم، امثال ما هم غفلت کردند که جلو آنرا بگیرند و نگذارند اصلاً تأسیس شود، کم کم زیاد شد و حالا ملاحظه می فرمائید که مبلغین آنها به تمام دهات و قصبات رفته اند و بچه های ما را نصرانی و یا بی دین می کنند» (خمینی - نامه ای از امام موسوی کاشف العطاء - ص ۱۷).

با تغییراتی که پس از انقلاب ۵۷ در متون آموزشی صورت گرفت، وزارت آموزش و پرورش به مثابه یکی از ارگانهای حکومتی تمام هم خویش را بر این نکته متمرکز کرد که از همان بدو ورود کودک به مدرسه به او تفهیم گردد که او یک مسلمان است. با همین کوشش برساله های بعد به دانش آموز می آموزند که او وابسته به «امت اسلامی» است. به کودک

آموزش و چگونگی تعلیم و تربیت در کارایی نیروی انسانی و بر نتیجه پیشرفت جامعه نقش مؤثر و قاطعی دارد. به هرمیزان که شیوه های تدریس و محتویات متون آموزشی منطبق با زمان باشد، به همان اندازه در تحولات کشور مؤثر است.

جهان در حال تحول، طبیعی است که نیازمند انسان متحول است. انسانی که در امروز می زید، باید امروزی بیاندیشد. برای پرورش این انسان، بدون تردید آموزش و پرورش هر کشور، به عنوان یک نهاد اجتماعی نقش ویژه ای دارد.

با هر تغییر اجتماعی طبیعی است که ارزشهای اجتماعی نیز تغییر یابند و این ارزشهاست که بر هدفهای تربیتی مهرخویش را می زنند. ایران به سان دیگر کشورهای جهان سوم دارای قدرت دولتی فوق العاده متمرکز است که هم تصمیم گیرنده و هم مجری تمام عرصه های سیاسی - اقتصادی و فرهنگی جامعه است. بر این اساس و به طور کلی آموزش و پرورش در انحصار دولت است.

حکومت در ایران از طریق آموزش و پرورش کاناال اطمینان را تدارک می بیند تا از آن طریق آموزش و تربیت کودکان طبق معیارهای تعیین شده جریان یابد؛ امری که مذهب عموماً در تمام عرصه ها برای حفظ موقعیت خویش اعمال می کند.

سرمایه گذاری بروی انسان به مثابه منبعی غیر قابل چشم پوشی، امروزه در سطح جهان، امری است پذیرفته شده. هر رژیمی با توجه به چگونگی حاکمیتش آنرا برنامه ریزی کرده، به پیش می برد. رژیم ایران نیز پس از انقلاب با «برداشتی اسلامی» به تغییر مواد و متون آموزشی همت گماشت.

امروزه آموزش و پرورش در ایران در بستری جاریست که سعی دارد انسان را با مذهب و زندگی رهیائی انطباق دهد. «تکیه خاص بر تعلیم از آن روست که این پدیده ضروری در جامعه های انسانی را در جهت اشاعه اندیشه های توحیدی به کارگیرد و دعوت اسلامی را به مثابه درست پروردن انسانها تحقق بخشد» (ن. مقدم. مقاله مدارس نظامیه - کیهان هوایی ۱۱ مهر ۶۹).

تمامی خصوصیات جامعه سنتی از طریق آموزش و پرورش دارد برتن جامعه تزریق می شود.

از ۲۲ تصویر کتاب، ۱۹ تصویر از روستاست، ۱۰ تصویری تواند هم شهر هم روستا باشد. تنها ۳ تصویر از شهر است که دو عدد آن مربوط به تظاهرات انقلاب ۵۷ است.

از ۲۶ درس کتاب فارسی سوم دبستان، ۱۹ درس به نحوی به مذهب و خدا برمی گردد؛ ۶ درس نیز دینی صرف هستند و تنها ۹ درس از آموزشهای دینی به نوبت.

از ۲۱ تصویر کتاب مذکور، ۱۷ تصویر از روستا، ۲ تصویر از چهره های مشهور، و ۸ تصویر دیگری می تواند هم از شهر هم از روستا باشد. تنها تصویر شهری کتاب مربوط به راهپیمایی روزهای انقلاب است. جالب اینکه در درس «چراغ راهنما» اتموپیل غایب است و فقط فرمان آن نقاشی شده.

در کتابهای دوره راهنمایی هم این روند ادامه می یابد. برای نمونه از ۲۲ درس کتاب فارسی دوم راهنمایی، ۲۴ درس در رابطه با خدا و مذهب است. از اشعار ادبیات کلاسیک ایران نیز آنهایی انتخاب شده اند که در رابطه با مذهب باشد.

موضوع و محتوی کتاب ها

همانطور که بالا گفته شد، با تغییر یا تجدید نظر در کتابهای درسی، آموزش مذهبی و پس از آن زندگی در روستا عمده محتوای متون آموزشی را تشکیل می دهد. بازگشت به گذشته با تصویری افسانه ای برای برون رفت از مشکلات زندگی امروزه و «غربی» تبلیغ می گردد. آموزش اوام و خرافات در برگ برگ کتابها به چشم می خورد. در هیچ درسی انگیزه دینی دانش آموز تحریک نمی شود. طبیعی است غفلت از پرورش انگیزه، جز انجماد فکری، چیزی دیگر برای دانش آموز به ارمغان نخواهد آورد.

بدینسان کنجکاوی و حس پژوهشگری در کودک خفه می شود تا تحجیر خمودگی حافظه جایگزین آن شود. هیچ درسی در انطباق با دستاوردهای علمی و فرهنگی جهان معاصر در اختیار دانش آموزان قرار ندارد. برای نمونه به چند درس رجوع می کنیم:

درس عید نوروز از کلاس دوم ابتدایی. هدف درس معرفی جشن نوروز است ولی در متن هیچ اشاره ای به اینکه نوروز چیست و از کجا آمده به چشم نمی خورد. برنامه نوروزی خانواده ها چنین تصویری شود: صبح دیدار با خانواده شهدا، دعا برای پیروزی همه مسلمانان، خواندن دعای سال نو، بوسیدن قرآن، خواندن آیه هایی از قرآن، سپس باز دعا، تبریک پیروزی انقلاب اسلامی و در پایان خوردن چند شیرینی و دیدار خویشان. جالب اینکه در این درس تبریک پیروزی انقلاب جایگزین تبریک سال نو می شود.

عمده دروسها به نحوی با نتیجه گیریهای مذهبی پایان می یابند. مثلاً در تعریف فصلها، در پایان درس چنین می خوانیم: «نگاه شما ... قدرت خدا را درک خواهید کرده» (ص ۲۰ کتاب فارسی دوم ابتدایی) و یا در همین کتاب، در درس دیگری مشخصات شتر را از زبان خود وی برمی شمرد، می خوانیم: «حالا فهمیدید که خدای توانا مرا چگونه آفریده است» (ص ۸۴).

نمونه ای دیگر که گویاتر است: ۱۰۰ صفحه از ۲۲۰ صفحه کتاب فارسی کلاس پنجم دبستان موضوعاتی هستند که تغییر یافته اند. موضوعات جدید عبارتند از: ابوتر (در مورد زندگی ابوتر)، پاسدار قهرمان اسلام (در مورد پیغمبر)، ای ایران، ای سرزمین دلیران (در این باب که ایران سرزمین اسلام و ایمان است)، نمایشنامه ایمان (از زندگی امام علی و حسن و ...)، شکوه و ایثار (در باره سپاه مسلمانان و مجاهداتی که در راه اسلام کشته شده اند)، نامه

دوران او (رضا شاه) می باشد. اما نباید فراموش کرد که در همین مدارس و نیز دانشگاه سعی می شد که فرهنگ غربی جای فرهنگ اصیل اسلامی و ملی را بگیرد، و یا اینکه «ایجاد گردشگاه ها و سینما با محتوی غیر اسلامی نشانه هایی بود که همان روزهای اول مردم را متوجه کشاندن ایران به سوی تظاهر ظاهر فریب غرب ساخت» (تاریخ - سوم راهنمایی).

مضمون و محتوی کتابهای درسی دوره نهضت سواد آموزی، به مراتب ارتجاعی تر و غیر ملموس تر است. محتوای اکثر دروس آنقدر کهنه و قدیمی هستند که گاه تبدیل به لطیفه می شوند. در این کتابها دریای مرصحه آیه ای از قرآن آورده شد و هر درس نیز به نحوی با این آیه ها انطباق پیدا می کند. برای نمونه جهت آموزش حرف «ه» از کلمه «پاره» استفاده شده و برای آموزش بار از آیه ای با مضمون «و چهارپایان بارهای سنگین شما را که جز با زحمت و سفتی بسیار نتوانند برد، از شهری به شهر دیگر ببرند» (سوره نحل آیه ۷ - به نقل از صفحه ۱۲ کتاب نهضت سواد آموزی دوره مقدماتی

۱ -). و یا برای آموزش «ا» با استفاده از کلمه «آبر» آیه ای آورده شده با عنوان «اوست آنکه برای بیم از قهر و امید به رحمت خود برق را به شما می نماید و آبرهای سنگین را به هرجانب برمی انگیزد» (سوره رعد - آیه ۱۲ - مذکور). طبیعی است ادامه دروس نیز چیزی جز آموزشهای پیش پا افتاده دینی نباشد. نمونه: «امین سرباز است، امین با ایمان است، او نماز را دوست دارد. امین می داند نماز ما را از بدی باز می دارد. «اکبر دامدار است، دامداری پرکت دارد، رسول خدا فرمود گوسفند داری کنی که گوسفند داری کار خوبی است» و الی آخر... جالب اینجاست که بر کتابهای آموزشی بزرگسالان نیز زندگی عقب مانده روستایی بازتاب غالب را دارد. از ۹۰ عکس کتاب «دوره مقدماتی - ۱» تنها نرسه عکس اثری از ماشین و زندگی شهری می توان یافت (یک عکس از تراکتور و دیگری کامیون و سومی کارخانه نخ رسی). پیوند زندگی بدوی با مذهب، تار و پود این کتابها را تشکیل می دهد. از ۴۱ عکس دلوحه های فارسی، ۱۷ عکس مربوط به عبادت است.

جمله سازی در آموزش هر زبان جهت بکارگیری صحیح کلمات نقش ویژه ای دارد. در جمله سازی

نویسی (نامه نماینده دانش آموزان به جهان و اینکه به دستور خمینی می خواهند در برنامه های جهاد شرکت کنند)، فریاد شهیدان (در باره کشته شدگان انقلاب اسلامی)، دفاع از اسلام (در مورد پیغمبر)، صبر و شکیبایی (در ارتباط با آغاز اسلام)، طوفان نوح (داستان طوفان نوح)، مجاهد شهید (در مورد جهاد و یاران پیغمبر)، بازگشت (در مورد امام حسین).

همانطور که ملاحظه شد بخش مهم مواد کتابهای فارسی آموزش صرف دینی است. تبلیغات مذهبی حتی در کتابهای ریاضی نیز به چشم می خورد. برای نمونه از ۱۹ تمرین ضرب و تقسیم کتاب ریاضی سال سوم ابتدایی، ۶ تمرین به اسلام و انقلاب اسلامی مربوط می شود: «در نماز جماعت یک مسجد یک روستای کوچک ۲۵ نفر شرکت می کنند و در هر صف نماز ۷ نفر می ایستند. نمازگزاران چند صف درست می کنند؟» و یا «در هر سنگر ۴ نفر از رزمندگان اسلام حاضر هستند. در چهار سنگر چند نفر هستند؟» و یا «شورای اسلامی یک محله ۶ رأس گوسفند برای کمک به جیبها ها خریدند. بهای هر رأس گوسفند را ۲ نفر پرداختند. اعضا شورا چند نفرند؟».

در همین زمینه گفتنی است که آنچه در کتابها به چشم می خورد عمدتاً مقالاتی هستند مذهبی - سیاسی که حتی درجه فهم و ظرفیت فکری دانش آموز نیز بر آنها در نظر گرفته نشده است. بد آموزی، غلط آموزی و حتی تحریف تاریخ، بخصوص در کتابهای تاریخ و تعلیمات اجتماعی فراوان است. نویسندگان این مقالات هیچ پروایی از وارونه جلوه دادن رخدادهای تاریخی از خود نشان نداده اند. مثلاً در انقلاب مشروطیت با وارونه نشان دادن نقش روحانیت حتی حرکت های اجتماعی مردم را زیر سؤال می برند و انقلاب مشروطیت را شکل گرفته «زیر سراسر استعمار» معرفی می کنند: «استعمارگران با تربیت رجال درباری و وابستگان به دربار و تشویق و ترغیب مردم به آزادی، برابری، برادری، قانون پیشرفت و ترقی از نوع غربی توانستند زرمه های را در محافل و مجالس آن روزگار بوجوه آورند» (کتاب تاریخ - سوم راهنمایی).

در مخالفت با حاکمان گذشته، تمام عملکردها را نیز به نحوی محکوم می کنند. بخصوص اگر در آن شکل و بویی از نوگرایی دیده شود. برای نمونه: «از بنیاد مدارس و افتتاح دانشگاه از جمله اصلاحات



معمولاً سعی می شود از کلمات ملموس و ساده استفاده شود. این شیوه نیز در آموزش و پرورش ایران سرنوشت دگرگونه ای پیدا کرده است. کلمات ارائه شده برای جمله سازی که در تکالیف مربوط به هر درس آورده شده آنقدر در این زمینه گویا است که احتیاج به توضیح ندارد. برای مثال به تکلیف یک درس توجه کنید: «قرآن، قانون، برکت، قبله، دفاع، مجروح، شهید، شهادت، امام حسین، خمس، ثواب».

تفہیرات در کتاب های درسی

الف - حذفیات: تا کنون چندین پارکتابهای درسی مورد تجدید نظر قرار گرفته است و هر بار با توجه به حاکمیت و موقعیت جناح حاکم مطالبی حذف و یا اضافه شده اند. در اولین بازبینی که سال ۵۸ انجام شد، موضوعات مربوط به شاه و رژیم شاهنشاهی، اشعار فرہنوسی و داستانهای شاهنامه، در سہای مربوط به فرهنگ و سنن و جشنهای ایرانی، ترجمه ها و بیوگرافی ها (خصوصاً شخصیتہای خارجی)، اسامی و تصاویر غیر اسلامی، و... حذف شدند.

درنگامی گذرا به مطالب حذف شده می توان دریافت که اساس، بدون هیچگونه مطالعه ای، اسلام و نوعی مقابله با رژیم سابق بوده است. این مقابله را از همان صفحه اول می توان دید. «به نام خدا» حذف و به جایش «بسم الله الرحمن الرحيم» به نام خداوند بخشنده مہربان» اضافه شده و «از تو می خواهم که مرا در پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک یاری کنی تا بد نیندیشم، بد نگویم و بد نکنم» حذف و «از تو می خواهم که مرا یاری کنی تا فقط ترا بپرستم و فقط در راه رضای تو گام بردارم» جایگزین شده است.

برخی از دروس کاملاً حذف شده اند. مثل داستانهای شاهنامه، عید نوروز، جشن سده، حاجی فیروز، شب چله، هفته کتاب، هانس کریستیان آندرسن، کلیه اشعار نو و برخی دستکاری شده اند و تنها چند جمله حذف شده است مثل درس ابوعلی سینا در کتاب فارسی کلاس سوم ابتدایی که جمله «او از کتابخانه سلطنتی استفاده می کرد» حذف شده و یا باز در همین کتاب در درس «کلاس درس» که قبلاً موضوع در یک کلاس دخترانه اتفاق و دخترانی به نامهای پروین و هما و نسرين و زری و فرخنده در آن شرکت داشتند، همان موضوع در یک کلاس پسرانه جریان دارد و اسمها به محمد و علی و حسین و سعید و رضا تغییر یافته اند.

در تغییر اسامی بیشتر اسامی مہبران مذهبی و نامهای عربی جایگزین شده است و تصاویر بیشتر به محیط روستا و حالات مذهبی تبدیل شده اند.

در همین دور بازبینی که سال ۶۸ - ۶۹ صورت گرفته، سعی شده موضوعات کتابها بیشتر به قرآن نزدیک شوند. داستانهای مذهبی و مقالات دینی افزونتر، اشعار شعری کلاسیک نیز حذف و تنها شعرهایی باقی مانده و یا اضافه شده اند که در مدح و ثنای خدا و «ائمة اطهار» باشد. در این دور حتی برخی از افزوده های دور اول بازبینی نیز حذف شده اند. برای نمونه در فارسی سوم دبستان درسی با نام «مرا می شناسی» در ارتباط با شناخت مرغابی، حذف و به جایش درس «مرا بیشتر شناسیده» در ارتباط با شناخت زنبور عسل اضافه شده است. هر دو درس برخلاف موضوع، عمده‌تاً آموزش دینی است. تنها انگیزه برای تغییر این درس را در پایان درس اضافه شده از زبان زنبور عسل می توان یافت با این جمله که «یکی از سوره های قرآن به نام نعل است. نعل به معنی زنبور عسل است. خداوند در این سوره از ما سخن گفته و ما را معرفی کرده است».

در همین زمینه گفتنی است که با حذف داستانها و اشعار شاهنامه فرہنوسی، هم اکنون در کل کتابهای دوره ابتدایی تنها ۸ بیت شعر از فرہنوسی وجود دارد. ۲ بیت در فارسی چهارم و ۶ بیت در فارسی پنجم. در دوره راهنمایی تنها ۹ بیت با مطلع «به نام خداوند جان و خرد. کزین برتر اندیشه برنگزیده و یک داستان ضحاک در دو صفحه نوشته محمد علی اسلامی ندوشن چاپ شده است.

ب - اضافات: همانطور که گفته شد، مطالب اضافه شده عمدتاً موضوعهای مذهبی شامل داستان، مقاله، شعر، زندگی بیغیران، تصاویر، اسامی و... هستند. در این عرصه نیز تغییر کامل و یا اضافه کردن چند جمله به دروس قبل از انقلاب به چشم می خورد. ویژگی دیگر متون اضافه شده در کشفاندن دروس به روستا و زندگی بومی است. نمونه: تنها درس فارسی دوم راهنمایی از جهان امروز، درس «کاغذ و چاپ» است. موضوع بقیه در سہا عبارتند از: انقلاب، شجاعت اخلاقی، ایثار، شگفتیهای آفرینش، مرد مسیحی و زره علی و... .

نمونه ای دیگر از موضوعات اضافه شده: در کتاب فارسی کلاس سوم ابتدایی، قبل از انقلاب درسی وجود داشت به نام «در آرزوی پرواز» که چگونگی سیرتفکر ساخت هواپیما را بیان می کرد. در قسمت اول این درس از جوانی آلمانی یاد می شود که ۱۰۰ سال پیش بالهایی برای پرواز ساخته بود. [بگذاریم از اینکه سالهای سال این ۱۰۰ سال تغییر ناپذیر همچنان پا برجاست] در کتاب جدید مطلب زیر به درس اضافه شده: «در حدود ۱۱۰۰ سال پیش، عباس بن فرناس، یکی از مسلمانان دانشمند، بالهایی برای پرواز در آسمان ساخت. او با آن بالها به پرواز درآمد و پس از مدتی به زمین نشست».

وجود زنان و دختران را تا حد امکان در دروس و تصاویر حذف و به جای ماندگان را نیز محجبه کرده اند. برتنشان رو پوش و بر سرشان روسری اسلامی کرده اند. برای نمونه، در همین بازبینی فارسی سوم ابتدایی، تصاویر درس اول را شامل درخت و گل و روخانه حذف و به جایش تصویری مذهبی شامل دختری با حجاب اسلامی، قرآن، ماه و خورشید در فضایی روحانی گذاشته اند.

حذف رنگهای شاد در تصاویر جایگزین کردن رنگهای تیره از دیگر تغییرات متون آموزشی است. در این عرصه حتی از رنگ آبی نیز از نوع تیره اش استفاده شده تا مخفونی با رنگهای تیره دیگر داشته باشد؛ یا شاید چون نوع روشنش شادی بخش است. اضافه کردن ریش برای مردان و حتی الامکان پوشاندن لباس روستایی محلی برتنشان، جایگزین کردن عکس خمینی به جای عکس شاه، نه تنها در صفحه اول کتاب، بلکه در اکثر اتاقهایی که تصویر آن در کتاب آمده است، نیز از جمله تغییرات است.

با حذف میز و صندلی، لباس شهری و یا کراواتی، طبیعی است تصاویری با مخده و پشتی و لباسهای مدل مذهبی جایگزین آن شود.

تقریباً تمامی دروسی که به نحوی به گذشته ایران - تاریخ قبل از آمدن اسلام به ایران - مربوط بود، حذف و به جایش دروسی گنجانده اند که به دانش آموز تلقین می کند که ایران با آمدن تازیان جان یافت و اسلام ایران را آباد و متمدن ساخته است.

نکته دیگری که در در سہای اضافه شده بطور برجسته به چشم می خورد، غلطهای دستوری و نوشتاری است. گویا تراز همه مقدمه ای است که در کتابهای «نهضت سواد آموزی» از خمینی نقل شده: «ما باید ... بطور ضریبی و بسیج عمومی قیام

کنید تا انشاء الله در آینده ای نزدیک هر کس خواندن و نوشتن ابتدایی را آموخته باشد برای این امر لازم است تمام بیسوادان برای یاد گیری و تمام خواهران و برادران باسواد برای یاد دادن بها خیزند...» (به نقل از پیام خمینی به مناسبت تشکیل نهضت سواد آموزی، ۷ دیماه ۱۳۵۸).

هدف از تفہیرات در متون درسی

گذشته از تغییراتی که با تغییر رژیم، طبیعی نظر میرسد، از قبیل دروس مربوط به شاه و شاهنشاهی، درین دروس، اهداف اصلی رژیم را جهت آموزش و پرورش می توان یافت: «ما در انتظار آرزوی جامعه جهانی اسلامی و حکومت واحد جهانی اسلام هستیم و انقلاب اسلامی را تنها راه نجات مستضعفین زمین می دانیم. ما کوشش می کنیم تا زمینه را برای انقلاب اسلامی جهانی امام زمان، حضرت مهدی علیه السلام آماده سازیم.» (از کتاب تعلیمات اجتماعی سال اول دوره راهنمایی).

بر این دیدگاه است که محتوای متون آموزشی برنامه ریزی می شود. در مقدمه کتابهای درسی زبان انگلیسی این هدف به شکل روشنتری بازتاب یافته است، به این ترتیب که: «چرا انگلیسی یاد می گیریم؟ ... تا انقلاب اسلامی کشورمان را که طرفدار ملتہای اسپرو محروم است به آنان بشناسانیم - تا فرهنگ اسلامی مان را که کتاب خدا و سنت پیامبر و روش امامان علیهم السلام است بصورت کتابهای زیبایی برای توده مستضعف جهان ترجمه کنیم ... تا به زحمکشان و پای در زنجیران دنیا بفهمانیم که همیشه خون بر شمشیر پیروز است و ملتی که راه شهادت را برگزیده رستگار خواهد شد».

شخصیت هر فرد معمولی است از روحیات و گرایشات او که در بستری به نام «فرهنگ» شکل می گیرد. در تکوین شخصیت کودک خانواده و مدرسه دو رکن اساسی اند و در این میان مدرسه در تبدیل کودک به یک فرد مؤثر اجتماعی نقش اصلی را دارد. آموزش رسمی هر کشور ابزاری است جهت پرورش و تکامل شخصیت کودک.

اگر هدف تربیت را هدایت رشد عقلانی و به موازات آن پرورش جسمانی و عاطفی و اجتماعی فرد بدانیم، با نگاهی مختصر به داده های آموزشی در مدارس ایران و برنامه ها و متون درسی می توان نتیجه گرفت که دنیای کودک و نیز جوانی که از مدارس ایران فارغ التحصیل می شود، دنیایی است پر ابهام، نا بسامان و غیر منظم. اگر استعداد و قابلیتہای نیز به چشم می خورد سعی می شود در راستای اهداف مذهبی حاکمیت مورد استفاده قرار گیرد.

این هشدار است جدی و زنگ خطری برای نسل های آینده. انسان پرورش یافته در مدارس ایران، آن نیست که قادر باشد محیط را برای زندگی بهتر تغییر دهد (۱).

زیر نویس

۱ - بررسی کتابهای درسی و متون آموزشی کاری است وسیع و لازم. با توجه به حاکمیت و سیاست جاری در ایران کمتر کسی و یا گروهی به این کار می پردازد یا می تواند بپردازد. نوشته حاضر، با توجه به اینکه تمام کتابهای درسی - قبل و پس از انقلاب - در اختیار من نبوده است و با توجه به حجم محدود صفحات آرش، تنها در کلیات و اشارات باقی می ماند. به این امید که صاحب نظران و متخصصین به این مهم نیز بپردازند



مرتضی محیط

انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۹۲

فلسفه لیبرالیسم جان لاک تطابقی تقریباً کامل با خواستها و منافع اساسی این طبقه داشت و بنابراین پیاده کردن این نظرات بعنوان بهترین نسخه برای علاج آن بیم و هراسها کاملاً طبیعی بود.

بنیانگذاران آمریکا پس از استقرار در ۱۲ ایالت اولیه در شرق آمریکا می بایست چند مسئله اساسی را برای تضمین تسلط خود بر سرزمین جدید حل کنند که در رأس آنها سه مسئله قرار داشت:

۱ - تسخیر بقیه سرزمین آمریکا بقیامت نابودی بقایای بومیان این سرزمین که از کشتارهای جمعی قبل از آن جان سالم بدر برده بودند - چرا که نوات انگلستان مطابق معاهده ۱۷۶۳ به سرخ پوستان قول داده بود که بقیه سرزمین آمریکا از غرب کوههای آپالچی به آنطرف را در دست آنها بعنوان مالکین اصلی آن باقی خواهد گذاشت.

۲ - به شورش و طغیان بردگان سیاه پوست و اجیران سفید پوست که ابعاد وسیعی بخود گرفته بود و به همکاری و همدلی که بین آن دو از یکسو و سرخ پوستان از سوی دیگر دیده می شد می بایست پایان داده می شد.

۳ - این طبقه می بایست از قید و بندهای بقایای فئودالیسم اروپا و از کلیسا و تاج و تخت انگلستان رها شده و با آزادی کامل، ثروتها و سرمایه های خود را مستقلاً رشد دهند. استقلال از انگلستان، دامن زدن بروحیه میهن پرستی نسبت به وطن جدید و دامن زدن به نژاد پرستی حلال مشکلات سه گانه فوق بود و اکنون طبقه جدید مستعمره نشین، هم تجربه کافی برای حکومت کردن را درآستین داشت و هم فلسفه جدید جان لاک را.

تحقیقات عظیمی که Charles Beard درباره ۵۵ نفر امضا کنندگان قانون اساسی آمریکا انجام داده نشان می دهد که این ها تقریباً همگی برده دار

درعین حال اولین تدوین کننده قانون اساسی ایالت کارولینا در سال ۱۶۶۰ بود (۱).

مطابق قانون اساسی فوق اشرافیتی مرکب از ۸ بارون ثروتمند، هم صاحب ۴۰٪ از زمینهای حاصلخیز کارولینا می شدند و هم آنها برایالته کارولینا حاکمیت پیدا می کردند. در فلسفه سیاسی جان لاک از وجود نوات، حقوق سیاسی «مردم» و قانون بشدت حمایت می شود، اما نابرابریهای مالکیت، ثروت و سرمایه نادیده گرفته شده و حل مسئله این نابرابریهای اجتماعی بدست قانون سپرده می شود بدون اینکه گفته شود که این قوانین و این حقوق سیاسی توسط کدام بخش از جامعه - که در یک سوی آن اقلیتی کوچک از صاحبان ثروت و سرمایه و برسوی دیگر اکثریت بزرگی از ناداران قرار گرفته - نوشته شده و مرحله اجرا درمی آید و یا در جامعه ای که در آن تمام امرهای قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، تبلیغاتی، جاسوسی و سرکوب زیر تسلط آن

اقلیت است، چگونه «تمام مردم» می توانند در برابر آن قوانین، برابر و دارای حقوق سیاسی مساوی باشند (۲). بقول یکی از اعضای پارلمان انگلیس «موقعیکه جان لاک در نوشته هایش صحبت از «مردم» می کرد منظورش نه عوام الناس (توده مردم) بلکه طبقه متوسط، صاحبان صنایع، تجار و نجبای مناطق روستائی بود» (۳).

با فرا رسیدن سالهای ۱۷۶۰، طبقه ثروتمندی که مستعمرات انگلیسی را زیر مهار و کنترل خود داشتند، ۱۵۰ سال تجربه را پشت سر گذاشته و شگردهای فراوانی برای حاکمیت بر این سرزمین فرا گرفته بودند. این طبقه ثروتمند درعین حال که بیم و هراسهایی دردل داشتند اما راههای مقابله با آنها را نیز فرا گرفته بودند.

در آمریکا، هرچهارسال یکبار بمناسبت انتخابات ریاست جمهوری نمایش بزرگی برپا می شود که دهها (و شاید صد ها) میلیون دلار خرج برمی دارد. صدها نطق پرطمطراق ایراد می شود، دهها هزار بادبادک به هوا می رود و هزاران آهنگ وطن پرستانه درحال تکان دادن پرچم آمریکا خوانده می شود. میلیونها آمریکائی این نمایش را نظاره می کنند، بعضی تحت تأثیر آن قرار می گیرند، بعضی دیگری تفاوت به آن نگاه می کنند، بعضی دیگر هم با شک و تردید و خشم بان می نگرند. آنچه اکنون اهمیت فوق العاده دارد و انتخابات ۱۹۹۲ را از دیگر انتخابات گذشته آمریکا جدا می کند اینستکه درصد و تعداد امریکائیهائی که این نمایش را با بی تفاوتی یا خشم نظاره می کنند از هرزمانی بیشتر شده و اکنون این بخش از نظاره گران، اکثریت مردم را تشکیل می دهند - و این مسئله هیئت حاکمه آمریکا را به شدت نگران کرده است.

برای آنکه به همراه این اکثریت، سری به پشت پرده این نمایش بزرگ بزنیم و واقعیات را قدری بدوران نطقهای انتخاباتی و بانها و بانکنهای رنگارنگ مشاهده کنیم، لازمست ابتدا اشاره ای مختصر به بنیانهای کنیم که نظام سیاسی حاکم بر آمریکا روی آن پایه گذاری شده. می دانیم که بنیانگذاران جمهوری جوان آمریکا (Founding Fathers) یعنی نویسندگان اعلامیه استقلال (۱۷۷۶) و قانون اساسی (۱۷۸۷)، از نظر فلسفه سیاسی و دید اجتماعی عمیقاً تحت تأثیر نظرات جان لاک (John Lock) یعنی پدر (یا یکی از پدران) فلسفه لیبرالیسم غرب بوده اند. این نظریه پرداز انگلیسی که خود از طریق ریا خواری، تجارت برده، تجارت حریر و زمینداری ثروت و مکتب کلانی درقاره جدید بهم زده بود، از سهامداران اولیه بانک انگلیس و

و ثروتمند، بعضی تاجر، بعضی وکیل دادگستری و پزشک و بعضی ریاخوار و از زمینداران بزرگ زمان خود بوده اند. ۶۹٪ از اینان مقامات بالایی بردستگاه استعماری انگلیس داشته اند (۴). طرز تفکرو فلسفه سیاسی این قشرحاکمان جدید ارتباط تنگاتنگی با مکان و امتیازات اجتماعی آنها داشت: جرج واشنگتن اولین رئیس جمهور امریکا، ثروتمند ترین مرد امریکائی زمان خود بود و شخصاً صاحب ۲۱۶ هریرده بود. مطابق آمار آنروز، خرج نگهداری هریرده ۱۲ دلاردرسال و درآمد سالانه از هریرده ۲۵۷ دلاربود (۵). بی جهت نیست که او فلسفه سیاسی خود را چنین بیان می کند: «شاید ما درموقع تشکیل کنفدراسیون خود، نسبت به طبیعت بشریش از حد خوش بین بوده ایم. تجربه نشان داده است که انسانها (Men) بدون کاربرد زور دست به اتخاذ تصمیمات و اجرای اموری که دیرگیرنده بالاترین منافع آنهاست، نخواهند زد» (۶).

جان آدامز دومین رئیس جمهور امریکا که وکیل دادگستری و جزو ثروتمندان و صاحب امتیازان زمان خود بود قربانیان کشتارمعروف شهروبستون بدست انگلیسها را «مشتی بچه های بی سرو پا و سیاه پوستان و رنگین پوستان و ملوانان خود سر» خواند (۷).

توماس جفرسون سومین رئیس جمهور امریکا از ثروتمند ترین مردان آنروز و صاحب ۱۸۵ هریرده بود که ۲۵ نفر از آنها درمنزل او خدمت می کردند.

الکساندر هامیلتون از افراد برجسته بنیانگذار،

دوست نزدیک جرج واشنگتن و اولین وزیر خزانه داری امریکا دید فلسفی خود را راجع ب مردم چنین بیان می کند: «تمام جوامع به یک اقلیت و یک اکثریت تقسیم می شوند. گروه اقلیت، ثروتمندان و پاکزادگان هستند. گروه اکثریت نیز توده های مردم اند. گفته می شود که «صدای اکثریت صدای خداست». چنین شعاری علیرغم اینکه وسیعاً تکرار شده و مورد قبول قرار گرفته، واقعیت ندارد. توده های مردم سرکش و دمدمی مزاج اند و بندرت تضایوت درست می کنند. بنابراین باید حق حکومت کردن بطورمشخص و دائمی به بخش اول جامعه داده شود» (۸).

اما شاید هیچیک از بنیانگذاران و امضاکنندگان قانون اساسی امریکا فلسفه سیاسی خود را آشکارتر از جان جی (John Jay) یعنی اولین رئیس دیوان عالی کشور ایالات متحده بیان نکرده باشد. او عقیده دارد که طبقات بالای جامعه افرادی برگزیده و بهتر از طبقات پائین جامعه اند و می گوید: «آنان که صاحبان اصلی کشورند باید برآن کشور نیز حکومت کنند» (۹).

صاحبان اصلی کشور در زمان John Jay اقلیت کوچکی بودند که فقط ۱٪ بالای خانواده های ماساچوست ولی صاحب ۴۴٪ از ثروت آن ایالت بودند.

مطابق تحقیقات Eric Foner، بنیانگذاران جمهوری، معتقد به «ذات فساد پذیر و سود جوی بشرکه احساسات و نه تعقل برآن حاکم است» بودند و بر پایه چنین اعتقادی بود که از نظر آنها «دموکراسی واقعی یعنی دادن حق تعیین سرنوشت مردم بخودشان امری ناشدنی بنظر می رسید و منظور آنها از دموکراسی عبارت از تعیین سرنوشت اکثریت «فساد پذیر» توسط اقلیتی است که ذاتشان فساد ناپذیر است!» (۱۰) بی جهت نیست که تحقیقات وسیع سالهای اخیر درباره ریشه های قانون اساسی امریکا نشان دهنده آنستکه از نظرنویسندگان این سند، موقعی که صحبت از «ما مردم» (We the people) می شود منظور، اقلیت صاحب ثروت و قدرت

مردان سفید پوست طبقه متوسط و بالای انگوساکسونی است که باید از یکسو آزاد از تاج و تخت و کلیسای انگلیس و دیگر قید و بند های فئودالی اروپا و از سوی دیگر آزاد از اکثریت مردم (زنان، سرخ پوستان، سیاه پوستان و اجیرشدگان و بی چیزان سفید پوست) به تجمع ثروت و سرمایه پردازند. قانون اساسی امریکا در واقع تبلور چنین آزادیهائی و چنین دموکراسی است.



اکنون پس از گذشت بیش از ۲۰۰ سال از بنیانگذاری جمهوری ایالات متحده ملاحظه می کنیم که هنوز هم صاحبان اصلی کشورحاکمان اصلی این کشور نیز هستند که از نظام نو حزبی و ماشین حزبی برای تحکیم و تداوم این حاکمیت و مشروع جلوه دادن این نظام استفاده می کنند. در کتاب ارزشمندی که پروفیسور توماس فرگوسن (Thomas Fergu-son) و همکارش جول راجرز (Joel Rogers) بدنبال پژوهشهای وسیع خود درباره تاریخچه حزب دمکرات و گردش برآست آن در سالهای اخیر نوشته اند بسیاری از حقایق پشت پرده نو حزب سیاسی امریکا و بخصوص حزب دمکرات آشکار می شود (۱۱). این نو پژوهشگریا ارائه آمار و ارقام وسیع نشان می دهند که گرایش برآست حزب دمکرات در دهه اخیر برخلاف نظر بعضی نظریه پردازان دست راستی این حزب چون ساموئل هانتینگتن (Samuel Huntington)، در نتیجه گرایش برآست در افکار عمومی مردم امریکا نیست چرا که اکثریت بزرگی از مردم چه درباره کاهش مخارج نظامی و افزایش مخارج اجتماعی، چه درباره افزایش مالیات ثروتمندان و کاهش مالیات کم درآمد ها، چه درباره سیاست خارجی دولت و چه درباره مسائل اجتماعی چون آزادی سقط جنین و توجه به مسائل اقلیتها و مشکلات آنها گرایش بیشتری به سیاستهای لیبرال و چپ داشته اند.

این نو محقق سپس بطور مفصل و مشروحی ثابت می کند که حزب دمکرات (و بهمان اندازه حزب جمهوریخواه) سیاستهایشان نه توسط مردم بلکه توسط گروههای قدرت سرمایه مالی، صنعتی و نظامی تعیین شده و می شود و هر یک از این نو حزب که بتواند بر حفظ منافع دراز مدت این گروههای قدرت و حفظ کل نظام موجود تدبیر بیشتری نشان دهد، شانس پیروزی بیشتری در انتخابات ریاست جمهوری خواهد داشت.

حزب دمکرات از اوائل قرن حاضر و بخصوص از سالهای ۱۹۲۰ به بعد در واقع نقش نجات دهنده نظام موجود را با مهارتی بیش از حزب جمهوریخواه انجام داده است و همیشه در مواقع بحرانی قدم به پیش گذاشته و مسئولیت ناپسامانیهای بوجود آمده در اثر سیاستهای اقتصادی «بازار آزاد» (Laissez Faire) حزب جمهوریخواه را بدوش کشیده و با جدیت در جهت پاک کردن آثار آن کوشش کرده است.

توماس فرگوسن و جول راجرز در کتاب خود مفصلاً شرح می دهند که قبول تئوریهای اقتصادی کینز Keynes در اوائل دهه ۱۹۲۰ توسط حزب دمکرات و شخص روزولت موجب شد که خانواده های قدرتمندی چون راکفلر و فورد (که هردو جمهوریخواهاند) به حمایت از این حزب برخاسته و به قدرت گیری آن ها برای جلوگیری از فروپاشی کل نظام موجود در اثر بحران بزرگ کمک کنند. رکود اقتصادی سال های ۵۸ - ۱۹۵۷ حزب دمکرات را برهبری جان کندی به کاخ سفید فرستاد و رکود عمیق ۷۵ - ۱۹۷۴ جیمی کارتر را بریاست جمهوری

رساند.

تشکیل کمیسیون سه جانبه (Trilateral Commision) مرکب از سران بزرگترین شرکتهای فرا ملیتی امریکا، اروپا و ژاپن که در سالهای ۷۰ به ابتکار و ریاست دیوید راکفلر (جمهوریخواه) بوجود آمد تقریباً تمام اعضاء کابینه کارتر (دمکرات) را بر عضویت خود داشت. ملاحظه می شود که مسئله روی کار آمدن این یا آن حزب نه در رابطه با حفظ منافع مردم این کشور بلکه در رابطه مستقیم با حفظ منافع این گروههای قدرتمند و کل نظام حاکم است. تاریخچه نو حزب جمهوریخواه و دمکرات بدون سایه ای از شک و تردید نشان می دهد که در طول تاریخ خود در مورد نو موضوع فوق العاده پراهمیت، تقریباً بدون استثنا دست هم داده و از سیاستی واحد پیروی می کنند (Bipartisan Policy). این نو مورد یکی عبارت از تجاوز به کشورهای خارج و دیگر سرکوب کارگران و زحمتکشان در داخل است. عکس العمل کنگره - که اکثریت آن از دمکراتهاست - در سالهای اخیر در تجاوزات امریکا به گرنادا و به پاناما، جنگ خلیج، حمله به لیبی، حمایت از کنتراها در نیکاراگوئه، تجاوز به لبنان، تجاوز به لیبیا از یکسو و عکس العمل آن در مقابل گذراندن قوانین متعدد ضد کارگری در سالهای اخیر توسط دیوان عالی کشور و سرکوب اعتصابات عظیم و متعدد اخیر و بخصوص سرکوب اعتصاب کارگران راه آهنهای کشور در ماه گذشته، توسط کنگره بهترین شاهد مثال چهره فریبکارانه و غدارانه حزب دمکرات است. اینها همه مسائلی تازه در تاریخ امریکا نیستند.

آنچه تا زکی دارد آنستکه علیرغم تسلط کامل هیئت حاکمه بردستگاههای ارتباط جمعی و کوشش عظیم و دائم آن در فریب مردم، بتدریج پرده از چهره این نظام برداشته شده و مردم گوشه هائی از حقایق پشت پرده نمایش بزرگ انتخابات ریاست جمهوری را می بینند. طبیعی است که عکس العمل مردم در برابر این فریب بزرگ در حال حاضر و بخاطر نداشتن سازماندهی و هیچگونه ابزار قدرتی عکس العملی منفی باشد. اما همین واکنش منفی است که زنگ خطر را برای گردانندگان این نظام بصدا در آورده و سیاستمداران و نظریه پردازان آنرا به شدت نگران کرده است. آرتور شلزینگر (Arthur Schlesing Jr.) مورخ بنام امریکائی و از معروفترین توجیه گران این نظام در کتاب خود بنام «دوره های موجود در تاریخ امریکا» (The Cycles of American History) می گوید: «در هیچ انتخابات ریاست جمهوری بعد از ۱۹۶۸ بیش از ۵۵٪ از واجدین شرایط رأی دادن شرکت نداشته اند. در انتخابات ۱۹۸۴ فقط ۵۲٪ درصد از واجدین شرایط شرکت کردند» (۱۲). باید به سخن ایشان اضافه کرد که در انتخابات ۱۹۸۸ فقط ۵۱٪ از واجدین شرایط شرکت کردند و جرج بوش با ۲۶٪ از رأی آنان به کاخ سفید راه یافت! مطابق آمار وسیع توماس فرگوسن و جول راجرز در انتخابات میان دوره ای سالهای اخیر درصد شرکت کنندگان بین ۱۸ تا ۲۰ درصد بوده است. طبیعی است که آقای آرتور شلزینگر چنین وضع ناخوشایندی را به «تباهی احزاب» نسبت داده و بگوید: «تفاوت آشکار میان سالهای ۱۸۸۰ و سالهای ۱۹۸۰ در تباهی احزاب یعنی این واحد سازماندهی سیاست در امریکا نهفته است» (۱۳). بنظر لویی هریس (Louis Harris) آمارگر امریکایی مسئله فقط به تباهی احزاب محدود نمی شود. آمار او نشان می دهد که در سال ۱۹۸۶، ۶۰٪ از جمعیت بالغ امریکا «خود را از نظام قدرت بیگانه

می دیده اند» (درحالیکه درس سال ۱۹۶۶ یعنی اوج شرکت مردم در فعالیت سیاسی این رقم فقط ۲۹٪ بوده است). ۸۱٪ از مردم آمریکا فکرمی کنند که واغنیاً، غنی تر و فقرا، فقیرتر می شوند اما با وجود این ارزیابی درست از اوضاع، آنان خود را ناتوان از پیدا کردن علل برای این درد می بینند (۱۴).

اما مشکل نظام موجود از اینهم بنیانی تر است چرا که پس از شکست کامل برنامه اقتصادی در قیامت زاده (Laissez Faire) در بحران ۲۲ - ۱۹۲۹ و شکست برنامه اقتصادی کینز و کینز نوین (یعنی سیاستهای از نوع نیو دیل (New Deal) که موجب خداحافظی کارگران کاخ سفید شد، اکنون نیز بعد از ۱۲ سال اقامت جمهوریخواهان در کاخ سفید سیاستهای اقتصادی Supply Side Economy و Moneterism مطرح شده از طرف اقتصاددانان دست راستی جدید و از همه مهمتر Milton Friedman با شکستی بی سابقه روبرو شده و بدین ترتیب اگر جمهوریخواهان در انتخابات ۱۹۹۲ شکست بخورند، جرج بوش در حالی کاخ سفید را ترک خواهد کرد که اقتصاد آمریکا دارای مشخصه های زیر خواهد بود:

۱ - کسری بودجه دولتی و وامهای دولتی : برای اینکه اهمیت ابعاد کسری بودجه و وامهای دولت آمریکا را درک کنیم باید یادآور شویم که از سال ۱۷۸۹ - یعنی هنگامی که جرج واشنگتن اولین رئیس جمهور آمریکا، الکساندر هامیلتون را بعنوان اولین وزیر خزانه داری جمهوری جدید برگزید - تا سال ۱۹۸۰ که جیمی کارتر کاخ سفید را ترک کرد (یعنی در مدتی قریب ۲۰۰ سال) ، کل وامهای دولتی آمریکا کمتر از ۸۰۰ میلیارد دلار بوده است. در حالیکه از زمان روی کار آمدن ریگان تا امروز ۲ تریلیون دلار به این وامها افزوده شده است. بمبارتی دیگر افزایش وامهای دولتی آمریکا در ۱۲ سال گذشته سه برابر کل وامهای دولتی در ۲۰۰ سال گذشته تاریخ آمریکا بوده است.

آنچه اهمیت بیشتری دارد آنستکه با وجود گذراندن لوابح متعدد (از جمله لایحه - Gramm Rudman) و وعده های فراوان برای کاهش کسری بودجه دولتی، بودجه سال ۱۹۹۲ بجای ۲۲ میلیارد دلار (که جرج بوش در موقع ورود بکاخ سفید قول داده بود) ۴۰۰ میلیارد دلار کسری داشته است!

مطابق پژوهشهای پروفیسور بنیامین فریدمن (Benjamin Friedman) استاد اقتصاد دانشگاه هاروارد، در باره کسری های بودجه آمریکا در ۲۰۰ سال اخیر، دولت آمریکا تا قبل از سال ۱۹۷۰ همیشه قادر بوده است کسری بودجه خود را بترتیبی جبران کند و بار آنرا سبک تر کند اما از سالهای ۷۰ به بعد و بخصوص پس از سالهای ۱۹۸۰ اینکار غیرممکن شده است.

اثرات منفی این وام ۴ تریلیون دلاری بر سرمایه گذاریهای زیرساختی، بازده تولید و در نتیجه بر سطح زندگی مردم تقریباً بر تمام اقتصاد دانان آمریکائی و غیر آمریکائی آشکار است. اگر بهره این وام سرسام آور یعنی ۲۰۰ میلیارد دلار در سال را به ۲۰۰ میلیارد دلار بودجه نظامی اضافه کنیم آنگاه به ابعاد اسراف و اتلاف در اقتصاد آمریکا پی می بریم و اثرات مخرب آنرا بر نسلهای آینده آمریکا درک خواهیم کرد.

بی جهت نیست که گفته می شود برای اولین بار در تاریخ آمریکا افراد و خانواده های آمریکائی قادر نخواهند بود به فرزندان خود نوید زندگی بهتری دهند.

فراموش نکنیم که این نوید به زندگی بهتر یعنی این رویای آمریکائی یکی از ستونهای اصلی ثبات

سیاسی در تاریخ ۲۰۰ سال گذشته این کشور بوده است و بنابراین کسری بودجه آمریکا در آینده فقط بصورت يك مسئله اقتصادی باقی نخواهد ماند بلکه ابعاد سیاسی بخود خواهد گرفت.

۲ - مجموعه وامها و ضمانتهای دولتی آمریکا (قرضهای داخلی و خارجی، ضمانت پس اندازها و اوراق قرضه، باننشستگی دولتی و تعهدات بیمه اجتماعی و غیره) بالغ بر ۱۴ تریلیون دلارند در حالیکه مجموع دارائیهای ملموس دولت آمریکا (بعنوان پشتوانه این وام ها) از ۴ تریلیون دلار تجاوز نمی کند! (۱۶)

۳ - کسری موازنه تجاری آمریکا با وجود فشارهای اخیر بر کانادا، مکزیک، اروپا و ژاپن فقط در ماه مه ۱۹۹۲ حدود ۷/۵ میلیارد دلار بوده است.

۴ - صندوق پشتوانه پس اندازها و سپرده های بانکی (F. D. I. C) که قرار است پشتوانه ۲ تریلیون دلار سپرده های مردم به بانکها باشد تقریباً ورشکسته و تهی از هر پشتوانه ایست.

۵ - میزان بیکاری در حال حاضر مطابق آمار رسمی (که بهیچوجه بازنگر کننده ابعاد واقعی بیکاری در امریکانگست) به ۷،۸٪ یعنی بالاترین میزان بعد از رکود اقتصادی ۸۲ - ۱۹۸۱ رسیده است.



۶ - مذاکرات تعرفه و تجارت بین المللی (G A T)

که در اواخر ژوئیه امسال در مونیخ برگزار شد با شکست کامل روبرو گردید و بنابراین باید منتظر تشدید تضاد میان سه قطب اقتصادی امپریالیستی بود. بلافاصله بعد از این گردهمایی دولت آلمان نرخ بهره بانکی خود را علیرغم مخالفت شدید آمریکا بالا برده و دلار را دچار سقوط در بازارهای جهانی کرد تا بالاخره بانکهای مرکزی ژاپن و آلمان برای جلوگیری از فاجعه سقوط آزاد آن مجبور به نجات شدند. فروپاشی بورس سهام توکیو (که در عرض دو سال اخیر ۶۵٪ از بهای خود را از دست داده) به آینده صادرات آمریکا لطمه خواهد زد و اثرات منفی آن در آینده ای نه چندان دور بر اقتصاد آمریکا ظاهر خواهد شد. پائین آوردن نرخ بهره در آمریکا نه تنها کمکی به بهبود اقتصاد نکرده بلکه موجب نوری چسبن سرمایه های خارجی از اقتصاد این کشور بدنبال سودهای بالاتر شده و این عامل اخیر اثراتی قابل پیش بینی بر ارزش دلار در آینده خواهد داشت.

۷ - محاسبات پل کروگمان Paul Krugman استاد اقتصاد دانشگاه MIT نشان می دهد که بین سالهای ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۹، ۱٪ ثروتمندترین خانواده های آمریکائی، ۷۰٪ از کل افزایش درآمد های خانواده های آمریکائی را بخود اختصاص داده اند. عبارتی دیگر شکاف طبقاتی در تاریخ آمریکا هیچگاه به این وسعت و عمق نبوده است (۱۷).

۸ - کارنامه فساد که جمهوریخواهان پشت سر خواهند گذاشت ابعادی بمقاربت وسیع تر از ابعاد سالهای آخر قرن نوزدهم و سالهای ۱۹۲۰ یعنی اوج حکومت بی بند و بار جمهوریخواهان در آن سالها خواهد داشت. فهرست زیر فقط مشتکی از خروار را نشان می دهد: فساد در محافل سیاسی (فقط صد نفر از افراد وابسته به کابینه ریگان، یا بعنوان چنانکار تحت تعقیب اند یا در زندان بسر می برند)، در محافل مذهبی (تجاوز به کارکنان و مریدان دختر و پسر در کلیساهای کاتولیک و پروتستان، مبادله زنها بین کشیشها در حالیکه دیگران را دعوت به پاکدامنی می کنند و بالا کشیدن صد ها میلیون دلار پول مریدان کلیسا و تشکیل زندگیهای افسانه ای توسط این کشیشها)، در محافل علمی و دانشگاهی (انتشار مقالات تقلبی توسط برندگان جوایز نوبل، همچون دکتر دیوید بالتیمور و ادعای دروغین دکتر گال در کشف ویروس ایدز که فقط نمونه هایی از این نوع تقلبات است)؛ در محافل مالی و وال استریت (از جمله کلاهبرداریهای دهها میلیارد دلاری توسط مایکل میلکن Michael Milken، ایوان باوسکی، دیوید لوین و کلاهبرداریهای چند صد میلیارد دلاری در بانکهای قرضه و پس انداز (S&L) و B. C. C. I.؛ در محافل امنیتی (تبعیضات نژادی، معاملات مواد مخدر، شکنجه و کشتار اقلیتها توسط پلیس و مامورین FBI). اینها همه و همه زینت بخش صفحات حوادث روزنامه ها و برنامه های اوائل شب تلویزیونها در سالهای اخیر بوده است. محاکمات اخیر شکنجه دهندگان ربنی کینگ Rodney King و نوریکا رئیس جمهور پاناما، پرده از چهره نظام قضائی این کشور نیز برداشت. چنین کارنامه ای در طول تاریخ پراز فساد جامعه آمریکا سابقه نداشته است.

حال اگر باین واقعیات در صحنه اقتصادی - سیاسی، اجتماعی آمریکا نظر افکنیم و به تئوری «تباهی احزاب» آرتور شلزینگر برگردیم آنگاه متوجه می شویم که مسئله اساسی چیست و دلیل آن تباهی کدامست.

واقعیت اینستکه تباهی هر دو حزب جمهوریخواه و دمکرات نتیجه بیماری وخیم و درمان ناپذیر نظام حاکم بر این کشور است که هر دو حزب از درمانش باز مانده اند و مردم آمریکا بتدریج آثار این درماندگی را می بینند. آمار مربوط به کنوانسیون (مجمع) اخیر دمکراتها در نیویورک، در سهای آموزنده ای بر این زمینه بما می دهد که ذکریمضمی از آنها لازم است.

شمار بینندگان تلویزیونی در چهار شب مراسم این مجمع و بخصوص شب آخر که نطق بیل کلینتون ایراد شد بطور متوسط در شبکه های اصلی سه گانه ۴،۹ میلیون نفر بوده است در حالیکه این شمار در سال ۱۹۸۸ یعنی انتخابات ریاست جمهوری قبلی بطور متوسط ۶،۱ میلیون نفر بوده (۱۸). آمار دیگری نشان می دهد که از ۵۰۰۰ نفر نمایندگان «انتخاب شده» که از ۵۰ ایالت برای تعیین کاندید ریاست جمهوری حزب دمکرات به نیویورک آمده بودند فقط ۵٪ از آنها درآمدی کمتر از ۲۵ هزار دلار در سال داشته اند (۱۹). اگر درآمد يك کارگر آمریکائی با مزد ساعتی ۱۰ دلار (که از مزد متوسط کنونی قدری بالاتر است) و هفته ای ۴۰ ساعت کار، ۸۰۰، ۲۰ هزار دلار در سال باشد، باید گفت که اکثریت قریب باتفاق کارگران و زحمتکشان آمریکا (یعنی اکثریت عظیم مردم آمریکا) در این مجمع نماینده ای نداشته اند.

درگیر و دار چنین بی اعتمادی و دلزدگی مردم آمریکا از این دو حزب است که شخص فریبکاری چون رس پرو Ross Perot که خود در يك خانواده دست راستی تگزاسی بزرگ شده و ثروتهای میلیارد

Peter Schütt پیتر شوت

ترجمه ی: بهار

روزی خواهد آمد

سرخپوستان می گویند :

روزی خواهد آمد ،

که جنگاوران متحد هزار و یک ملت

بزرگترین سرو را

از خاک برکشند

و در گودال بی سرو

سلاح بریزند

ابزار مرگ

- تانک و موشک و بمبهای هسته ای - را قلم

در آن گودال سوزان زمین

خواهند ریخت

و درختی تازه بخواهند کاشت

درخت بزرگ صلح را

گوری بجا نخواهد ماند ،

زان که مردگان را دیگر اندوهی نخواهد بود

(تا بدلداریشان پس از مرگ

گورشان گلپوش شود)

و گرسنگی نخواهد بود ،

جز آنکه گرسنه عشقِ بیشتر باشیم

انسان و حیوان

پرنده و ماهی

تمام جانداران

کوچکترین آنان حتا

در آرامش و صلح خواهند زیست

و درختان و بیشه ها و علف ها و خزها

چنان تن پوشی

حفاظت جهان خواهند شد

آنگاه

که انسان

مانند ماهی در آب

در آبی آسمانها چرخ زند .

بیاد آن می انداخت که ابهام گوئی ابرآلود، استعاره گوئی و جواب ندادن به سئوالات فقط منحصر به بریتانیای سالهای ۱۹۳۰ نبوده است. کشوردرحال فرورفتن در آنچنان بحران اقتصادی است که هیچکس جوابی برای مشکلات آن ندارد و مردم را آنچنان وحشتی فرا گرفته که حاضرند برای نجات از آن به هرخار و خاشاکی چنگ اندازند» (۲۱).

از نظرسیاست خارجی بدون تردید اینان دیگریا مواضع قبلی زمان کندی و کارتر خداحافظی کرده اند. اهداف اعلام شده آنها نه نفع از حقوق بشرکه کمک هرچه بیشتری اسرائیل درسروکوب فلسطینیها ، فشاربر چین و کوبا، فشاربر ژاپن و اروپا و تشدید تشنجات بین المللی خواهد بود.

شاید اکنون برای پیاده کردن این سیاستها نوبت به حزب دمکرات رسیده باشد

زیرنویس:

- 1 - Howard Zinn : A Peiple's History of the U. S (Pe renial Library 1980 P. 47
- 2 - 3 - Howard Zinn P. 47 - P. 73
- 4 - Jerry Fresia: Toward An American Revolution (South End Press 1988) P. 25
- 5 - Howard Zinn P. 33
- 6 - Charles Beard: An Economic Interpretation of Constitution of The U. S (New York : The MC Millan Company 1948) P. 23
- 7 - Howard Zinn : A Framers History of the U. S (N. Y. Harper & Row 1980 P. 67
- 8 - Max Ferrand : The Records of Federal Convention of 1787 (Yale 1966) P. 288
- 9 - 10 - Eric Foner : Tom Paine and Revolutionary America (N. Y. Oxford. Press 1976) P. 15 - P. 90
- 11 - Thomas Ferguson , Joel Rogers : The Right Turn - The decline of the Democrats and The future of American Politics (Hill & Wong 1986)
- 12 - 13 - Arthur Schlesinger : The Cycles of American History (Houghton Mifflin 1986)



P. 256 P. 257

14 - Louis Harris : Inside America (Vintage Books 1987)

15 - Benjamin Friedman : Day of Reckoning (Random House 1988) PP. 108 - 132

16 - Lord Rees - Mogg J. D. Davidson : The Great Reckoning (Summit Books 1991) P.341 - 347

17 - New York Times July 20 1992 & Paul Krugman : The Age of Diminishing Expectations (MIT Press 1992)

18 - 19 - 20 - New York Times July 17 1992 P A 11- July 13 1992 P. B6 - July 15 1992 P. A7

21 - N. Y. Times July 23 P. A23

دلاری خود را از طریق کلاهبرداری، ارباب و زد و بند بدست آورده، یکباره بعنوان «فردی مستقل از نو حزب» درصحنه سیاسی ظاهر، خود را کاندید ریاست جمهوری می کند و میلیونها نفر داوطلب ساده دل امریکائی را بدنبال خود می کشد. این مسئله نشان می دهد که هنوز بسیاری از مردم امریکا نیز همچون آقای آرتور شلزنینگر اشکال کار را در تباهی این نو حزب یا در تباهی سیاستمداران می بینند. تفاوت دراینجاست که مردم با تجربه خود بالاخره ریشه اصلی بیماری را در خواهند یافت در حالیکه آرتورشلزنینگر در جهل عمدی یا غیرعمد خود باقی خواهد ماند.

حال اگر بیل کلینتون Bill Clinton بتواند از کنارکشیدن رس پرود و شکست کامل برنامه های اقتصادی حزب جمهوریخواه در ۱۲ سال اخیر استفاده کرده و درسال ۱۹۹۳ بکاخ سفید راه یابد، آیا می تواند درمانی برای مشکلات بنیانی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی امریکا پیدا کند؟ جواب باین سئوال بطور قطع منفی است.

ستاره بیل کلینتون از زمانی شروع بدرخشیدن کرد که او به پیشنهاد جناح راست حزب، البرت گور Albert Gore را بعنوان کاندید معاونت رئیس جمهور برگزید. آل گور از خانواده های معروف و ثروتمند جنوب امریکا و وابسته جناح راست حزب دمکرات است. از آنزمان به بعد دستگاههای ارتباط جمعی امریکا و بخش مهمی از هیئت حاکمه (بخصوص بخش صهیونیستی آن) از این نو کاندید جوان و خوش خط و خال حمایت کرده است. بیل کلینتون تا سال پیش رئیس شورای رهبری دمکرات Democratic Leadership Council بوده است (۲۰). این شورا که درسال ۱۹۸۵ از طرف جناح راست این حزب تشکیل شد، مسئول مسلط کردن سیاستهای دست راستی برحزب و رها کردن سیاستهای لیبرالی قبلی (یعنی طرفداری ظاهری از سندیکاها، کارگری، از اقلیتها، افزایش بودجه اجتماعی، طرفداری از حقوق بشردر خارج، طرفداری

از حقوق زنان و آزادی سقط جنین و غیره) بوده است. این شورا درسال ۱۹۸۸ موفق به تسلط کامل برحزب نشد اما امسال با وارد کردن البرت گور، تسلط این جناح کامل شده و اکنون هیئت حاکمه با رونی باز دوباره از حزب دمکرات، استقبال و دستگاههای ارتباط جمعی را بکمک همه جانبه آنها می فرستد.

سیاستهای اعلام شده از طرف بیل کلینتون، از نظر داخلی، بسختی قابل تشخیص از سیاستهای دنبال شده از طرف جمهوریخواهان اند.

Clancy Sigal داستان نویس عضو حزب دمکرات که شاهد مجمع اخیر حزب دمکرات بوده می نویسد: «تماشای شبیح کلینتون در کنوانسیون مرا

اندوه چهل سالگی

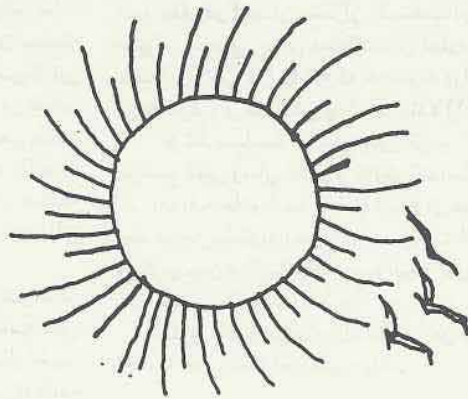
بر آخرین پله ی بالا رونده
 بر چهلمین ، که می ایستم
 جهان ،
 در وحشتی پنهان
 کوچک می شود
 و گنج یافته ام
 اندوه زمین است و
 فرود سپید مو .

در پس ،
 آنجا که دره ای تاریک
 چونان حادثه ای خونین و کهن
 زمین را زخمی می کند ،
 سایه ی زمان
 بر شانه ی خاطره هایم
 آب می شود .

در پیش ،
 صدای هراس ،
 استخوان پلکان فرو رونده را
 پوک می کند
 و زمان از ریخت می افتد .
 مه است و
 مه است و
 مه
 و کردگان مه چهره
 پای می کوبند
 بر پندار پیر .

در پس ،
 شهرم ،
 بهار نارنج نخستین رؤیایم
 ریوده می شود .
 گم می کنم
 دخترکی را که نیمه ی من بود
 و گیسو به موسیقی عطر می شست
 تا جهان ،
 چون فلس ماهی بدرخشد
 و عاطفه ی بی مرگی
 بر آستان بلوغ
 شناور شود .

در پیش،
 مه است و
 مه است و
 مه
 و سنگتای سلطنت نیشخندی
 برگزشته ای
 که تویی
 برکردار کیچ شکسته ای
 که منم .



بتول عزیز پدر

ملال

دهان سرود چنین می خواند :
 . . . کاش زبان شما را نیامخته بودم
 و با طناب مهر شما
 به این چاه شوم
 فرو نیافتاده بودم .

خشم و انتقام
 خشم و انفجار را
 کاش خود
 در کلام خود
 با زبان سرود خود
 سروده بودم .

کاش دلم را
 چنگ شما نمی نواخت
 و ترانه ام را
 روح مطلق شما
 در کچه های بن بست
 زمزمه نمی کرد .

کاش کلید شما
 در بسته ام را
 نمی گشود
 و کور سوی شما
 شب چراغ
 تاریکای راهم نبود .

درفعا
 کاش دست شما
 و سینه من
 اینگونه
 به عصر خواب های قطبی
 پرتاب نمی شدند .

در پس ،
 غبار انفجار است و
 گورستانهای زود رس ؛
 و شادی مختصرم
 بردار خنده های فاتحان دروغ و تباہی
 کبود می شود .

در پیش ،
 صدا می وزد .
 کتاب بزرگی
 در رواق مه
 ورق می خورد
 که واژگانش از جنس موسیقی ست .
 نمی دانم از چه می نوازد :
 از خون ؟
 دیواره خون ؟
 یا جنون ؟
 یا شوکت شکوفه
 در رفتار آفتاب ؟
 یا سکوت واژه ی حسرت
 در حضور مرگ ؟

آه
 این همه پله پله - سال را فراز آمدم
 بی آنکه خود بخواهم .
 فراز آمدم
 فزاتر ،
 در جستجوی نیمه ی گمشده ام ، شاید !
 اینک ،
 بر آخرین پله که می ایستم
 مرغی از من می گریزد
 که هوای اینجا را نمی شناسد .

پیغام

لرختان

شاهدِ مرگِ انقلاب بودند
و از قول خیابان گفتند که دیگر
هیچ شعاری

بخاطر دیوارها

نمانده است

من نیز در اینجا

طومار درد هایم را می نویسم
بر گُردهٔ بادی که

دارد آرام

بر خاکستر آرزو هایم

می وزد ...

ع - آهنین

زاد روز

مردی کنار پنجره مکتبی کرد :
امروز ، آسمان چه دلگرفته و سنگین است

□

مشتی کتاب کهنه

در گوشه و کنار اتاقی

از خاک خوردگی گله دارد.

با حلقه های بود ، گلی

روشنای حافظه اش را

از دست می دهد .

□

مردی که روی دایره می چرخد

دنیا را يك سرود گمشده ، انگار

در کوچه باغهای مه زده از یاد رفته است

□

امروز ، زاد روز گمشده مردیست

که در کشاکشِ دستان و عقربه ها

اعصاب و ثانیه هایش

فرسوده می شود .

ژوئن - ۱۹۹۲

جنگل و رود

گفت جنگل ، به رود خروشان
کاشکی چون تو بودم
روز و شب در سفر، در تماشا.
راهی پهنه ی پاک تریا
بستر روشن آب .
در تن زندگی ،
جان پر شور بی تاب .
نور فیروزه قام روانه .
جاری جاودانه ...

من چه ام ؟

يك اسیر زمین گیر

در سکوت ابد ،

می شوم پیر

می شوم زرد

می شوم خشک

می شوم مشت خاکستر سرد

زود

یا دیر .

رود فریاد زد :

جنگل خواب و بیدار !

کاشکی ، من بجای تو بودم

خلوتی داشتم ،

از زلال زمره ،

در چراغان شب های مهتاب .

بودم اینکه دار بهاران

سایه ساران دیدار یاران .

سرنوشت تو

هرساله از نو دمیدن .

سرگذشت من ،

از خود رمیدن

سراسیمه دائم نویدن

نویدن

نویدن .

زین همه کوچی و رهسپاری ،

من چه دارم

بجز پدچی و بی قراری ؟

وه ، که يك لحظه جانم نیاسود !

هیچ کس را خبر ،

از دل دیگری نیست .

کیست گوید که آن رهگذر ،

هست ؟

یا بود ؟

آن که در سایه ها ، پرسه می زد ،

از خود آهسته پرسید

من که ام ؟

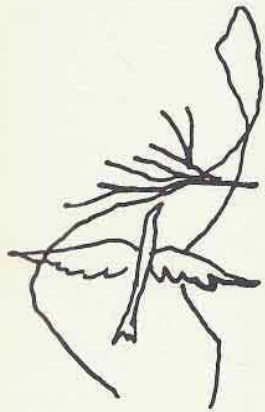
رود ؟

جنگل ؟

هر دو با هم ؟

جنگل و رود ؟

جنگل و رود ؟



افسانه افروز

تندر

تنها ماه

آخ

تنها ماه

طلایی می خواند

که شبهای آبی می آمد

بر پلکان ابر

و بالا می رفت

بالا...

آخ ، تنها ماه

تنها ماه

طلایی می خواند

و بالا می رفت

تا افتادن نفس

به شماره

تا بوسهٔ آغازین ما

تا ستاره

*

در ماه پیچیدیم

عریانیمان از ماه سوخت

در ماه لغزیدیم

ابری عریانیمان را پوشاند

بر آسمانش گذاردیم

بر زمین سختمان گذارد

و تندی

ترانه اش را بوخت

گریختیم

دریها لب پر زدند

باران پا گرفت

و دیگر

شبی

آبی نشد .



هنر کهنه و هنر کهن را باید از هم جدا کرد

خودم فقط می توانم بگویم من شیفته آوازم. من وقتی «خواندم» می گیرد یا «شنیدم» می آید، چنان بیتاب می شوم که اتوبوس و ترن و نیمه شب و وقت و بی وقت را نمی فهمم. بگذریم.

اما چگونگی روی آوردنم به آواز و مریبان و کسانیکه مستقیم یا غیرمستقیم حق استادی به گردن من دارند: از کودکی با تشویق نوستان خانوادگی گاه می خواندم. نزدیک ۱۰ ساله بود که در یک مؤسسه نابینایان که توسط آلمانها اداره می شد، در گروه کر، هم صدایی می کردم. بعد از آن با تغییر مدرسه به یک مؤسسه نابینایان دیگر آمدم که توسط مسلمانان اداره می شد که با هرگونه موسیقی مخالفت می کردند. در آنجا هم در گروه کر، همخوانی می کردم و معلم من دوست بزرگوارم آقای مصطفی رومی زاده بود. ایشان گاه درخفا درآمدهای آوازی را به من می آموخت و در همان حین کم کم با آثار مرحوم استاد بنان - مرحوم قمرالملوک وزیری و بعد ها کارهای استاد شجریان و بعضی از آثار پیشوای آوازی ام مرحوم حسین طاهرزاده بزرگ آشنا شدم. اما محدودیتهای اجتماعی از سویی و مشکل نابینایی از دگرسو مرا مانند سایر نوستان نابینا بیش از هر چیز و پیش از درک محض اساتید به کارها کاست کشاند. بعدها چند سالی افتخار شاگردی استاد ام آقای شاهزیدی را پیدا کردم که ایشان برجسته ترین شاگرد زنده یاد تاج اصفهانی است. در همین راستا آشنایی و هم نفسی با نوازندگانی چون محمد دارابی، بهمن بابائی و خلیل ملکی تأثیر به سزایی در بهتر شدن کار من داشت و در آخر به کسی اشاره می کنم که نه آواز می خواند نه ساز می داند و فقط از نظر فنی آشنایی کلی با چهارچوب دستگاهها دارد اما تأثیر و برزندگی اجتماعی و آوازی من تأثیری است پیامبرگونه: محمد رحیم اخوت، که تا هستم به شاگردی اش افتخار می کنم.

م- ک- رابطه شعر و آواز را با توجه به سابقه ی تاریخی این رابطه در ایران، چگونه می بینید؟

ج- با یک نگاه اجمالی به تاریخ کشورمان از زمانهای دور نرمی یابیم که موسیقیدانها غالباً جزء طبقات مطرح اجتماعی زمان خود نبودند. بر تاریخ ما موسیقی را به دو جنبه نظری و عملی تقسیم می کردند و کسانیکه آگاهی نظری از علم موسیقی داشتند مورد احترام و اعتنای خواص و عوام بودند و هنرمندان

بسیارند هنرمندانی که در ایران سال ها عاشقانه کار کرده اند و با وجود تهدید مداوم تنگنستی، نه به کار دیگر روی آورده اند و نه خواسته اند هنرشان را به بازار ببرند و به فروش بگذارند؛ همیشه نغمه شان این بوده است که هنوز کار شایسته ای عرضه نکرده اند و هنوز باید بکشند چندان که سرانجام نخستین آفرینه شان پاسخ بلند نظری شان را بدهد. سعید عباس پور در شمار همین هنرمندان است که در سفر اخیرش به لندن، به خواهر نوستانش شبی را به عرضه ی عمومی هنرش اختصاص داد.

مصمود کویر

مصمود کویر: در آغاز بهتر است جهت آشنایی بیشتر خوانندگان، پیرامون سابقه کار خود و اساتید و عواملی که در رشد هنر آوازی شما مؤثر بوده اند، اشاره هایی بکنید.

ج- با وجود اینکه از خود گفتن در فرهنگ ما جای خود را پیدا نکرده و با طرز تلقی های متفاوت روبرو می شود، سعی می کنم سؤال تان را پاسخ دهم. من فکر می کنم در تکوین و رشد هنرمند در هر سطحی که باشد چهار دسته عوامل مؤثرند: یکی خاستگاه تاریخی و پیشینه تاریخی هنری که هنرمند متصف به آن است. دیگری عوامل و شرایط اجتماعی و رخداد هائی که هنرمند در جهان پیرامون خود می بیند و آنها بطور مستقیم یا غیرمستقیم بر زندگی فردی و هنری او مؤثرند. عامل سوم، روحیات، احساسات و عواطف شخصی هنرمند و چهارمین عامل، اساتید و مدرسین و آثار و مکاتب هنری ای بشمار می رود که بطور مستقیم یا غیرمستقیم بر هنرمند تأثیر می گذارد.

من سعی کرده ام به عنوان یک علاقمند به هنر آواز تا آنجائیکه می توانم و محدودیتهای صوتی، فیزیکی و ... اجازه می دهد، واقعیت خودم را با در نظر گرفتن چهار عاملی که عرض کردم مشخص کنم. در مورد دو عامل اول، یعنی خاستگاه تاریخی و تأثیر رخداد های اجتماعی بر کار آوازی، بهتر می دانم هیچ اشاره ای نداشته باشم. در مورد عواطف و روحیات درونی و باصطلاح درونیات

اعم از خواننده و نوازنده را عمده‌تر می‌خوانند و معمولاً هنرمندان نقش رنگ تفریح صاحبان قدرت را داشتند. بدیهی است خواننده برای عرضه هنر خود نیاز به زمینه عینی دارد و نزدیکترین کانال - کانال ارتباطی او با قدرت و طبقات حاکم - شعرا به نظر می‌رسیدند. خواننده می‌کوشد شعرخوان خوش صدای خوبی باشد. خواننده می‌شود دنباله روی شاعر، و نوازنده دنباله روی خواننده. حال آنکه نه هنر آواز این است و نه هنر نوازندگی آن.

هنرمند کسی است که در همه عمر هنری اش در ابوعطای یکتاواخت یا مشابه یا نو شهناز یکجور نخواند. یعنی من اگر امروز صبح با حالی و احساسی یک بیات اصفهان خواندم مثلاً با شعر «بخت جوان دارد آنکه با تو قرین است» و فردا عصر مجدداً خواستم همین شعر را در بیات اصفهان بخوانم، نباید بیات اصفهان دوم من رنگ و بوی بیات اصفهان اولی را بدهد تا چه رسد به چندین خواننده که بخوانند اشعار مختلفی را مثلاً در بیات ترک بخوانند. خواننده هم مانند هنرمند دیگر، بایستی دارای هویت هنری مخصوص به خود باشد.

م - ک - مدتها از گوشه و کنار، این زمزمه به گوش می‌رسد که موسیقی ایرانی کهنه است و نمی‌تواند پاسخگوی زمان خود باشد و آن را باید متجدد کرد. نظر شما در این زمینه چیست؟

ج - یک آواز می‌تواند پیش از آنکه خوانده شود، کهنه باشد، آواز دیگری تواند صد سال پیش خوانده شده باشد و برای همیشه نو باشد. و این موضوع در مورد شعرو قصه و سایر هنرهای دیگر هم به اعتقاد اینجانب صدق می‌کند. فرق است بین هنرکهنه و هنرکهن؛ و این فقط فرق بین نو کلمه نیست، فرق بین دو جهان معناست. اصفهان طاهرزاده، مرغ سحر قمر، همایون تاج، کاروان بنان و بیداد شجریان، مرکز کهنه نخواهند شد و چه آوازهایی که امروزه شاهد اجرای آن هستیم که شنونده پس از شنیدن بیت اول شعر، تمایل و کششی برای شنیدن تحریرها یا بیت بعدی ندارد. در یک کلام همیشه حادثه ای که در فردا رخ می‌دهد بهتر از رخداد دیروز نیست.

یک اثر کهنه، در زمان خودش هم کهنه است. یعنی کهنه متولد می‌شود یا اساساً متولد نمی‌شود تا چه رسد به جاودانگی. و می‌بینیم که «الهه نازه» بنان چه پرناز و خرامان از آن همه عریده های مستانه کافه های نیمه شب تهران و آن همه ابتذال موهشی که گریبانگیر موسیقی و آواز ملی مان بود. هم چنان و تا همیشه باقی می‌ماند.

م - ک - با وجود فراوانی شکل های مختلف موسیقی های تلفیقی، از پاپ گرفته تا لایت موزیک و جاز در پیش از انقلاب، به نظر شما به چه علت شکل های دیگری از موسیقی نتوانست در کنار موسیقی سنتی یا دست کم به عنوان موسیقی درجه ۲ مملکت مطرح بشود؟

ج - راستش را بخواهید، چیزی که ما در آن زمان داشتیم غالباً شکلهای مختلفی از موسیقی سرزمینهای دیگر نبود بلکه اداها و تقلیدهای نا آگاهانه ای بود که گاه تمامیت هویت موسیقایی ما را با خطر جدی رو برو می‌کرد. بسیاری از نوازندگان و خوانندگان توانای ما تحت تاثیر جو موجود به پست ترین شکل ابتذال سقوط کرده بودند و اگرچه پایداری کسانی چون محمد رضا شجریان، محمد رضا لطفی، حسین علیزاده، پرویز مشکاتیان، پریسا، منگامه اخوان و بسیاری دیگر که متأسفانه حضور ذهن ندارم نبود، واقعاً شاید امروز از موسیقی سنتی ما جز افسانه ای مبهم چیزی به جا نمانده بود. این به آن معنی نیست که هیچ حرکت صحیحی صورت نمی‌گرفت ولی باید توجه داشته باشیم که هنرنوی هریامی و اساساً هر حرفی باید زمینه مادی و عینی مشخص خود در جامعه را پیدا کند. گوش مردم ما غالباً از مردم عادی گرفته تا روشنفکران و آنها که خود دستی بر آتش دارند، گوشه ای است تربیت شده و آموخته فرماها و محتواهای خاص موسیقایی سنتی ملی خودمان. ببینید، مسئله، وراثت عادت است. تربیتی است بر اساس نیاز؛ نیازی سربرآورده از تاریکترین اعماق شعور تاریخی - فرهنگی - اجتماعی ما. طبیعی است که این گوش در جریان زمان تأثیرات خود را خواهد گرفت اما این را با آمپول نمی‌توان تزییق کرد.

م - ک - اصولاً به نظر شما کشور و مردم ما نیاز به فرمهای دیگری از موسیقی دارند؟ اگر پاسخ تان مثبت است رابطه سایر موسیقی ها با موسیقی سنتی چگونه باید باشد؟

ج - من از تکرار، بیزارم. چه می‌خوانیم در تکرار. پیامی نو زلبهات شنفتن آرزو دارم. اصولاً ما در بسیاری از برهه های زندگی تاریخی مان دچار افراط و تفریطهای وحشتناکی بوده ایم. بنده با آنکه از کودکی از علاقمندان موسیقی اصیل بوده ام و هم اکنون یک بانگ شجریان کافی است که تمامیت روح و جان مرا به تسخیر کشد و در فضایی که نمیدانم چیست، به رقص آورد، رنج می‌برم که چرا موسیقی توانمند سنتی ما رقیبای جدی در کنار خود احساس نمی‌کند و لاجرم گاه جنبه تعمیلی پیدا می‌کند.

م - ک - به نظر شما علت اینکه کمتر شاهد نوع آوری یا کارهای جدید در آثار چند ساله اخیر موسیقی ایرانی هستیم، چیست؟

ج - بسیاری از عواملی که در پاسخ به سوالات قبیل عرض کردم، در پاسخ این

سؤال هم صدق می‌کند. به علاوه دو سه موضوع دیگر که شاید سطحی به نظر آید اما بسیار جدی است و به نظرم بسیار عمیق و واقعی. اول باید به عدم همدلی لازم و تفاهم احساسی بین هنرمندان اشاره کنم که درد بسیار بزرگی است و در درجه بعد من این را می‌فهمم که هنرمند حقیقی نباید چشم به گیشه داشته باشد و دهها و صدها باید و نباید دیگر. اما این هم حدی دارد. آیا نباید عرضه کاست اول، دست کم توانمندی پرداخت مخرج خود آن کاست را داشته باشد؟ حالا کاست دوم، هیچ.

در آخر باید مسئله دیگری را مطرح کنم که با مسئله دوم پی رابطه نیست. بگذارید کمی صمیمانه تر با هم درد دل کنیم. مسئله مادی و اقتصادی یکی از مسائل بسیار جدی جامعه هنری ماست. من نوازنده ارژشمن و آهنگساز بزرگی را می‌شناسم که جهت تدریس و فعالیت هنری از تهران به اصفهان می‌آمد. او طیرغم همه خدماتی که به موسیقی ما کرده، پس از ۱۵ سال، سابقه جدی هنری با مشکل مسکن مواجه است. نی نواز دیگری را در اصفهان سراغ دارم که سال گذشته در جشنواره نی نواها که در حضور خداوندگار نی ایران زمین استاد حسن کسایی و استاد علی تجویدی صورت گرفت، خوش درخشید. او روزی که می‌خواهد ساز دست بگیرد اول سراغ تار می‌رود. به علت گرانی تار ناگزیر می‌شود نی بزند و چرخه اش را می‌فروشد تا بتواند نی تهیه کند و از این نمونه ها بسیاریند. من همین جا از کلیه دست اندرکاران مطبوعات داخل و خارج کشور صمیمانه تقاضا می‌کنم که به این موضوع بیشتر بپردازند. در گوشه گوشه کشور ما هنرمندان بسیاری در کمنا می‌به سر می‌برند که طیرغم سالها وفاداری به اصالت موسیقی حتی گاه از ابتدائی ترین امکانات یک زندگی معمولی محرومند.

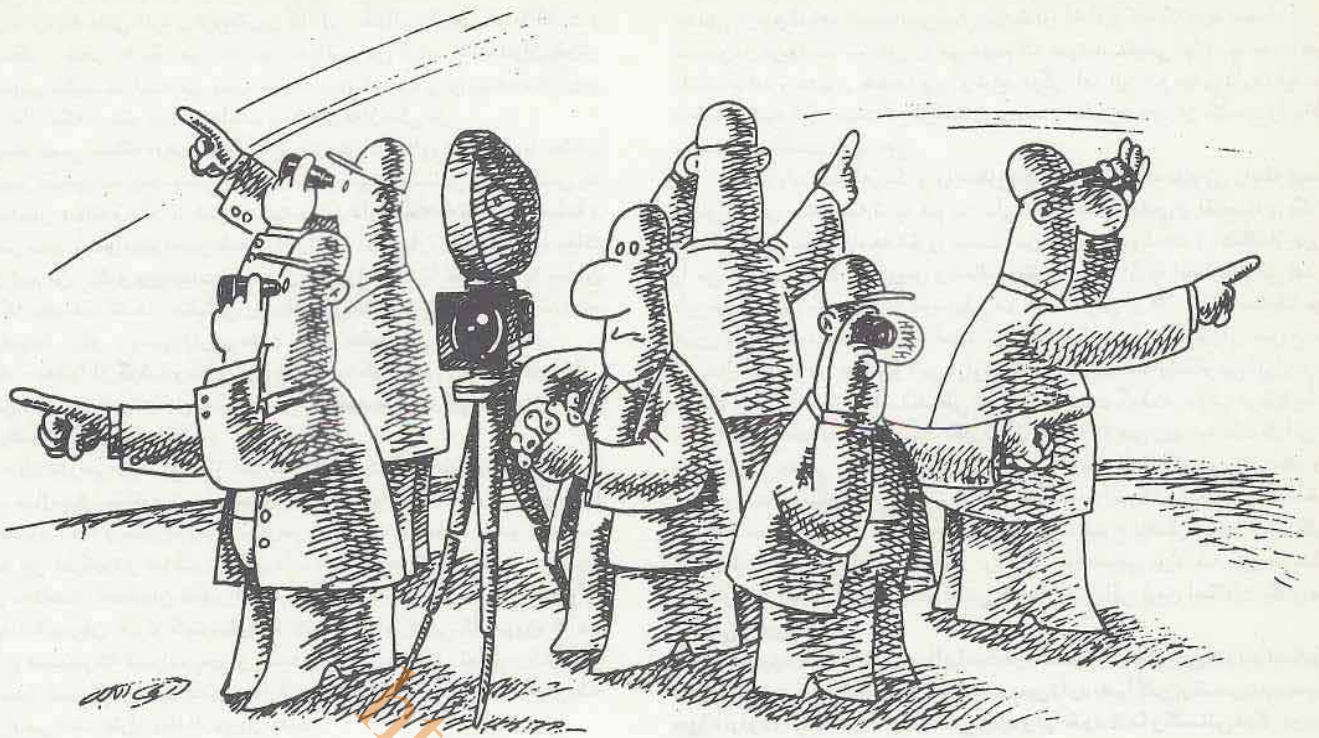
م - ک - با وجود اینکه شما سالهاست در اصفهان زندگی می‌کنید و اصفهان در تاریخ هنر ما سابقه جایگاه بخصوصی دارد، هم اکنون وضعیت موسیقی پوژه آواز در اصفهان را چگونه می‌بینید و آیا خود شما و کسانی دیگر برصده کارهای تازه و آثار متنوع و نو هستید؟

ج - اصفهان سرزمینی است که همه چایش چشمه جوشان هنر است و کاش روزی این چشمه ها که هم اکنون غالباً به هرز می‌رود به هم می‌پیوست و اقیانوسی ژرف می‌شد و سالیان نه چندان نور شکوه سید رحیم و طاهرزاده و تاج اصفهانی و حسن کسایی را در نسل جدید زنده می‌کرد.

هنوز که هنوز است در سازها و آوازهای هنرمندان اصفهانی ظرافت و شیرین کاریهایی نرفته است که در کمتر جایی به گوش آدم می‌رسد اما کار تازه استاد بزرگوار اینجانب در اصفهان آقای اصغر شاهرزیدی برجسته ترین و شایسته ترین اثری است که از این شاگرد مکتب زنده یاد تاج آفریده شده است. ایشان چندی پیش نواری ارائه داده اند که کاری بود از علی تجویدی، فریدون شهبازیان و جلیل شهناز و هم اکنون سرگرم کاریگری هستند. دیگران هم کارهایی می‌کنند که بنده از آنها اطلاع کافی ندارم. خود من صرفاً به عنوان یک علاقمند به موسیقی و کسیکه کم و بیش آواز هم می‌خواند، بطور مشخص سه برنامه را دنبال می‌کنم. با دو هنرمند نازنین که یکی سنتور می‌نوازد و دیگری تنبک، شروع کرده ایم ردیف استاد پایور را خواندن و نواختن ضمناً با پوست و معلم بزرگوار محمد رحیم اخوت مدتی است روی فهم شعر و فهم آوازی شعرکاری می‌کنیم. البته ایشان آواز خوان یا معلم آواز نیستند اما در زمینه فهم آواز و حتی نقش شعر در آواز معمولاً از ایشان نکاتی را می‌آموزم که بسیار مفید و ارزنده است. دل مشغولی سوم در زمینه آواز سر و گل زدن با قدا و آریایی و دقت در کارهای جدیدی است که بدستم می‌رسد. امیدوارم روزی بتوانم از این برنامه ها حداقل در بوجود آوردن تنوعی در کار آوازی خودم استفاده کنم.

م - ک - در دهه اخیر بعد از انقلاب شاهد کنار گذاشته شدن ویولون تحت این عنوان که ساز غربی است و توان انتقال احساس موسیقی ایرانی را ندارد، هستیم. آیا واقعاً ویولون نمی‌تواند نقشی در موسیقی اصیل ایرانی داشته باشد؟

ج - گذشته نه چندان دورمان پاسخ این سؤال را به روشنی می‌دهد. آهنگسازان بسیار بزرگی بر تارک موسیقی ما می‌درخشند که همه ویولون نوازند. از آن گذشته ویولون در کوچه و بربز و خانه و دل مردم ما جای خود را باز کرده درست همانگونه که «تار» یا «نی» از موقرترین محافل هنری تا اشرافی ترین جشنهای سلطنتی تا مبتذل ترین کاباره های لاله زار تا اصیل ترین کارهای بنان و تاج و... ویولون گوش در گوش تار و نی رخ می‌نماید. ویولون سازی است که در غرب ساخته می‌شود و در غرب خوش نواخته می‌شود اما این ویژگیها آن را محسود به غرب نمی‌کند. ویولون در دست خالقی، خالدهی، تجویدی، یاحقی، بدیهی و... اصیل ترین مویه ها و نشاط های نهانی فرهنگی ما را به خوبی می‌نمایاند. اما علت برکناری ویولون به نظرم پیش و بیش از اینکه به محدودیت های متصدیان امر در ایران برگردد، بازگشت پیدا می‌کند به حب و بغض های شخصی گروهی هنرمندان که هم اکنون ستاره اقبال سازشان خوش می‌درخشد و ای کاش همواره بدرخشد.



مناظره درباره ی سینمای اروپا و سینمای آمریکا

ترجمه ی : سیروس محمدی

اروپا وجود ندارد؛ ما می توانیم بگوئیم سینمای ایتالیا، سینمای فرانسه یا سینمای آلمان، هر یک با فرهنگهای خاص خودشان. اما نمی توانیم بگوئیم سینمای اروپا.

پرتولوچی : هیچکس واقعاً نمیداند «سینمای اروپا» چه چیزی و دربرگیرنده چه ویژگیهایی است. همه می دانند که در اروپا تک فرهنگی وجود ندارد و هرملتی از این قاره فرهنگ خاص خود را دارد و این البته بسیار مهم است که هرکشوری ویژگیهای خاص خودش را نگه دارد و در کشور دیگری حل نشود.
پوتمن : آقای پرتولوچی! شما درده سال اخیر هیچ فیلمی در ایتالیا نساختمید. علتش چیست؟

پرتولوچی : فیلم واقعیت است و من نیاز نداشتم که واقعیت جاری در ایتالیا را نشان بدهم؛ چرا که تلویزیون این عمل را به خوبی انجام داده و می دهد. در فیلم آخرین در چین (آخرین امپراطور) و در آفریقا (آسمان بر فراز صحرا) با هزینه های سرسام آوری به پایان رسیدند. مشاور حقوقی ام بعد از تحقیقات بمن گفت که نو نوع امکان برای ساختن فیلمهای پرهزینه وجود دارد: یا يك تولید کننده آمریکایی پیدا کنم یا يك «شرکت و سازمان تولید فیلم مستقل» افتتاح کنم. من نومیان راه را انتخاب کردم که بسیار مشکل بود. تنها وظیفه ای که آمریکائیه در مورد این نو فیلم داشتند، پخش فیلم بود؛ غیر از این، آمریکائیهها هیچ نقش مهمی در مورد این نو فیلم بازی نکردند.

در مجموع نظرم اینستکه سینمای ایتالیا می باید ایتالیایی بماند، چون چیزهای زیادی برای گفتن در مورد ایتالیا دارد.

پوتمن : برنامه های کاریتان برای پنج سال آینده چیست؟

پرتولوچی : فیلم بعدی من هم يك فیلم مستقل است.

ویم وندرس : به نظرم فیلمهای آمریکائی و اروپائی ها هر لحظه بیشتر درهم حل می شوند. در حال حاضر فیلمهای اروپائی وجود دارند که تماماً براساس شیوه

های آمریکائی ساخته می شوند و برعکس.

رابطه من همواره سینمای آمریکا را تحسین می کردم. بعد از فیلم «يك دوست آمریکایی» که با يك هنرپیشه آمریکایی (Denis Hopper) ساختم، به آمریکا رفتم که در آنجا فعالیت سینمایی خودم را تقویت کنم و چیزهای جدید

در تاریخ ۱/۱۲/۹۱ بمناسبت اعطای جایزه سینمایی فیلکس Filex، برای بهترین فیلم های اروپا در سال ۱۹۹۱ در شهر بابلز برگ آلمان Babelsberg Deutschland، تعدادی از کارگردانان و هنرپیشگان و دیگر دست اندرکاران سینما حضور یافتند که پنج نفر از این تعداد قبل از مراسم اعطای جوایز، در سالن تئاتر رفسانس برلین در مورد «سینمای اروپا و موقعیت کنونی آن» به بحث و مناظره پرداختند. افراد دعوت شده عبارت بودند از:

۱- **برند ایشینگر :** تولید کننده فیلم - آلمانی الاصل که در آمریکا زندگی و کار می کند.

۲- **برناردو پرتولوچی :** کارگردان سینما - از ایتالیا.

۳- **دیوید پوتمن :** تولید کننده انگلیسی - آخرین تولید فیلم او «جانوی الهه عشق». ضمناً نامبرده بعنوان گرداننده بحث هم بود.

۴- **ویم وندرس :** کارگردان سینما - از آلمان.

۵- **دیتر کوسلیک :** رئیس مؤسسه فیلم «نورد راین وست فالن»، و مسئول سازمان فیلم و تئاتر اروپا که این مؤسسه به سازمان «مدیا پروگرام» بلژیک پیوسته است.

اینکار برگمن بعزت بیماری از شرکت در جلسه و دادن جوایز عذرخواهی کرده بود و به سوئد برگشته بود.

بحث و مناظره به زبان انگلیسی بود. برنتیجه از جان کلام گویندگان به زبان انگلیسی نت برداری ، و بعد به زبان آلمانی ترجمه شده است. نت برداری انگلیسی و ترجمه به زبان آلمانی توسط خانم دلا اشمیت Dela Schmidt انجام گرفته و متن حاضر، از نسخه ی آلمانی به فارسی برگردانده شده است.

پوتمن : آقای ایشینگر! چرا شما بعنوان تولید کننده فیلم در آمریکا کار و فعالیت سینمایی دارید؟

ایشینگر : سهم آمریکا در بازار جهانی فیلم رقمی در حدود ۵۰ درصد را نشان می دهد. اقامت من بعنوان يك تولید کننده فیلم در آمریکا بنا به دلایل اقتصادی است. در آمریکا وسایل کافی برای تولید فیلم مهیا است و دسترسی به آن آسان است. صرفنظر از اینها، نظرم اینست که در حال حاضر پدیده ای بنام سینمای

فراگیرم. تکنیک و استفاده از دستگاههای سینمایی در آمریکا تقریباً مانند اروپاست، اما با یک اختلاف اساسی. هیچگاه کسی به تنهایی قادر به ساختن فیلمی نیست. تولید کنندگان و نظارت کنندگان بر فیلمنامه تعیین کنندگان اصلی هستند. یکبار هنگامی که ما تقریباً نیمی از یک فیلم را به پایان رسانده بودیم، بما خبر دادند که می بایست کل فیلمبرداری برای همیشه قطع شود. در نتیجه این حادثه و مسائلی از این قبیل تصمیم گرفتیم برای همیشه به اروپا بازگردیم، زیرا پیش از تجارت سینمایی برای من بیان هنری فیلم مطرح بود و تا امروز هم بسیار مشغول هستم که به اروپا بازگشته ام.

هزینه آخرین فیلم من ۲۲ میلیون دلار بود و یک همکاری همه جانبه بین آلمان - فرانسه و استرالیا. اگرچه من مسئول و کنترل کننده کل فیلم بودم اما این شامل هر کارگردانی نمی شود. در اروپا در فیلمهایی که کمتر از ۱۰ میلیون مارک هزینه برمی دارد، شخص کارگردان آزادی عمل دارد اما به مجرد اینکه هزینه فیلم از این مرز می گذرد کنترل فیلم توسط کارگردان از تمامی جهات مشکل می شود؛ و این خود ضعف دیگری است برای سینمای اروپا.

گوسلیک: سینمایی به نام «سینمای اروپا» وجود دارد و هر روز اهمیت و انسجام کاملتری پیدا می کند. ما باید ضمن اینکه با آمریکایی ها کار مشترک می کنیم، علیه آنها هم کار کنیم تا شاخص های سینمای اروپا برجسته تر شوند. در اروپا مشکل اساسی اینست که سینما حمایت مالی بسیار کمی از طرف دولت دریافت می کند، مثلاً در آلمان شرکت «مرسدس بنز» برای یک پروژه بی اهمیت ۲ تا ۴ بیلیون مارک پول خرج می کند، اما کارگردانهایی که برای فیلمشان به چند صد هزار مارک پول نیاز دارند همواره با مشکل روبرو می شوند.

باید از آمریکایی ها یاد بگیریم، چگونه فیلمهای خود را حمایت مالی می کنند. آمریکایی ها در سطح جهان «پخش کنندگان فیلمهایشان» را بسیار حساب شده و منسجم تقسیم بندی کرده اند و این مسئله حتی با سیاستی که آمریکا در مقابل نفت اتخاذ می کند قابل قیاس است. به هرکجا که پا بگذاری آمریکا قبلاً جای پای خود را سفت کرده است.

در اروپا چیزی در حدود ۵۰۰ میلیون تماشای سینما وجود دارد، این رقم و بازاریزرگی است نسبت به آمریکا. به بیانی دیگر، ما به یک همکاری همه جانبه مابین وسایل روابط عمومی مختلف مانند تلویزیون و سینما نیاز داریم. اروپائیان باید طرح و اسکلت جدیدی را پایه گذاری کنند و به یک «اعتماد به نفس» در عرصه سینما دست یابند.

پوتمن: در تأیید نظرات گوسلیک باید بگویم پدرو المودو - Pedro Almodó - Var برای من یک نمونه بسیار عالی است. او زبان سینمایی خود را پیدا کرد و بعد از موفقیتش هم نه تنها این زبان سینمایی را عوض نکرد بلکه به سبک خود هم وفادار ماند. مانند «وودی آلن» که در مجموع با سبک و زبان سینمایی که دارد تنها تکیه گاه او تماشای فیلمهایش هستند. به جز اینها همچنین در زمینه جشنواره های سینمای اروپا فیلمهایی مانند Totò der Held (توتو قهرمان است) و Delikatessen فیلمهای ارزشمندی بوده اند.

اما اگر دقیق نگاه کنیم متوجه می شویم که یکی از علت های موفقیت فیلمهای آمریکا در اروپا این است که آمریکا می داند چه چیزی در اروپا می خواهد: «فروش فیلمهایش». در نتیجه می بایست فضای اروپا را بشناسد تا فیلمی بر روال این فضا بسازد. اما برعکس: اروپا اصلاً نمی داند که با فیلم درست کردن به چه چیزی می خواهد دست پیدا کند.

برتوچی: من به سهم خود تشکیل یک «سازمان تولید و پخش فیلمهای اروپایی» را پیشنهاد می کنم.

ایشینگر: پیشنهاد شما آقای برتوچی تا حدودی غیرممکن است. برای تولید مداوم فیلمهای اروپایی به سرمایه گذاری های مدام و مستمر نیاز است. از آنجایی که فیلمهای اروپایی موفقیت های مستمری مانند فیلمهای آمریکایی ندارند در نتیجه چنین سازمان هایی هم اگر تشکیل شوند قادر به حمایت مالی مداوم فیلمهای اروپایی نیستند. علاوه بر اینها، ویژگی یک فیلم اروپایی خوب در این است که در اروپا بیش از یک فیلم آمریکایی موفقیت تجاری کسب کند. اگرما این تعریف را پیش فرض بگیریم، باز این نکته مطرح است که تعداد چنین فیلمهایی در اروپا بسیار کم است. مضاف بر آن هزینه تولید و هزینه پخش مدام در حال افزایش است، بطوریکه اخیراً برای بسیاری از فیلمها هزینه تولید و هزینه پخش به یک اندازه رسیده چیزی در حدود ۱۵ میلیون دلار برای تولید ۱۵ میلیون برای پخش. این موضوع هم به نوبه خود در اروپا با توجه به کمبود حمایت مالی مشکلی برمشکلهای افزایش یافته.

ما در آمریکا در سال، حدود ۱۵ تا ۲۰ فیلم تولید می کنیم که اگر ۲ یا ۳ فیلم از آنها موفقیت مالی درجهان کسب کنند، ورشکستگی مالی بنیاد «سازمان تولیدی فیلم» ما را نابود می کند.

وگنر: وقتی در مورد سینمای اروپا صحبت می کنیم نباید فراموش کنیم که مقداری هم پول جهت سینماهایی با امکانات مجهز مصرف کنیم. مثلاً در پاریس سینمایی وجود دارد با امکانات بسیار مجهز که مدام کلیه فیلمهای سنتی و

ساخته شده در اروپا را به نمایش می گذارد و سینما هم مدام پراز تماشاچی است. فیلم اخیر من «تا پایان ابدیت» برای چندین هفته در این سینما به نمایش گذاشته شد؛ کاری که در بقیه سینماهای اروپا به ندرت دیده شده است. در نتیجه، نقش تماشاچیان سینما، امکانات تکنیکی و حجم سینما هم نکات قابل تعمقی هستند.

گوسلیک: ما به یک برنامه ریزی دقیق و حمایت مالی دولتی نیاز داریم. اکثر فیلمهای اروپایی متأسفانه قادر نبوده اند که هزینه مصرف شده برای فیلم را دوباره به صندوق برگردانند. اما بعضی از فیلمها مانند Babettes Fest (جشن خانم بابت) تقریباً ۸۰ تا ۹۰ درصد از هزینه مصرف شده را برگردانده اند.

اگر یک نگاه به بودجه ای که در آلمان در اختیار ما قرار دارد، ببینیم، متوجه می شویم که این ۱۲ میلیون دلار در مقایسه با ۱۶ تا ۲۰ بیلیون دلار که در آمریکا صرف فیلم می شود، بسیار اندک است. این خود یکی از دلایل عدم رشد فیلمهای اروپایی است.

استفان ژاپو: کارگردان مجارستانی (از میان تماشاگران): وقتی در مورد سینمای اروپا و آمریکا صحبت می کنیم، نباید فراموش کنیم که هالیوود از یک مجموعه سینماگران اروپایی تشکیل شده است. بسیاری از آنها از اروپای شرقی از وین از پراگ از مجارستان به هالیوود مهاجرت کردند. در اروپای شرقی جایی که فرهنگها و مذاهب متفاوتی در کنار هم حضور دارند، هرکسی یاد می گیرد که برای اینکه اجناس خود را به دیگران بفروشد، باید به انسانها دست پیدا کند و با آنها رابطه برقرار کند. حالا می خواهد پدر روحانی باشد یا یک تاجر و یا یک سینماگر. در نتیجه بنا به این روال میدادلاتی، انسانهای درون چنین جوامعی دارای استعداد فروش اجناس خود هستند. یعنی این خصوصیتی است که اینان با خود به آمریکا برده اند و امروز یکی از ویژگیهای سینمای آمریکا است.

هالیوود از فرهنگهای متفاوتی که روزگاری به هالیوود مهاجرت کردند حداکثر استفاده را برده و می برد. به نظرم واژه ای به نام «تجربه سینمای اروپا» وجود دارد و این بسیار مهم است که ما راهی پیدا کنیم که این تجربه را به تماشاچیان و علاقمندان به سینما انتقال دهیم و اعلام کنیم و هرگز نباید فراموش کنیم که به تماشاچیان سینما ارج بگذاریم و به آنان عشق بورزیم و آزادی عمل بیشتری در برخورد با فیلمهایمان به آنها بدهیم.

اینجا این سؤال برایم مطرح می شود که آیا این یک حادثه اتفاقی است که تا کنون هیچک از حضار و تماشاچیان در این سالن که هر یک به نحوی با هنر سینما سرو کار دارند کلامی نگفته اند و فقط ۵ نفر سخنران در صحنه در مورد همه مسائل صحبت می کنند؟

یکی از حضار: من می خوام به قدرت اروپا در مقابل آمریکا اشاره کنم. صنعت سینما و صنعت هواپیما سازی تنها شاخه هایی از صنایع هستند که آمریکا در مقابل اروپا به موفقیت های زیادی در آنها دست پیدا کرده است. اما وقتی می بینیم که کشورهای اروپایی در شرکت هواپیما سازی Airbus به هم ملحق می شوند، تا آنجا می روند که حتی توانایی رقابت با آمریکا را پیدا می کنند.

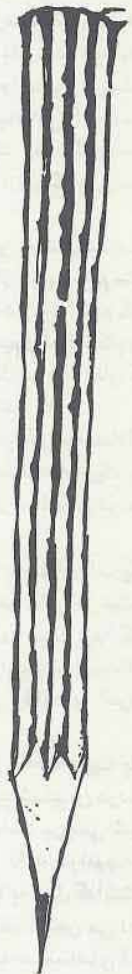
نکته دیگر: در آمریکا بیش از ۵۰ درصد از کلیه هزینه یک فیلم توسط تلویزیون تأمین می شود و این حمایت مالی پیشاپیش در دسترس دست اندرکاران فیلم گذاشته می شود، بدون اینکه اساساً بررسی شود که فیلم در دسترس تهیه، تا چه اندازه توانایی برگشت پول را دارد. در نتیجه چقدر خوب می بود که حداقل این شکل از حمایت مالی هم در اروپا به عمل گذاشته می شد.

نکته آخری به شدت و تأثیر سینمای آمریکا اختصاص می دهم. امروز بعد از شکست جمهوری دموکراتیک آلمان DDR کلیه سینماهای آلمان شرقی که چیزی در حدود ۱۸۰ سینماست توسط یک آمریکایی خریداری شده که تنها فیلمهای آمریکایی در آنها به نمایش گذاشته می شود. به، آنها از هر فرصتی استفاده می کنند تا به مقاصد خود برسند و هیچ چیز دیگری برای آنها ارزش ندارد.

یکی دیگر از حضار: وقتی ما در مورد سینمای اروپا صحبت می کنیم ناهمگونی و عدم توازن که در صحنه اروپا وجود دارد را فراموش می کنیم و بیشتر قدرت و تأثیر مالی و سینمایی کشورهایمانند آلمان و انگلیس را مد نظر قرار می دهیم اما به کلی ضعف سینمایی کشورهایمانند ایرلند، پرتغال، یونان را فراموش می کنیم.

یکی از متخصصان فیلم از میان حضار: من در حرفه خود در عرصه سینما، که زیرنویس گذاشتن برای فیلمهاست، متوجه شده ام که هر قدر یک فیلم گفتگوهای بیشتری داشته باشد، پیشرفت و موفقیت کمتری دارد؛ و همین اختلاف اساسی بین سینمای اروپا و سینمای آمریکا است. سینمای آمریکا یک سینمای تصویری است درحالیکه سینمای اروپا سینمای مکالمه و گفتگو است و همین شاید به موفقیت سینمای آمریکا کمک می کند. دنباله در صفحه ۲۷

هیا هو یا نقد



احمد محمد سینا

نه حقیقت تو یقین نشان نه مجازت آینه گمان
چه شخصی چه تعینی که خردی غلط دگری عیب

مولانا بیدل دهلوی

میزان دید هر کس، بسته شماره ای است نامرئی، که بر شیشه های عینک او نشسته است. نهما می گوید: «عزیز من! قبول نکردن، توانایی نیست، توانایی در این است که خود را به جای دیگران بگذاریم و از دریچه‌ی چشم آنها نگاه کنیم. اگر آنها را قبول نداریم، بتوانیم مثل آنها حظی را که آنها از کار خود می‌برند، برده باشیم. شما اگر این هنر را ندارید، بدانید که در کار خودتان هم چندان قدرت تام و تمام ندارید.»

شاعر باید بتواند خودش و همه کسی باشد، موقتاً بتواند از خود جدا شود، عمده این است. همین را دستاویز کرده به شما نصیحت می‌کنم اینقدر خود پسند، مغرور و از خود راضی نباشید. اینکه دل نمی‌کنید از خودتان جدا شوید، طغشی این است. حالت دوم که مزه‌ی کار دیگران را، مثل خودشان، نمی‌فهمید از حالت اول اثر گرفته است، ولی برای من و شما این عجز، صیّب است. «حرف‌های همسایه». این نمره نامرئی، در قضاوت‌های ما مرئی می‌شود. جایی که نمره خواندن ما را نشان می‌دهند؛ و میزان اعتبار ما را. و اعتبار معرفت و مسئولیت ما را. سخن برهنه گفتن، دلیل بی ادبی نیست، چرا که، توهمین در آنجایی واقع می‌شود که به جمل واقعیات بپردازیم و لباسی معمول بر قامت آنها - و ایضاً حقایق - بپوشیم. از این دریچه و مینا، آقای فلکی، نباید حرف‌های مرا توهمین به خود بگیرد - چه در اینجا، و چه در شماره سیزدهم گرامینامه «آرش».

اما، من حرف‌های فلکی را توهمین به خود می‌دانم، چرا که آنها نه واقعیت دارد و نه حقیقت. من تقریرات فلکی را درباره‌ی رویانی توهمین به شعری می‌دانم، چرا که نه واقعیت دارد و نه حقیقت. من سخنان فلکی را حتی توهمین به خود او می‌دانم، چرا که آنها بر خواسته از تیره ترین قضاوت‌های اوست، که با او با کمترین تغییر از گذشته می‌آید.

آقای محمود فلکی، نخستین بار در شماره دهم نشریه «آرش»، به بهانه انتشار مجموعه شعر «لبریخته‌ها» ی پدالله رویانی، مطالبی تحت عنوان «شعرا امروز فارسی: مدرنیسم یا لال بازی؟» تقریر کرده بودند که این بنده کمترین، پس از خواندن آنها متوجه بد خوانی «لبریخته‌ها» توسط فلکی شدم. و اینکه: چون بد خوانده است، بد فهمیده، آنها را به غلط احساس و تفسیر کرده است. این موضوع را من با ذکر آمله و آوردن ادله و شواهدی، در شماره سیزدهم «آرش» تذکر دادم. اما به جای دریافت پاسخی درست از آن جانب، در «بار دیگر مدرنیسم در شعر» (۱)، با چیزهایی دیگر، از گوشه‌هایی دیگر در فلکی آشنا شدم، که حکایت بیشتری از او دارد:

او می‌نویسد: «یکی از این واکنش‌های جانبدارانه از سوی آقای احمد محمد سینا انجام گرفت که از همان آغاز، یعنی با انتخاب عنوان «بد خوانی، شعر مدرن را لال می‌کند» (آرش، شماره ۱۲)، و یا اینکه «فلکی در نقد مدرنیسم به این پندار دچار است» و یا «فلکی ناقد، خواندن شعر مدرن را نمی‌داند» و ... می‌خواهد حجم گزافی آقای رویانی را با مدرنیسم یکسان جلوه دهد و وانمود کند که من مخالف مدرنیسم در شعر هستم» (آرش، شماره ۱۷). در این مورد، من با خلوص نیت و کمال صداقت می‌گویم که: من نمی‌خواسته و نمی‌خواهم چنین وانمود کنم که ناقد گرامی، یعنی فلکی عزیز، مخالف مدرنیسم است، چرا که، اگر کسی نتواند شعری را، رو خوانی درست کند، نمی‌تواند آن سواد و معرفت لازم برای تصدیق یا تکذیب سایر جنبه‌های شعر را داشته باشد. و اگر جز این باشد، دروغ گفته و گنده گوئی کرده است. وقتی کسی طرز خواندن شعری را نمی‌داند، چگونه می‌تواند مدعی شناخت آن و جدا کردن حساب آن از مدرنیسم باشد؟ اصولاً، چگونه می‌توان مدعی شناخت مدرنیسم بود؟ آیا اظهار اینکه من مخالف مدرنیسم نیستم، و یا، من از مدرنیسم دفاع می‌کنم، نشان‌دهنده شناخت مدرنیسم است؟ آیا تذکر اینهمه به آقای فلکی تخطئه محسوب می‌شود؟ اما فلکی به جای پذیرش این حرف‌ها، ضمن صحبت‌هایی از ایندست که: «کاری هم به سرچشمه شیوه کهنه شده

ای ندارم که برای به کرسی نشاندن نظر خود به تخطئه دست می‌زنم...»، می‌نویسد: «اما آنچه را که در مقاله مذکور خواسته ام بر آن تاکید شود، جدا کردن حساب شعر حجم رویایی از شعرمدن اصیل ماست. بیانیه شعرحجم را رویایی هنوز بیست سال پیش نوشته است و هنوز هم بر اصول آن تاکید دارد. حتی اگر آن بیانیه و حرکت را حرکتی نو و سالم قلمداد کنیم، پس بایستی گفت که شعرا و پیروانش بیست سال نسبت به شعرهای سالهای اخیر که عرصه‌های تازه تری را رقم زده است، عقب تر است و...» (۲). در این مورد هم باید به ایشان توجه داد که بیانیه شعرحجم را رویایی به تنهایی ننوخته است. این بیانیه، به همانگونه که در شماره چهارم مجله بررسی کتاب (شهریور ماه سال ۱۳۵۰) آمده است، در زمستان سال ۱۳۴۸ به دنبال سه ماه بحث و گفتگو و نشست‌های متوالی، سرانجام در آخرین و طولانی‌ترین جلسه - در منزل آقای پرویز اسلامپور - مورد تأیید نهایی و امضاء قرار گرفت. در آن ایام، در تنظیم این بیانیه، این نامها شرکت داشتند: پرویز اسلامپور (شاعر)، محمود شجاعی (شاعر و نمایشنامه‌نویس)، بهرام اردبیلی (شاعر)، فیروز ناجی (شاعر)، هوشنگ آزادی‌ور (شاعر و سینماگر)، فریدون رهنما (شاعر و سینماگر)، نصیب نصیبی (شاعر)، محمد رضا اصلانی (شاعر و سینماگر)، علی مراد فدایی نیا (قصه‌نویس)، پدالله رویایی (شاعر) و... پس می‌بینیم که غفلت‌های آقای فلکی و عدم آگاهی او از بسیاری مسائل، موجب اینگونه قضاوت‌ها می‌شود. در این راستا، او بر این پندار است که شعرحجم، یعنی رویایی، بهمین علت هم در مقاله «مدرنیسم اشرفی» (۲) بیش از بیست بار از «شعرحجم رویایی» نام برده است و خواهان جدا شدن شعر حجم از مدرنیسم اصیل مورد تعریف خود شده است. لازم به توضیح است که گفته شود مقاله «مدرنیسم اشرفی»، همان مقاله «بار دیگر مدرنیسم در شعر» است که آقای فلکی با اضافاتی، آن را بعنوان مقاله ای جداگانه به چاپ رسانده - این را هم بگویم که محتوای هر دو مقاله، مخلوطی از حرف‌های بیست سال پیش این و آن، به اضافه سخنان آقای مهدی فلاحتی (م. پیوند) در آرش ۱۵ - ۱۴ است که با قسمتی از حرف‌های دکتر رضا برهانی در رابطه با رویایی (طلا در مس)، توسط کاتالیزور دروغ مخلوط و مزج گردیده است. فلکی نمی‌داند که شعرحجم مدتها است که با زندگی رویایی زندگی نمی‌کند: بسته به او نیست، و وابسته به او هم. رویایی یکی از چهره‌های بارز این حرکت است. در آن سالها، بسیاری دیگری هم بودند که نامشان در بیانیه نیامده است، از جمله: رضا زاهد، احمد رضا چه کتی، کامران دیبا، نورالدین شفیع، سیروس آتابای، بیژن الهی و هوشنگ چالنگی. انتشار دفترهای اول و دوم «شعری دیگر» در آن سالها، نشان‌دهنده حمایت گسترده‌ی چهره‌های جوان و گمنام از این شعراست، که جوانترین چهره شعر معاصر ایران را نشان می‌داد. اینکه فلکی می‌گوید شعرحجم بیست سال از شعرهای این دوره عقب‌تر است، باز هم ناشی از بسته نگری اوست. تو گویی که این چهره از شعر، در سالهای بعد از اعلامیه متوقف مانده است - و یا مثل کودکی که بعد از تولد، بلا درنگ مرده است. در صورتیکه بسیار طبیعی است که شعر حجم در این سالها به روند رشد خود ادامه داده و علی‌رغم جو شدیداً سیاسی جامعه در سالهای بعد اعلامیه - که تا حدود زیادی در حرکت صوری این چهره تأثیر داشت - حجم گزافی وسعت یافته است، شاعران جوانتر را

به خود جذب، و بسیاری دیگر از شاعران مطرح را هم تحت حوزه نفوذ خود قرار داده است. از لحاظ کیفی هم، به همانگونه که سالهای آشوب و بهران و تحول جامعه، در افزایش معرفت و بازنگری در خود انسان اقلیمی من مؤثر بوده است، بر کار شاعران، و از جمله شاعران حجم گرا نیز تأثیرات عمیقی باقی گذاشته است. ما در این سالها، به دانستگی فهرست نمی شدیم، که ورق می خوردیم، و ورق می خوردیم. و حیرت می کنیم، حیرت. اگرچه، در جوامعی مثل ایران، به علت نبودن آزادی و بودن استبداد شدید، در لحظات تراک خوردگی حکومتها، خلجانات هیستریک گونه ای به جامعه دست می دهد که غالباً کار را به آشوب و غوغا و ویرانی تقریباً کامل می رساند - که این به نوبه خود، روند طبیعی تکامل در رشته های گوناگون را دچار وقفه می کند - اما این بار، انسان سرزمین من، باورهای را از دست می دهد، که با ذات و گوشت و پوست او به اشکال مختلفی عجین شده بود، فرد ریزی این باورها و سلیق، حیرت آور بود. و حیرت آور است. سالهایی که حیرتی از پی حیرتی می آید، و سرانجام این حیرتها، تکانه ای است که در خود واقعی خود، بنشینیم، بی که نره ای باور کنیم که نمک کندیده است.

گذشته از اینها، تعهد صرفاً سیاسی هم در آن سالها، جلوه ای خاص داشت. و مورد طلب بیشتر جامعه ما بود. و این، بیشتر شاعرانی را چهره می کرد و بها می داد که حرکتهای برهنه سیاسی داشتند. بهره گیری از طبل و شیپور، اگر و الکترونیک هم بر این شدت می افزود. دلایلی از این دست، به همانگونه که بسیاری از شاعران ما را به روضه خوانهای سیاسی مبدل کرد، روی کارهای اصیل و قانمتر به ذات خود، نیز تأثیرات منفی ای گذاشت. شعارهای سیاسی «به اتفاق آراء» ها و «سند سازان حرفه ای» هم مزید بر علت شد. این تیب از تفکر، شماره عقاید خود را حقیقت تام و تمام می پندارد - چه در زمینه سیاسی، چه فرهنگی و غیره. این تیب، علی رغم اینکه دم از تغییر و تکامل و علمی بودن تنوع می زند، هنوز نمی داند که همین گوناگونی است که پیشرفت در زمینه های مختلف را آسانتر می کند.

فلکی می گوید: «... پس اجازه بدهید از حیث شاعری شاعرانی که در عرصه شعر مدرن در دهه شصت شعرهای خوبی سروده اند، و ساخت و روش کارشان به شعر حجم آقای رویایی ارتباط نداشته است، دفاع کنیم، از شعر شاعرانی چون آتشی، براهنی، محمد مختاری، ثوری علاء، علی پاپا چاهی، احمد رضا احمدی، شمس لنگرودی ...» (۲). باید گفت که شخصیت شعری این شاعران هیچگاه در معرض هجومی واقع نشده است که فلکی به دفاع از آنها آستین بالا زده است. اشعار این شاعران طبیعتاً از چهره های مختلف شعر حجم سود برده است. تنها نکریم مورد را برای نشان دادن بی خبری فلکی کافی می دانم:

براهنی در گفتاری پیرامون شعری از محمد مختاری می گوید: «حوزه بیانی این شعر ربطی به حوزه های نیما، شاملو، اخوان، فرخزاد ندارد. حوزه، حوزه بیان آقای رویایی است» (۳). اگر آقای فلکی می خواهد چیز بیشتری در این مورد بداند، خالی از لطف نخواهد بود اگر شعر «لحظه های بی سر» خود را که در شماره چهارم «قلمک» چاپ شده است، با شعر «در لحظه ی خاکستر» رویایی مقایسه ای بکند. چرا که می تواند دلایل بیشتری از «اخنگی و خنثی» بودن حجم گرای بدست آورد.

پرسر و صداترین بند بیانی شعر حجم، آنجایی

است که از تعهد می گوید. بیانی شعر حجم را نه تعهد پذیر، که تعهد گزار می داند. امروز، کسانی هم بر این باورند که شعر حجم، هم تعهد پذیر، و هم تعهد گزار است. این چهره شعر، بر مبنی خصیلت ذاتی خود نمی تواند محدود باشد. حجم گرای به همانگونه که خواننده را هم در کشفهای حاصله، سهمی همتر از شاعر می بخشد، می تواند در زمینه تعهد هم فراخ و باز بیندیشد. تعهد سیاسی یا عدم آن، بیشتر بسته اقلیمی است که شاعر و خواننده شاعران آن گذراندند. حجم گرای از آنجا که ابعاد عمیق تری از گوناگونی وجود و علت غائی را ارائه می دهد، تنوع فراوان عرصه های مختلف گزار هنرمند و موضوع کار را مهیا می سازد. این عرصه ها نمی توانند تعیین کننده از پیش باشند، و تصمیم گیرنده بی خویش و محدود. به قول براهنی: من آن خودی را دوست دارم که مدام غافلگیرم کند، و به من بگوید که کیستم. اما طبق دید فلکی - علی رغم اینکه از پرواز آزاد ذهن دم می زند و یا می گوید «شعر یا فرهنگی می تواند از خصوصی ترین و جزئی ترین رویداد بشری سخن بگوید. انسان هنرمند بودن و انسانی اندیشیدن و به مصاف کژیها و ابتذال رفتن، هیچ ربطی به سیاسی کردن یا تعهد کلیشه ای اجتماعی و یا خوش بینی گاندر پیروان رئالیسم سوسیالیستی ندارد» - مدرنیته باید خواهان رسیدگی به مسأله صدام افلکی هم باشد. واضح است که هنرمند بعنوان مکتشف گوشه های متنوع هستی کل، مرکز نمی تواند با ابتذال هموثاق شود. اما این چه ربطی با مسأله صدام دارد؟ و کلاً این چه تکلیفی است که برای مدرنیته قایل می شویم؟ فلکی می گوید: «اما هنگامی که دیوانه ای مانند صدام سنگی به چاه می اندازد که چند دیوانه دیگر برای برقراری نظم نوین تگزاسی به جای سنگبرداری از چاه، چاه و همه موجودات پیرامون آن را به نابودی می کشانند... چگونه می شود که باز هم تنها درکنج دنج «دل ای دل» کرد و «دیاه» کان، نمره مستانه بر زمین خدا زد؟» فلکی، از یک واقعیت سیاسی زشت و مضحك، و برداشتی سرتا پا غلط از مدرنیته، برای خود تئوری های این گونه می بافت. او نمی داند که تاوان ضعف و ندادن کاری گروههای سیاسی وظیفه مدرنیته نیست. هنرمند، با فردیت خود، جایگاهی تاریخی ای را نظم می دهد که از او می گذرد. که از هستی بر کلیت خود دم می گیرد، و به جهان، از کلیت خود دم می زند. بی که فردیت هنرمند در این چرخه، نا متعهد بماند - که ناممکن است. اینکه فلکی مشتاقی واقعیات بدیهی را لای خروارها حرف دیگر می گیرد، تازگی ندارد. ای کاش به جای این حرفها، به تهذیب همزمان خود و جامعه خود برمی خاست که تا دیگر، به جای نقل قول مستقیم از رویایی، دروغهایی چنین از قول سرهم نکند: «به من چه مربوط است که در جهان چه می گذرد و این همه ستم و کشتار و جنایت وجود دارد. من می خواهم به نور از همه این آشوب ها و درد ها لرگوشه خلوتم برای خودم دل ای دل کنم و شعرم را بسازم» (مدرنیسم اشرافی، شماره ۷۱ مجله آدینه). و ای کاش در رابطه با سخنان خود، مسئول تر بود و کمی اندیشه می کرد، تا به معنی حقیقی و واقعی کلمات مورد استعمال خود، از جمله «اخنگی» و «خنثی بودن» بیشتر راه می یافت. من محض کمک به فلکی، کتاب «دلتنگی» ها را جلوی باز می کنم و از ایشان استدعا می کنم که معنی «اخنگی» را از این کتاب استخراج کنند و به ما نشان دهند: لبرویخته ها، پیشکش آقای فلکی.

و اما، در رابطه با مصاحبه آقای رویایی، در شماره های ۲۲ و ۲۳ نشریه «کلمه»: فلکی همان

حرفهای آقای مهدی فلاحتی را بازگو کرده است که در شماره های ۱۴ - ۱۵ نشریه «آرش» تحت عنوان «روکش طلایی تعهد سنتیزی» آمده است. واقعیت این است که من هیچگاه رد پای این نظریه آقای رویایی را در اشعارشان نمی بینم. و نمی دانم روی چه حسابی رویایی باید نقش و اهمیت پول و مکانیزم آن، نقش و اهمیت اعتبارات و اهمیت و کارکرد ویرانگر آن را در سیستم سرمایه داری پیشرفته، تا این حد آسان بگیرد. پول و سرمایه در این سیستم، بگونه وحشتناکی چهره انسان را از او گرفته است: میلیونها میلیون انسانی که تحت این سیستم چونان زیاله به حاشیه شهرها رانده شده اند، و این سیستم، آنها را حتی چونان زیاله هم به خود رها نمی کند. انسانی که می تواند از زبان رویایی اینگونه فریاد برآرد:

اینکه دستهای ما را به روی فریاد بسته اند:

در لحظه میان کودال،
بسیار مانده ایم و صدایی
حتی صدای پر
دیگر
نمی کنیم.

«دلتنگی ها»

و اما، این مسأله تعهد گریزی آقای رویایی: از آن مسائلی است که مانند بسیاری دیگر، هیاهو نمی گذارد درست تماشا شود. شاید هم تناقضات فراوانی که هم در رویایی و هم در جامعه ما وجود دارد: تناقضاتی که در ما است.

روایایی می گوید: «شاعر بعنوان یک انسان حساس نمی تواند در برابر مسایل بشر معاصر خود بی تفاوت باشد بلکه چون از دیگران حساستر است از یک ناروایی بیشتر رنج می شود. بنابراین اگر فرضاً مسأله گرسنگی انسان، مطرح باشد او این مسأله را می گیرد و از درون خود عبور می دهد و اگر در برابر آن، واقعاً بی تفاوت باشد اصلاً شاعر نیست، مسأله گرسنگی انسان امروز مالاً و غیرمستقیم در درون او سایه می زند اما شاعر نمی نشیند و بگوید که خوب حالا باید یک منظومه برای گرسنگی انسان امروز ساخت.» (از سکوی سرخ، صفحه ۲۴۸). این حرف رویایی، در رابطه با سالهایی است که جامعه در تب و تاب شدید حل تناقضات خود بود.

باری:

سراخر، فلکی می نویسد: «اگر کسی پاره ای از نوشته هایم را (در عرصه های مختلف) در سالهای اخیر خوانده باشد، می داند که همه این نسبتهای مکرر «بسته بسته» شده، بهتان و تخطئه ای بیش نیست. اگر ایشان (یعنی این بنده کمترین) اندکی صادق بودند و اندکی به خودشان زحمت خواندن و اندیشیدن می دادند آیا متوجه «کمترین تغییر» هم نمی شدند؟ من می خواهم در اینجا بگویم که فلکی در برابر «بدخوانی، شعرمدن را لال می کند، پاک گنج شده است. چرا که در آنجا گفته بودم «با کمترین تغییر» و نگفته ام «بی کمترین تغییر». من نمره رو خوانی آقای فلکی را به خودش واگذار می کنم، که مفهوم صداقت در این دستگاه، خود، مقوله ای است. نمونه این صداقت، تحقیق ایشان در رابطه با تأثیر پذیری رویایی از سن ژون پرس است (۶)، که به گونه ای دیگر در یکی از آثار ارزنده ایشان - کتاب «موسیقی در شعر سید فارسی» - جاری است.

اشاره به این کتاب، از آنرو اهمیت دارد که بدانیم نویسنده آن ظاهراً با تقدیم کتاب به جوانان نشنه ی



شعر، می خواهد آنها را با وزن و موسیقی در شعر آشنا کند، اما درحقیقت، خود می باید به یک نوده ی آموزش جدی بر این زمینه بپردازد. نویسنده ای که در مقام منتقد، اینجا و آنجا، وزن و موسیقی شعر شاعران دیگر - از جمله رویایی - را نیز زیر ذره بین قرار می دهد!

به منظور جلوگیری از تطویل کلام، تنها به ذکر نمونه هایی از تبحر آقای فلکی در زمینه عروض و قافیه بسنده می کنیم.

محقق گرانمایه، در صفحه ۲۷ کتاب «موسیقی در شعر سپید فارسی» بی ذکر هیچ مثالی، ارکان سازنده بحر «مضارع»، را «مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن» نام برده است. باید از فلکی پرسید که کدام بیت یا مصرعی از شعر فارسی مبتنی بر این ارکان سروده شده است؟ بحر «مضارع» که نومیث کاربرد را در اشعار کهن فارسی و شعر شاعران معاصر دارد، بقدری به گوش همه آشنا است که تقریباً دو سوم مجموعه های شعر شاعران نیمایی و غیر نیمایی را در برمی گیرد.

این ارکان عبارتند از:

۱- مفعول فاعلاتن، مفعول فاعلاتن = مستعملن فعولن، مستعملن فعولن: مضارع مثنی اخرپ مثل: گر حال من نیرسد عیبش مکن که هرگز سودای پادشاهی حد گدا نباشد عیب زاکانی ای باد بامدادی خوش می روی به شادی بیوند روح کردی پیغام دوست دادی

سعدی

عمری ز مهرت ای مه، شب تا سحر نخفتم دعوی ز دیده من، وز اختران گواهی

رهی معیری

۲- مفعول فاعلاتن، مفاعیلن فاعلن = مستعملن مفاعیلن مستعملن فعل: مضارع مثنی اخرپ مکثوف مخلوف مثل:

پیراهنی که آید از او بوی پیسقم ترسم برادران غیورش قبا کنند

حافظ

ای آدمی به صورت و بی هیچ مردمی چونی به فعل دیو چو فرزند مردمی

ناصر خسرو

غافل مشو ز عمر، که ساکن نمی شود سیل عنان گسسته، اقامت پذیر نیست

رهی معیری

و همچنین بیشترین طبع آزماییهای نیما در وزن شکسته: مثل «ناقوس»، «ری را»، «ققنوس»، «من چهره ام گرفته»، «مرغ مجسمه» و مثل بیشترین شعرهای نصرت رحمانی.

۳- مفعول فاعلاتن مفاعیلن = مستعملن مفاعیلن مفعولن: مضارع مسدس اخرپ مکثوف مثل:

ای آنکه غمگنی و سزاواری و ندر نهران سرشک همی باری

رویکی

مؤلف گرامی در مورد «بحر خفیف» هم بی ذکر هیچ مثالی می فرماید که این بحر از ارکان «فاعلاتن مستعملن فاعلاتن» پدید می آید. اتفاقاً این بحر هم مثل «بحر مضارع»، از آن بهوری است که سراسر شعرکهن و نثر فارسی از آن پر است. تقریباً همه شاعران از این بحر استفاده کرده اند و ارکانی که مبتنی بر آنها شعر گفته شده است عبارتند از:

فاعلاتن، مفاعیلن، فعولن (فعلات). مثل:

«دل سرا پرده محبت اوست» حافظ
و مثل شعر «قوه از نیما یوشیج که اینطور تمام می شود: «قو در آغوش آبها تنهاست».

لازم نیست که خواننده حتماً ساختمان هجایی و تقطیع علمی عروض را بداند تا بفهمد که ارکان «فاعلاتن مستعملن فاعلاتن» هیچ وزنی را ارائه نمی دهند، بلکه کافی است که فقط گوش آشنایی، و یا کمترین آشنایی گوش با موسیقی داشته باشیم، و یا شاطر عباس صبحی باشیم و یا گشای خراسانی، که آنرا بفهمیم که این ارکان موسیقی ندارند. توالی هجاها در آن، نه ریتمی می سازند و نه تناسبی را بوجود می آورند.

برای اینکه ثابت کنیم گوش مؤلف این کتاب با موسیقی شعر آشنا نیست، نمونه ای دیگر می آوریم:

در صفحه ۳۹ کتاب، وقتی مؤلف گرانمایه از تنگنای وزن حرف می زند، می نویسد: «این تنگنا شاعر را و می دارد تا از کلام و جمله طبیعی دور شود و فعل یا واژه ای را که مربوط به مصرع اول است بر مصرع دوم و یا حتی سوم بگنجاند. و چون مثلاً «یعقوب» در وزن مصرع اول نمی گنجد مجبور می شود آنرا نصف کرده در مصرع دوم جاسازی کند:

السلام عليك حضرت «یع»
که «قوت» بود در این مصرع.

اولاً کلمه «یعقوب» در وزن مصرع اول می گنجد، مثل اینکه در همین وزن می توانی بگویی «بنده یعقوب لیت صفارم». ثانیاً آنچه بعنوان مصرع دوم نقل شده است نه وزن دارد و نه قافیه. مؤلف، مرجع نقل را هم یکی از مقالات آقای اسماعیل خوبی ذکر کرده اند. صورت درست این شعر، که بسیار هم معروف است، اینست:

السلام عليك حضرت یع

که بود «قوب» آن در این مصرع

حالا فرض کنیم آقای اسماعیل خوبی مصرع دوم این شعر را به آن صورت مطلقاً: با وزن غلط و با قافیه، غلط در مقاله خودشان آورده باشند (تائید و تکذیب با خود ایشان)، ولی آقای موسیقی شناس شعر فارسی بطور حس نمی کنند که مصرع دوم این بیت از وزن خارج است؟ آنهم وزنی را که چند صفحه پیشتر ادعای شناختش را کرده است؛ یعنی همان «بحر خفیف». از همین بیت، به این شک چهار شدم که مبادا آقای مؤلف، «قافیه» را هم نمی شناسد. کمی که دقت کردم دیدم که ایشان در صفحه ۳۹ همین کتاب از قافیه تعریفی این چنین داده است:

«همسانی حرف یا حروف (حرف روی) و حرکت ما قبل آنها در پایان هر مصراع یا بیت را «قافیه» گوئیم». و مثالی از حافظ آورده اند که:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست

و نتیجه گرفته اند که: «نو حرف مشترك «س» و «ت» در «مست» و «دست» و حرکت ما قبل آنها (فتحه) قافیه را می سازد: یعنی قافیه این بیت از نو حرف یا حروف و حرکت ما قبل آنها...» - ص ۳۰

پس می بینیم که طبق اینگونه فرمولبندی، کلمات «خاموشی» و «چاووشی» و «فراموشی» نباید همقافیه

باشند. و یا اینکه، «درجاتم دادند» و «برکاتم دادند» قافیه نیستند، چونکه به تعریف ایشان از تکرار نو حرف یا حروف و حرکت ما قبل آنها تشکیل نشده اند.

از این نمونه ها در این کتاب فراوان است. غرض، نقد کتاب نیست، بلکه تنها اثبات بد خوانی آقای فلکی است؛ چه به معنی «از رو خوانی» و چه به معنی «دریافت». چرا که یکی از عواملی که به ما کمک می کند که بتوانیم شعری را درست بخوانیم، شناخت وزن و موسیقی است؛ چه در شعر نیمایی و چه در شعر سفید و یا آزاد و چه در شعر کهن. اگر عنوان اولین مقاله من در ارتباط با فلکی «بد خوانی، شعر مدرن را لال می کند» بود، مخلصانه می خواستم بگویم که فلکی نتوانسته است «لبریخته ها» را درست بخواند، به همین دلیل هم نتوانسته است از آنها دریافت خوبی داشته باشد.

غرض از نشان دادن اشکالات ایشان در زمینه وزن هم نشان از این دارد که ایشان حتی در این زمینه هم دچار غفلت زدگی است - علی رغم اینکه در این باره کتاب هم می نویسد. قیاس، ما را به این نتیجه می رساند که فلکی علی رغم اینکه از شعر مدرن اصیل می گوید، به داوری می نشیند، شناخت خوبی در این زمینه ندارد. او حتی شعر نیما را هم با تپق می خواند. او در صفحات ۷۶ و ۷۷ کتابش، ضمن تقطیع یک شعر نیما، کاملاً نشان می دهد که تپق می زند:

خانه ام ابريست = فاعلاتن فاع / یکسره روی زمین ابريست با آن = فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن / از فراز گرفته خرد و خراب و مست = فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاع / باد می پیچد = فاعلاتن فع / یکسره دنیا خراب از اوست = فاعلاتن فاعلاتن فاع / و حواس من = فاعلاتن فع.

در این جا فلکی نتوانسته است متوجه این نکته باشد که در وزن نیمایی، شروع همه مصرعها در یک قطعه یکسان است. بنابراین «و» را باید با هجای کشیده (بلند) خواند مثل: و صدای باد هر دم دلگزا تر. و یا مثل «پ» در این مصرع: به کجای این شب تیره بیایوزم... بنابراین وزن عروضی «و حواس من» فاعلاتن فع است نه فاعلاتن فع؛ چرا که بموجب یکی از زجافات عروض فارسی، فاعلاتن در اول مصرع می تواند به فاعلاتن تبدیل شود، اما عکس آن ممکن نیست.

باری، آقای محمود فلکی بهتر است در زمینه هایی که کار می کند احتیاط بیشتر داشته باشد و کار خود را سرسری نپندارد. هیاهو راه به جایی نخواهد برد.

زیرنویس

۱- ۲- آوش، شماره ۱۷

۳- ۴- آینه، شماره ۷۱ و شماره های ۵۵ و ۵۶

۵- کلماتی که آقای فلکی در رابطه با رویایی بکار برده اند - آرش، شماره ۱۷.

۶- در این مورد هم حرفهای فلکی از خودش نیست. بیشتر، رضا براهنی در «طلا در مس» این ها را گفته بود. گذشته از این، هنگامی که کسی نست به تحقیق می زند، باید تخصص کامل کند. البته صداقت آقای فلکی به او این اجازه را نداده است که درباره تأثیرپذیری رویایی سری هم به حرفهای خود رویایی در این باره - که در کتاب «از سکری سرخ» آمده است - بزند. رویایی در آنجا می گوید: «منهم مثل مرشاعر دیگری در آغاز کار شیفتگی هایی داشته ام و طبیعی است. من در آغاز، شیفتگی زیادی به نیما داشتم و... بعد از پل والری من به سن ژون پرس شیفتگی پیدا کردم... من در آخر کتاب رویایی ها اشاره ای به تأثیرپذیری از سن ژون پرس کرده ام» (صفحه ۲۵۶).

عباس سماکار

سوغواره پیران

برگزیده اشعار و سوغات

سوغات پیران

باز سازی اسطوره ی پیران

در روه ی کاربه اندیشه افراسیاب از کیخسرو و بیم او از انتقام دخت زاد خود می پردازد. افراسیاب می خواهد دل از بیم او پاك كند و کیخسرو، پورسیاوش، شهریار آینده ایران زمین را بمرگ بسپرد. اما باز به پند وزیر خردمند خود دل می سپارد تا، سرنوشت بتواند نقش خود را به انجام رساند. کیخسرو به چوپانی در سرزمینی نور و کم سپرده می شود تا پس از آن یافته شود و بدست سردار سپاهش، خون پیران خردمند بر زمین ریزد. چنین است بازی سرنوشت. در این داستان گرچه روی شخصیت برجسته پیران تاکید شده، اما آن نقش فوق العاده زیبایی که او بردوش خود دارد، در لابلای چندین و چند داستان و روی داده و انبوهی از سخن و ساز و سرود و آورد، پنهان می ماند تا سوگواره (تراژدی) ژرفا و شکوه خود را بیابد. بطوریکه اگر خواننده ی شاهنامه هشیاری نکند، این تلاش هنرمندانه فریوسی در انبوه پریشان خاطرگی او کم می شود. شاید نگرانی خاطر نویسنده فیلمنامه، علامه زاده نیز همین کم ماندن پیام اساسی فریوسی در این داستان باشد که او را به نوشتن این سوگنامه واداشته است. به یقین همین است. و زیبا اینجاست که در این بازسازی و تلاش، هشیارانه، به تلاشی که فریوسی کرده است تا سوگواره را ژرفا بخشند ارج نهاده است. اگر شاعر در هزار خم رویداد ها و آوردها این ژرفا را پدید آورده است، فیلمساز با حذف «زمان شعری» و رمز آلوده کردن صحنه های سوگواره به خلق فضایی اساطیری و تراژیک دست زده است. و کار همچنانکه درک و یافت پیام انسانی فریوسی را همگانی ساخته است، همچنان ژرفای آن را نیز در خود نهفته دارد. اینکه «زمان» در شعریا زمان های دیگر، از جمله با زمان داستان و فیلم تفاوت دارد، آشکار است. زمان

دارد. اما افراسیاب وزیر خردمند دارد. پیران. به گفتار مشاورت هم او است که افراسیاب پيك آشتی - پیران - را به اردوگاه سپاه ایران می فرستد و بیهودگی این ستیزه را که هیچ سببی بر آن نیست، برسیاوش آشکار می کند. سیاوش نیکدل پیام آشتی را برمی یابد و خلاف خواهش پدریدان کردن می گزارد. از آن پس نزد افراسیاب جایگاهی بلند می یابد و دخت او را به همسری می گیرد و در توران زمین می ماند. اما دست سرنوشت بیکار نیست. گرسیوز، برادر افراسیاب این بلند مرتبگی را برسیاوش خوش نمی دارد. باز هم دسیسه. این بار سیاوش خوشدل و بی خبر، که گرسیوز را خویش دانسته است، با سپاه و خیمه و خرگاه به کشتارگاه خود فرود می آید تا بفرمان شاه توران، افراسیاب نابکار، خون پاکش تشتی از طلای ناب را رنگین کند. از این پس داستانی آغاز می شود که گرچه ادامه سوگواره (تراژدی) سیاوش است، اما به دیده ای ژرف تر، میتوان «سوگواره ی پیران» را در آن یافت. البته داستانی بدین نام در شاهنامه نیست. اما نویسنده فیلمنامه کوشیده است که یکی از انسانی ترین پیام های هنرمندانه و پنهان شاهنامه را از لابلای پیچ در پیچ و دراز یکی از زیباترین و انسانی ترین داستانهای این کتاب بجوید و آنرا آشکار و برجسته کند.

«سوگواره ی پیران» که به بخش دوم داستان سیاوش پرداخته است، از میان نزدیک به پانصد برگ از دفتر شاهنامه، که رویدادها و نیز آوردهای بسیاری را در خود جای داده است، با افزودن صحنه های تصویری به آن، و کنار گذاشتن بسیاری از رویدادها و داستانها، خود را روی نقشی که پیران در این گرد آورده بازی می کند، متمرکز کرده است. داستان

سیاوش شریف ترین شخصیت شاهنامه است. شخصیتی عظیم و پاك نهاد که چهره ای کودکانه دارد. هرگز و هرگز در هیچ کجای داستان سیاوش - که زیبا ترین و شگفت انگیزترین داستان شاهنامه است - ردی از بد سرشتی و یا ناراست کرداری وی به چشم نمی خورد و هیچ کدام از دیگر شخصیت های کتاب - حتی رستم، چهره اساسی شاهنامه نیز - در این شرافت و پاکی، یارای برابری با او را ندارد. سیاوش چنان نیکخواه ناستیزه گرو آشتی جواست، و جهان را چنان به پاکی می نگرد که حتی از فرمان پدر سرپاز می زند و خشم او را بر خویش می خورد، تا به پیام آشتی افراسیاب کردن گزارد و آرامش را برای مردمان ایران زمین به ارمغان آورد. فریوسی چنان سخت دل بسته این پهلوان برومند خویش است که در مرگ او به تلخی می گیرد و بارها و بارها - بیش از ده بار - هرچا که داستانش بطلبد به صحرای کریلا می زند و پاره ای از سوز و گداز داستان پراز آب چشم سیاوش را - بسان پدری داغدار - باز می گوید و باز می گوید.

سیاوش کنیززادی از تخمه کیکاویوس - شهریار ایران زمین - است. جوانی خوش سیما و بلند بالا و خوب کردار، که سودابه، دخت پادشاه هاماوران - همسر کیکاویوس - بدو دل می بازد. و چون سیاوش سر می تابد سودابه به کینه او می نشیند و دسیسه می سازد تا شهریار را بر او بد گمان کند. چنین می شود. آزمایش آتش پیش می نهند. و چون سیاوش سرفراز از آتش بدر می آید، باز دسیسه ها در پی است، تا آخر امر، کیکاویوس بد گمان، پور خود را به بهانه ای به هموردی افراسیاب، شاه توران گسیل می دارد، تا هم دشمن نابکار را گوشمالی دهد، و هم خود را از اندیشه سیاوش بدور

در شعر کلی است. حتی آنجا که شعر به یک لحظه می پردازد باز «زمانش با «لحظه» به معنی «آن» ی که رویداده بر آن می گذرد فرق دارد. به عبارتی، زمان شعر روز مره نیست و با زمان یک رویداد داستانی، همسانی نمی کند. همین گونه، فرد نیز در شعر عام و کلی است. حتی اگر شعر کاملاً به وصف او بپردازد، باز، از فرد داستانی که بنام نامیده می شود برخوردار نیست. در شعرزبان اول شخص نیز مطرح نیست. این زبان مال آدم های قصه است. این ویژگی به شعر امکان می دهد تا با تاریخ و اسطوره که بعدی روزمره ندارد همساز شود و آن را به خورد خویش بر آورد. وقتی قرار است این کلیت اسطوره ای به زبان دیگری - مثلاً فیلم - برگردد، عنصر دیگری برای ترجمان لازم است. وقتی «گرده» ی شعر باز چهره اساطیری که بود، و صورت شفاف آنها بر پرده سینما نقش ببندد، باز ساختی دیگر لازم است، تا تماشاگر بتواند خط اسطوره را در این «چهره های روزمره» باور کند. «سوگواره ی پیران» این باز ساخت را در خود دارد. ابهام لحظه های بسیاری از آرایه های آن، زمان رویداد را از بُعد آشکار و روزمره اش خارج می کند و بعد اسطوره به آن می بخشد. و آنجا که بازسازی ابهام ممکن نیست، تاریخ و روشن آرایه ها (صحنه ها) و بازتاب رازگونه نور مشعل ها در فضایی تیرگون برای بازسازی به خدمت گرفته شده است، و درجایی دیگر برش آرایه ها - از جمله در آوردگاه کاسه رود - به گونه ایست که رویداد را بسان سرنوشت می نماید. گویی تقدیر چنان است که پهلوانانی، بدست پهلوانان دیگر، بدان روی به هلاک رسند. علامه زاده برای باز ساخت چنین ژرفایی گاهی دست به ایجاد صحنه ای تکان دهنده و بشدت خلاق، مانند «آرایه هفتم / تالار کاخ کیکاووس» می زند که در نوع خود برای بازسازی اسطوره یکتا است. در کمتراجایی از شاهنامه چنین آهنگی از گذر تند زمان و قطعیت «خشم» بچشم می خورد. فضاسازی شعر فردوسی بگونه ای دیگر است. ولی در این فیلمنامه صحنه ها آنگونه که خلاقیت سینما می طلبد شکل گرفته است. در ضمن، قطعیت تقدیر و سرنوشت، خصلت برجسته و بی چون اسطوره ایرانی نیست. در اینجا، سرنوشت آن نقشی را که در اسطوره یونان بازی میکند ندارد. آنجا - در ایلیاد و ادیسه - اسطوره به هستی خدای گونه ای می پردازد که فقط جامعه اش انسان شکل است. یعنی در همین اینکه این جامعه به خدایان تعلق دارد، مناسبات جامعه انسانی، مانند روابط خانوادگی و سلسله مراتب اجتماعی و حتی در بسیاری از موارد اخلاق و ویژگی های یونانی بر آن برقرار است. منتهی آنچه در آنجا می گذرد نمی تواند بازتاب روزمره رویدادها باشد. روزمره گی، درخور ابدیت خدایان نیست. هر چه هست، حتی اگر شکل و شمایل روز داشته باشد، باز چیزی جز حکم تقدیر و سرنوشت نیست. اما اساطیر ایران، چه بسا بدلیل هر م شکلی ی قدرت اجتماعی، از این خدای گونگی پهلوانان بیمرگ، که ابدیت آنان نوعی قدرت جاوداتی و رواق نفی قدر - قدرتی نیک هر م شمرده می شود، به نور است. در اساطیر ایران، فقط پهلوانی چون رستم را با شهریار جای چون و چرا است. باقی فرمانبردارانند. در واقع اخلاق حاکم جز آن را نمی پذیرد. در این اسطوره ی انسان گونه، حرکت روزمره انسانی فراوان به چشم می خورد. اما همین جا نیز عناصری حضور دارد که به چهره کسان و یا موجودات، شمایل غیر انسانی می دهد و یا حالت ویژه ای را پدید می آورد که از واقعیت بدور نشانه ی حکم تقدیر است. همدار به حکم سرنوشت پیوسته در گفتار پهلوانان نیز هست. وجود دیو سپید، ضحاک

ماربوش، سیمرغ و اسفندیار رویین تن نیز حکم افسانه و اسطوره است. در واقع اساطیر ایرانی در مرز تقدیر و زندگی روزمره می گذرد. و برای باز ساخت همین فضا است که نویسنده فیلمنامه در آرایه (صحنه) آخرین / پیوند زیبایی بین اساطیر و زندگی خالق شاهنامه - فردوسی - بوجود می آورد. وقتی «باد غوغاگر» دامن بیقرار پرده ای را به جوهردان می کشد و جوهری خونرگ بردفتر می ریزد و آرام راه می گیرد، اسطوره از درون جوهردان بر می آید و به دنیای واقعی قدم می نهد تا این باز تاریخ را با خون بنویسند.

فیلمنامه، همچنین کوشیده است به زبان زیبا و حماسی شاهنامه و فاداریماند. و این تلاش در سراسر متن بچشم می خورد. نمونه ای از آرایه آغازی نشان می دهد که نویسنده در این مقصود بشدت خلاق است. «نیمه شبی قیرگون و سرد و بی ستاره. ماه، باریک میان و کم سو، تسلیم ابرهای رنگاری است. روزه ی باد در سکوت هراستاک دد و دام افتاده است. باد غوغاگر، از سر شاخه های باغچه ی سراییم دهقانی می گذرد و دریاچه ی کوچک پنجره ی اتاقی را به قاب آن می گوید...»

البته ممکن است به نظریه رسد که برای فیلمنامه چنین زبانی لازم نباشد. چرا که معمولاً فیلمنامه برای خواندن نیست. بلکه همانگونه که از نام آن بر می آید، برگردان داستانی است برای ساخته شدن یک فیلم. و وقتی بزبان فیلم در می آید است که همه گوشه و زاویه پنهان و هنرمندانه اش آشکار می شود و اساساً با شکل نامه گون پیشین تفاوت می کند و دیگر از بازی با کلام و زبان در آن خبری نیست. در این حالت دیگر فرق ندارد که در نگارش فیلمنامه چقدر تلاش شده تا زبان نوشتاریه اصل داستان وفادارمانده باشد. اما در این اثر موضوع شکل دیگری دارد. شاهنامه با آنکه برای همه ایرانیان اثری آشنا و حتی افتخار آمیز است، باز نادردن کسانی که تمام و یا حتی بخشی از آن را خوانده باشند. بیشتر، رسم شاهنامه خوانی و نقلی به بسیاری از مردم کوچک و بزرگ این امکان را می داد که با داستانهای شاهنامه آشنا شوند و حتی باز بیشتر، نقل شاهنامه ذهنین مشترک یک ملت را، در برهه های دشوار سلطه زبانی بیگانه، از سده ها گذرمی داد. اما امروز دیگر این رسم نیکو باقی نیست. با این حال لازم است مردم ما همچنان با این اثر شکوهمند و بزرگ آشنا بمانند. فیلمنامه «سوگواره ی پیران» ضمن آنکه ویژگی های پیش از این نامبرده را دارد، برای کسانی که توان و وقت خواندن کتابهای بزرگ را ندارند وسیله خوبی برای آشنایی با بخش ارزشمندی از شاهنامه است. باین ترتیب وفاداری به زبان در اینجا کاملاً لازم به نظریه رسد.

نویسنده در این اثر یک کار ارزشمند دیگر نیز کرده است. و آن عبارت است از یافتن برابرهای فارسی تازه ای برای برخی از واژگان سینمایی. این برابرها مناسبند. و چون در کنار زبان زیبایی کتاب آمده اند، امید می رود که با تکرار آنها از سوی دست درکاران سینما جا بیافتند و بمانند. این کار - واژه یابی سینمایی - را پیش از این زنده یاد فریدون رهنما فردوسی شناس، منقد شعر، کارگردان سینما، نویسنده، نظریه پرداز هنری و آموزگار هنر شناسی فیلم در مدرسه تلویزیون و سینما بود. واژه هایی که او یافت ماندند و همچنان و هنوز از سوی سینماگران بکار می روند. رهنما زود رفت. افسوس که نماد تا برو بار را در کار پر ارزش شاگرد خود بازمینی کند. نا گفته نماند که کتاب از چاپ و صفحه بندی پاکیزه ای برخوردار است و نقش روی جلد، با محتوی

و جهنگیری کار آهنگی همگون دارد.

سختی درباره طرح «طبل عشق» اکبر سروزیامی در آرش ۱۷، خرداد ۱۳۷۱

مرتضی حقیقت

بی صدائیِ طبلِ عشق

این چند سطر، نه نقدی اخلاقی است، که نقد اخلاقی لاجرم سراز حد شرعی و تعذیر درمی آورد، و نه نقدی در چهارچوب زیبایی شناسی و فرم و ساختار. تنها انگشت روی همان نقطه ای می گذارم که نویسنده «طبل عشق» خود به عمد بر آن انگشت گذاشته است.

انسان پیرامونی که ما باشیم و بیش از ۸۰ درصد جمعیت روی زمین، تنیده در تفکر سنتی - اساطیری است و غرب (نه به دلیل جغرافیائی، چرا که بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین در گروه شرق قرار می گیرند) بیش از ۲۰۰ سال است که از این غل و زنجیر سنت ها رها شده و پا به میدان خرد گرائی گذاشته است. شرق (باز هم نه به دلیل جغرافیائی، که ژاپن در خرد گرائی غربی است و در موقعیت جغرافیائی شرقی) چه بپذیریم و چه با لجاجت و کله شقی انکار کنیم، در تارهای سنت و اساطیر و مذهب دست و پا می زند.

حالا اگر نویسنده ای که نه مقابله با سنت را یاد گرفته و نه خرد گرائی را هضم کرده است، بخواهد طرحی بیافکند که بر آن مشکل يك زن تنها با فرزندش در غربت، مهاجرت، مسائل سیاسی در ایران، حجاب و چادر و گشت ثارالله، عشق و شهوت و همخوانی را نشان بدهد، از آن «چیزی» درمیآید مثل

«طبل عشق». زن، که در ذهن نویسنده چهار بهران خرد گرانی، نباید سنتی باشد، چاره ای ندارد جز آنکه معشوق ما را - و چون عشقی درکار نیست - هم خواب های گوناگون خود را بسادگی سرکشیدن لیوان آب خنکی در گرمای میانه روز تابستان تهران، عوض کند.

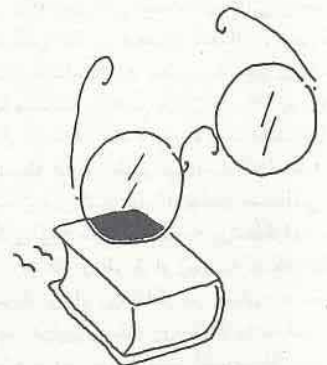
راوی داستان، زن ظاهراً خوش بروئی است که خواننده علتی عینی و واقعی برای افسردگیهایش پیدا نمی کند؛ جز آنکه انگار برای گذران زندگی هنوز دست مبارک را به کار آلوده نساخته، حتی در یاد گرفتن زبان پیگیری و جدیت به خرج نمی دهد.

البته نویسنده، چون می خواهد طرح «طبل عشق» را به مسائل سیاسی وصل کند، به دست راوی داستان یک کوکتل مولف می دهد و او را به نزدیکیهای پاسگاه کمیته می برد. بعد هم او را از این کار منصرف می کند و پای هوشنگ و بهرام و منوچهر را به میان می کشد، که راوی چه سخنها و برآستی چه سخنها، سطحی و آبکی و بی احساسی دارد که درباره این مردها بر زبان بیاورد...

بهرام که معلوم نیست به چه سبب چنین تأثیر عمیقی روی راوی گذاشته، غیبتش دست آویزست تا راوی بتواند بر طبق همان اصل اولیه آواز کوچی باغی «کسی را دوست می دارم»، کسی را دوست داشته باشد، و دست یک بوجین مرد دیگر را بگیرد و به خانه بیاورد تا شاید تلخی عشق «کسی را دوست می دارم» را از یاد ببرد.

بهران های روحی راوی داستان او را مصمم به خود کشی می کند به خیابان می زند! و از پس کلی

خیابان گردی به مردی برمی خورد با محاسن سیاه و سفید که با صدای بلند با رهگذران دانمارکی به فارسی سخن می گوید. راوی دست این آقا را می گیرد و به خانه می برد و ایشان ابتدا لخت می شوند و جلوی چشمان راوی دوش می گیرند، آنگاه راوی داستان را هم لخت می کنند، نوک سینه هایش را می بوسند و بی آنکه دست از پا خطا کنند، راهشان را می گیرند و از خانه بیرون می زنند. و عجیب از پس این واقعه فکر خود کشی از کله راوی بیرون می رود. راوی که حرفها در روستی می زند (شاید هم می نویسد) همان صبح رفته است و ۱۵۰ کرون داده است و سه بطر شراب و سیگار و یک بسته کالپاس برای امیر پسرش خریده است. اینرا راوی نوشته است تا خواننده فکر نکند خدای ناکرده ایشان آنقدر به فکر ماچ و بوس و کنار خودش بوده که زیانم لال،



امیر، پسرش

راوی داستان از آن تیره آدمهایی است، که همیشه گرفتارند، و تو نمی دانی گرفتار چی؛ و چون مادرشان در بستر مرگ می افتد به سراغش نمی روند، چرا که:

«من خودم آنقدر مسئله داشتم و الخ» (متن) که البته مسئله هوشنگ بود و بهرام و منوچهر و یک بوجین مرد دیگر...

عاطفه مادریشان هم تا آنجاست که هم خوابهای متعددشان سر به سر امیر بگذارند و وقتی از تمامی دنیا، که سینه های خانم باشد، بهره یافتند، پاشنه کفش را برکشند و بگویند «ما که رفتیم، یاهو»

این تیره از آدمها که در میان ما کم هم نیستند، معلوماتی دارند به پهنه اقیانوسها و به عمق یک هزارم میلیمتر. در هر وادی تاریخ و نیمه تاریخ، چه فلسفی، چه زیست شناسی، چه سیاسی می توانند ترک تازی کنند، و در میدان عاطفی و انسانی، البته و صد البته، این رسالتی است که بر دیگران حواله می دهند... ما مصرف کنندگان تهمت زن حاشیه نشین، تا پایمان به اروپا برسد، با آنکه خودمان یک بوجین هم خواب گوناگون داشته ایم و داریم، با دیدن اولین بوسه فتوا می دهیم: اینها (منظور راوی، دانمارکی هاست) اینجوریند، عشق بازی می کنند و می روند» (متن).

نویسنده این طرح انگار که در پستوی ذهن خود، با مواد گوارش نشده ای چون «آزادی زنان» «مسئله مهاجران» «مسائل جنسی» مبارزه در ایران، در گلنجا بوده است؛ طرقة آنکه از این گلنجا، «طبل عشق» بیرون آمده است.

راوی داستان هنوز با خودش کنار نیامده است. کشمکش در درون است نه در بیرون و نتیجه این کشمکش درونی، روانی کردن یک کودک خردسال...

«فقط می خواستم از آن مجموعه ای که برای من گه بود فرار کنم» (متن) گه بودن (به زعم راوی طرح، ایضاً نویسنده طرح) آن مجموعه و فرار از آن نه تنها گرمی از کار نمی کشاید، که بر مشکلات که در خود فرو رفتن ما باشد و فکر خود کشی، که بیگانه تر شدن با خود باشد، می افزاید...

امیر این زن را به مادری نمی شناسد یا قبول نمی کند. و با فرارهای خود، با زبان کودکانه، تنفر خود را از این مادر نشان می دهد. و این تنفر نه ریشه در خارج دارد و نه در ایران، نه در روسری، نه در چادر... کودکان عاطفه را در هر لباس و با هر شکل و شمایی می شناسند. راوی داستان، مادر امیر، در چاه عمیق و تاریکی از خود بینی فرو رفته است.

اگر نویسنده، پای راوی داستان را به مسائل سیاسی نمی کشاند، اگر از چهره این زن، چهره ای لا ابالی و بی بند و بار و بی مسئولیت نمی ساخت، اگر مشکلات ایران، تنهائی، مهاجرات، عشق واقعی و... همه را مثل یک آتش شله قلمکار در دیگ این طرح نمی جوشاند، و در چهره این زن نمی گذاشت، آنوقت می توانستی بگویی اینهم طرحی است برای خود.

در یکی از جملات آخر می آید:

«توی این مملکت اگر کارگر شریفی باشی همیشه هشتت گروی نهد است» (متن). که حتماً برای سیاسی کردن طرح است؛ و «این یک وجبی ولی خواهر منو گانید»

اینهم برای خلقی کردن آن...

در تمام مدتی که این طرح را می خواندم، به آن می اندیشیدم، که چرا نویسنده تلاش کرده است تا از این زن، یک شخصیت مثبت بسازد و من خواننده با او همدلی داشته باشم. ایکاش، این طرح از زبان امیر بیان می شد...

یک فیلم بردار انگلیسی از میان حضار: هرچه بیشتر باید به فعالیت مشترک بین تلویزیون و سینما میدان عمل داده شود. بسیاری از مردم بیشتر به تلویزیون نگاه می کنند تا به سینما بروند. فیلمهای ویم وندرس باید سالها در سینما نمایش داده شوند تا هزینه خود را در بیاورند. به نظر من سینمای امروز مبدل به نوستالژی شده است و جوهر آن در مقابل تلویزیون با توجه به گذشته و تاریخچه زیبایش قدیمی و کهنه گردیده است. من هم به نوبه خود علاقه بسیاری به دیدن فیلمها در صحنه های بزرگ سینما دارم اما ما روز به روز شاهد کوچکتر شدن صحنه های سینما هستیم و برعکس تصاویر تلویزیون روز به روز بزرگتر می شوند. ما باید شاهد روزی باشیم که سینما و تلویزیون در نقطه ای تلاقی کنند. امروز، توسط تلویزیون، دست اندرکاران به تماشاچیان بیشتری دست پیدا می کنند. مشکل سینمای اروپا برای من با کاشت سیب زمینی در روسیه قابل قیاس است. در روسیه مقدار زیادی سیب زمینی کاشت و برداشت می شود، اما به دست مصرف کنندگان نمی رسد می دانید چرا؟ زیرا مقوله «تقسیم بندی»، سیستم درستی ندارد. در اروپا ما نه تنها امکانات زیادی برای تولید فیلم داریم بلکه به اندازه کافی تماشاچی هم در اختیار داریم، اما با وجود این بین این دو واژه یعنی «تولید و تماشاچی» چیزی کم است. نکته دیگر اینست که تولید یک فیلم برای تلویزیون این امتیاز را دارد که تنها به یک کسی نیاز است و هزینه زیادی بر نمی دارد، برخلاف سینما که به هزاران کسی از فیلم نیاز است.

یک سوئدی از میان تماشاگران: تعداد زیادی از فیلمهایی که در این فستیوال نشان داده شدند، خسته کننده و دلگیر بودند و فضای مایوسانه ای را ارائه دادند.

به آسانی می توان گفت اگرچه شکل و روال زندگی در اروپا به دلیل وجود کشورهای مختلف و فرهنگهای متفاوت خیلی جالب تر و متنوع تر از زندگی در امریکا است اما ما مدام با کمبود فیلمنامه های خوب مواجه هستیم و این مسئله ممکن است یکی دیگر از معضلات و عدم پیشرفت سینمای اروپا باشد.

یک کارگردان بلژیکی: مسئله اساسی که کار کردن با تلویزیون را مشکل می کند اینست که تلویزیون تا آنجا که می تواند مانع هر نوع تأثیری است که باعث بوجود آوردن نره ای تحول در میان مردم باشد. اما من به عنوان یک کارگردان دقیقاً خواهان همان چیزی هستم که سردمداران تلویزیون از آن فرار می کنند، یعنی فیلم مورد توجه قرار بگیرد و تماشاگران را به بحث در مورد فیلم وا دارد. در یک کلام کسانی که در این عرصه پول دارند، خواهان ایده های خوب نیستند و می خواهند در مورد همه چیز تصمیم بگیرند. این، کار کردن با تلویزیون را مشکل می کند و سینمای اروپا را راکد نگه می دارد.

پوتمن: در انتهای بحث امروز، جمع بندی می کنم: صنعت فیلم نوسین صنعت صادراتی کشور امریکا است. در اروپا مشکل اساسی ما عدم حمایت مالی است. تهیه مقدمات برای فیلمها بسیار مشکل و پراز زحمت است. در اروپا ما چیزهای زیادی برای گفتن داریم و باید به اعتماد به نفس دست پیدا کنیم و مهمتر از همه به تماشاگران به دیده احترام بنگریم و آنها را دوست بداریم.

از نقشی که ادبیات می تواند در بیداری وجدانها و پیوند بین ملتها ایفا کند. بنظر من مهمترین تصویرهای هنری در آثار غسان که توانسته اند با وجدان خواننده ایتالیایی رابطه برقرار کنند و موجب کنش و واکنش و ارتباط بین مردم و نوشته های غسان کنفانی را فراهم آورند، تصویرهایی هستند چند بعدی که نویسنده از «سرزمین» (خاک) ارائه می دهد: هم سرزمین نیاکان است، هم سرزمین حاصلخیز و بخشنده. حضور این سرزمین را در کلیه آثار غسان، هرچند در نمادهای متعدد می توان مشاهده کرد. یکجا شاخه زیتون است، جای دیگر عطر پرتقال یا حتی مشتی خاک که قهرمانان داستان آنرا در جریان رنج و آوارگی خویش با شوق و عشق فراوان در چنگ می فشردند. سرزمین در آثار غسان با انسان درهم می آمیزد و کل واحدی را می سازد. «صحرا» در چشم غسان عرصه همآورد چوئی است و مسایل دردهائی که مردم فلسطین برای بازگشت به وطن باید از آن عبور کنند. و بالاخره «سِرگ» در نظراوی که چهره ندارد: از بالاترین حد نومییدی، تا حالتی مثبت که آینده را نوید می دهد. غالب داستانهای که غسان در سالهای ۶۰ نوشته و نمادگرانی ویژگی آنهاست با مرگی دردناک پایان می پذیرد که بیشتر اوقات بی نتیجه است اما با ظهور مقاومت، مفهوم مرگ در آثار غسان تغییری کند و به حد فداکاری در راه باز پس گرفتن وطن ارتقا می یابد و در اینجاست که زندگی معنایی دیگر می گیرد.»

□ □

از غسان سه نوشته به فرانسه ترجمه شده که عبارتند از «مردانی در آفتاب» (که بر پایه آن فیلم هم ساخته شده)، «آنچه بر ایپان بجا مانده» و «منه سعد» (ام سعد). مترجم این آثار به فرانسه، مستشرق و محقق جوان فرانسوی «میشل سورا» بود که توسط حزب الله لبنان به گروگان گرفته شد و در اسارت به قتل رسید (یا درگذشت). انتشار کتابی تحقیقی از او علیه رژیم حافظ اسد و نیز خدمت او به معرفی جنبش ملی و مترقی فلسطین به غرب را از علل ربودن او به شمار می آورند.

مترجم فرانسوی در مصاحبه ای بمناسبت پایان ترجمه ها می گوید:

«آنچه در غسان کنفانی نظر مرا به خود جلب کرده اینست که من در او ملت فلسطین را آنطور که هست دیده ام نه آنطور که در نوشته برخی از روشنفکران سوری یا لبنانی علاقه مند به مسأله فلسطین مشاهده می شود. این ملت فلسطین است که از طریق نوشته های غسان سخن می گوید: نوشته هایی که ملت فلسطین را آنطور که هست نشان می دهد بی آنکه چهره ای افسانه ای از آن ترسیم کند. به تعبیر گرامشی، غسان کنفانی را می توان یک روشنفکر ارگانیک نامید یعنی روشنفکری که در میان توده ها حالت ماهی درون آب را دارد. روشنفکر بورژوا از توده ها کاملاً بریده و جداست اما غسان از آن دسته از روشنفکرانی است که توده ها توسط او سخن می گویند. در چنین حالتی گوئی روشنفکر وظیفه خود را بمثابه روشنفکر فراموش می کند تا توده ها از طریق او زبان به سخن بگشایند. این تعریف را از روشنفکر در رمان «ام سعد» می توان دید. در این رمان، روشنفکر به خفا می رود، پیوسته پا پس می کشد. اندیویدوالیسم (انقراد منشی) خود را زیر پا می گذارد. وقتی می گویم که روشنفکر ارگانیک چنین است باید این را هم اضافه کنم که این فقط در مواردی صحیح است نه در همه جا. چرا که روشنفکر نیز برای خود وظایفی دارد و رأی و

معنای دیگر زندگی در آثار غسان کنفانی

در بیستمین سالگرد کشته شدن غسان کنفانی

نقاشی به شخصیت او ابعادی گسترده تر می بخشد. وی در ۱۹۲۶ در سال حیفا (فلسطین) زاده شد. در ۱۲ سالگی همزمان با جنگ ۱۹۴۸ از وطن آواره گردید. در دمشق درس خواند و برای کار و معلمی به کویت رفت و سپس در لبنان به روزنامه نگاری و نویسندگی پرداخت. آثار نوشتاری او که حدود ۲۰ کتاب و جزوه را در برمی گیرد، عمدتاً کار سالهای زندگی او در لبنان از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۲ است. پس از همکاری با چندین روزنامه و تصدی پست سردبیری برخی از آنها، هفت نامه الهدف را در سال ۱۹۶۹ بنیاد گذاشت که هنوز ارگان غیررسمی جبهه خلق است و مهمترین تریبون اپوزیسیون چپ در جنبش ملی فلسطین.

آثار ادبی غسان کنفانی که جوانی از اوضاع اجتماعی و فرهنگی و روانی جامعه فلسطین، چه در داخل و چه در خارج، را باز می تاباند از ارزش هنری چشمگیری برخوردار است و چندین مجموعه از آنها به زبانهای مختلف ترجمه شده است. در سمیناری که بمناسبت بیستمین سال کشته شدن او با حضور چندین نفر از نویسندگان و هنرمندان عرب و غیر عرب در دمشق (دراواخر ژوئیه امسال) تشکیل شد، خاتم ایزابلا کامیرا مترجم ایتالیایی آثار غسان گفت:

«رمان «مردانی در آفتاب» را که ترجمه کردم با دیواری از سکوت و بی اعتنائی مواجه شدم. تنها یک ناشر کوچک در جنوب ایتالیا حاضر شد آنرا چاپ کند. اما نسخه های آن بزودی به فروش رفت و چند بار از نو به چاپ رسید. پس از آن در رمان دیگر «ام سعد» و «به حیفا برمی گردیم» را ترجمه و چاپ کردم. این بار ناشران متعدد برای به عهده گرفتن چاپ بر یکدیگر سبقت می جستند. حوادث سیاسی خاورمیانه، قیام در سرزمینهای اشغالی (انتفاضه) و بیداری افکار عمومی جهانیان نسبت به عادلانه بودن آرمان فلسطین و همچنین تعلق جایزه های ادبی به برخی از نویسندگان عرب، در توجه مردم به ادبیات عرب و بخصوص ادبیات فلسطین تأثیر داشته است. می توانم بگویم که نوشته های غسان کنفانی توانسته است مردم کشور ما را بنحو قابل ملاحظه ای با مسأله فلسطین و جامعه ای که ملتی محروم از وطن با آن روبروست آشنا کند. این نمونه مهم و موثقی است



درست بیست سال پیش، حوالی ظهر یک روز تابستانی در بیروت، در دفتر روزنامه المحرر نشسته بودم و مطلبی از ایران را برای چاپ آماده می کردم که خبر ترور غسان کنفانی را شنیدم. عمال اسرائیل اتومبیل او را بمب گذاری کرده بودند و غسان همراه با دختر خواهرش، در نتیجه انفجار کشته شده بود. تا امروز ندی را که از این حادثه در قلبم احساس کردم از یاد نبرده ام. او را بارها در دفتر مجله الهدف دیده بودم و برخورد گرم، روحیه پر تحرك و علاقه مندی او به انتشار اخبار و مطالبی که از مبارزه مردم و انقلابیون ایرانی در آن سالها به الهدف و دیگر مطبوعات می دادیم فراموش نشدنی است.

با قلم او چند سال پیشتر آشنا شده بودم و در سال ۱۳۴۸ قشورده مقاله ای از او تحت عنوان «ادبیات مقاومت در سرزمینهای اشغالی» را همراه با کزیده ای از شعر فلسطین ترجمه کرده بودم که در «جهان نو» (مرداد - شهریور همان سال) چاپ شد. بیست سال از کشته شدن غسان می گذرد و آرمان مشترک رهائی انسان، ما را با او و امثال او همواره در یک سنگر تکه داشته است. بالاخره مگر نه اینست که او تبعیدی بود و من هم امروز درد تبعید را حتی بیش از آن زمان احساس می کنم... این روزها بارها به خود گفته ام که آری او چنین کرد، ما خیل تبعیدیان چه می کنیم؟

□ □ □

غسان کنفانی عضو دفتر سیاسی جبهه خلق برای آزادی فلسطین (رهبری چرخ حبش) بود ولی هنر و فعالیت وی در عرصه روزنامه نگاری، رمان نویسی و داستان کوتاه و نمایشنامه و طنز و نیز

تفسیرات در وسعت و ارائه احساسی سازها تغییر چشمگیری بوجود آمد شما نوعی ساز ساخته اید که باید اسم جدیدی برای آن بگذارید و چنانچه این تغییرات در فرم ساز، نتواند تأثیر به سزایی در محتوا بگذارد، یعنی نی همان صدای نی را بدهد با همان وسعت و همان انتقال احساس، دیگر شما کار تازه ای نکرده اید و فقط نیرویی به هدر رفته است.

م- که- وضعیت موسیقی بیرون مرزی را چگونه ارزیابی می کنید و آیا آهنگسازان و خوانندگان بیرون مرزی توانسته اند به قالبهای جدیدی دست یابند و تلفیقی از موسیقی علمی و مدرن و موسیقی ایرانی ارائه دهند؟

ج- ببینید وقتی يك موزیسین فرانسوی اثری را ارائه می دهد به شرطی که آن اثر اصالت آن خطه را داشته باشد اثری است ریشه دار در هویت فرانسوی و تفاوتش با موسیقی ما از نان بگت فرانسوی تا نان «تافتون» است. اما وقتی يك نوازنده یا آهنگساز ایرانی به هردلیل هویت خود را ترك می كويد و می خواهد با هویت يك نفر اهل «پاریس» یا «پاریس» یا «کن» اثری ارائه دهد، کار او ریشه در هیچ دارد و نتیجه اش شامویتی بازی و لاله زار گرایی موجود این سوی مرزی است: که می بینیم.

بعضی ویولون را به غلط با کمانچه مقایسه می کنند که مایه تأسف است. ویولون سازی است و کمانچه ساز دیگر. که نفی و کنار گذاری هر يك می تواند ضربه جدی به پیکر موسیقی مان باشد. اما تعجب من بیشتر از کسانی است که طرفدار نوگرایی در موسیقی ایرانی هستند و معتقد به تأثیر پذیری از موسیقی سایر ملل هستند و باز ویولون را به جرم ایرانی نبودن از موسیقی ایرانی حذف می کنند.

م- که- تعدادی، یکی از راههای پیشرفت موسیقی ایرانی را دستکاری در ساختار سازها می گویند. آیا شما این دستکاری را صحیح می دانید و آیا چنین دستکاری ای امکان پذیر است؟

ج- ببینید: نی، نی است یا همین مشخصات و تار، تار است یا همین ویژگیها. اولاً من ربط چندانی بین ساختار سازها و پیشرفت در موسیقی نمی بینم. اگر شما آمیدید مثلاً برای نی کلید كوك گذاشتید یا به آن وسیله ای اضافه کردید یا جنس پرده سه تار را عوض کردید یا تار را الکتریکی کردید، اگر با این

نقش معینی. در رمان «ام سعد» غسان کفانی نقش «قاپله» را جهت زایش انسانهای جدید بعهده دارد یعنی به تعبیر گرامشی: گذراز احساس به شناخت. به سخن دیگر «ام سعد» اوضاع را بخوبی احساس می کند ولی از تحلیل آن ناتوان است. اینجا نقش غسان کفانی قدم به پیش می گذارد تا برای او آنچه را که احساس می کند شرح دهد. بدین ترتیب او پشت «ام سعد» پنهان نمی شود بلکه نقش قاپله ای را بعهده می گیرد تا آنچه را که در خاطر «ام سعد» می گذرد، بزیاناند.

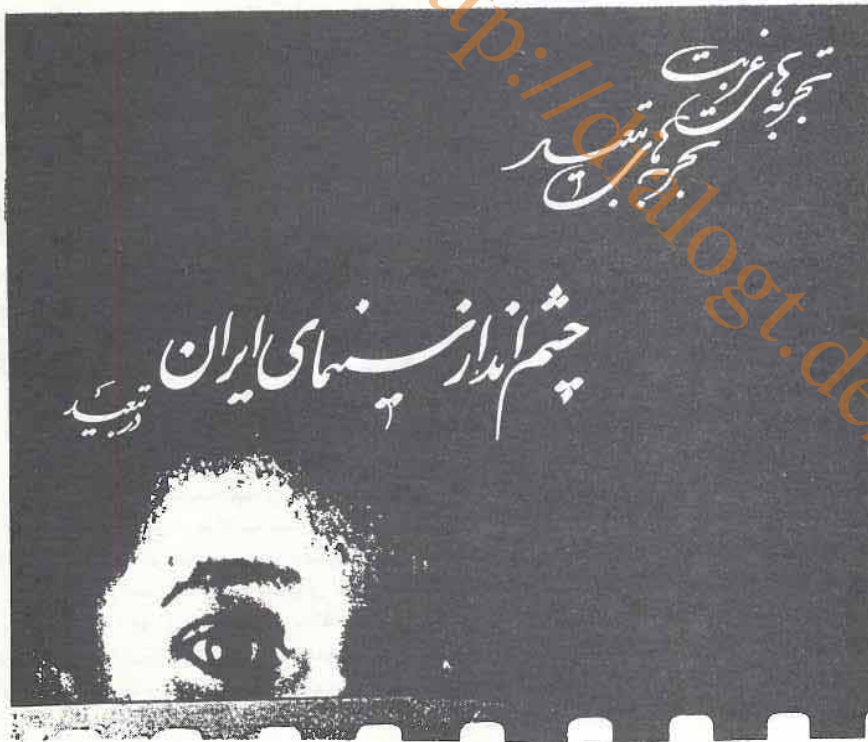
از میشل سوروا در همان مصاحبه سؤال می شود که اسرائیلی ها چرا در انتقام عملیات فرودگاه تل آویو، غسان کفانی را آماج ضربه خود قرار دادند؟ و مگر اهمیت غسان کفانی در چیست؟ و او پاسخ می دهد: «بنظر من اسرائیلی ها هدف خود را بطور تصادفی مورد حمله قرار نمی دهند. برای اسرائیلی ها مهم نیست که يك روشنفکر بیروتی معمولی را، حتی اگر دست چپی هم باشد، بکشند یا داستان نویسی کم اهمیتی را که در آثار خود غالباً از خودش حرف می زند و اندکی هم به مساله خلق فلسطین می پردازد به قتل برسانند. غسان در درجه اول نه يك روشنفکر دست چپی بلکه يك انقلابی است و این امر بعد دیگری به مساله می بخشد. اسرائیلی ها که اهمیت روشنفکری مثل غسان را بخوبی فهمیده بودند به قتل او کمر بستند زیرا او بیش از هر روشنفکر فلسطینی دیگر برای اسرائیل خطرناک بود.» این را هم همینجا اضافه کنیم که با انتشار اولین مجموعه از داستانهای غسان کفانی، رادیو اسرائیل در يك برنامه فرهنگی خود، در حالی که خبر از انتشار آن کتاب می داده گفته بود: «اسرائیل با تهدیدی جدی روبرو شده است که عبارتست از ظهور ادبیات فلسطین.»

□ □ □

امسال، در بیستمین سال ترور غسان کفانی، در قدس و در دانشگاه بیرزیت (مناطق اشغالی) نویسندگان و شعرا و هنرمندان از گرایش های مختلف فکری و سیاسی شرکت کردند که این بزرگداشت با شعرخوانی، اجرای نمایشنامه، رقص های محلی و ترانه های ملی به پایان رسید. دانشگاه بیرزیت، تدریس آثار غسان را جزء مواد درسی خود گنجانده و جمعی از ناقدان و استادان به بحث درباره آثار غسان پرداخته اند.

در آلمان نیز بهمین مناسبت در دانشگاه ارلانگن در نورنبرگ، سمیناری بریاست پروفسور ف. فیشر رئیس انستیتیوی شرق این دانشگاه و مشارکت چند استاد و محقق و حضور جمعی کثیری برپا شد. فیشر در مورد اهمیت این سمینار (که درباره يك هنرمند متعهد به آرمان خویش تشکیل شده) سخن گفت. سپس یکی از شرکت کنندگان درباره زمینه سیاسی نکر غسان و خانم دکتر مستیلی از دانشگاه مونستر درباره رئالیسم و چگونگی طرح آن در آثار کفانی پرداخت و افزود که پرداختن به رئالیسم برای غسان یعنی فدا کردن ارزش هنری اثر نیست. دکتر هاشم ایوبی از زمینه های زبان غسان بلحاظ فکری و زیبایی شناختی و انسانی سخن گفت. پس از او هارتموت واندریش، مترجم کتابهای غسان به آلمانی، بررسی ای تطبیقی بین آثار هاکنو و کفانی ارائه داد. بویژه در رابطه زمان و مکان و مفهوم این نو و طرح آنها در عرصه نگرش و سبک سخن گفت. سپس پروفسور استفان فیلد درباره تحول آثار کفانی بلحاظ سبک و اندیشه و بالاخره فیشر بحثی در مقایسه بین کفانی و نجیب محفوظ مطرح نمود. نمایش فیلم «مردانی در آفتاب» پایان سمینار بود.

شهریور ۷۱



کاتالوگ، حاوی مشخصات و اطلاعات آثار به نمایش درآمده در جشنواره خواهد بود که برای شبکه های تلویزیونی، کلوپ ها و انجمن های فیلم و ویدئو... ارسال خواهد شد...

این دوستان، از هموطنان ساکن کشورهای گوناگون، خواسته اند تا در این پراکندگی جغرافیایی، آنان را در دسترسی به فیلم ها و نیز به سازندگان آنها، یاری رسانند.

برای تماس با جشنواره، از نشانی زیر برای مکتبه می توان استفاده کرد:

FRI FILM
BOX 8003
42108 V. Frölunda
SWEDEN

تعدادی از علاقمندان و دست درکاران سینما در تبعید، در تدارک برگزاری جشنواره ای آثار ساخته شده ی ایرانیان در خارج از کشور (به صورت فیلم سینمایی یا ویدئو) هستند. در اطلاعیه ای که این دوستان منتشر کرده اند، آمده است: «در جستجوی آن دسته از آثار سینمایی هستیم که از لحاظ محتوا به ایرانیان مربوط بوده و به طرز آزاد، بیابانگر مسائل فردی و اجتماعی آنان باشد. می کوشیم تا با گردآوری و نمایش چنین مجموعه ای، طرحی تصویری از هویت انسان ایرانی امروز، با تمام پراکندگی جغرافیایی اش، ارائه دهیم...»

علاوه بر دعوت از نمایندگان شبکه های تلویزیونی و شرکت های پخش فیلم و ویدئو، کاتالوگ جشنواره را به زبان های فارسی و انگلیسی منتشر خواهیم کرد. این

کاشته شده در وسط آن که از دیواره سیمانی پایین آمده و به آسفالت رسیده بودند و درختان گرمسیری که کوتاه و پرشاخ و برگ و تیغ دارو زیر بودند که در فاصله زیاد سایه های پریده رنگی را روی آسفالت انداخته بودند و به تنه یکی از آنها تبلیغ تیغ ناست را که از ورقه نازک حلبی درست شده بودند نصب کرده بودند. چند مغازه کنار هم چیده شده بود که یکی از آنها لافنوزی بود. صبح که آمده بود، صاحب مغازه، همان کسی که هر روز سیبیل های قیطانی اش را تاب می داد و آواز می خواند و از اخبار ساعت ۲ رادیو متنفر بود، لاف بزرگی را در حاشیه پیاده رو پهن کرده و در حال بوختن بود. گل بوته بزرگ قرمز رنگی در میانه آن بوخته شده بود که انگار بوی عطرش اطراف را پر کرده بود و به نظرمی رسید شهرداری با گلهای شب بوی کاشته شده اش نمی توانست جلوی بوی عطر آگین آنرا بگیرد. اما لاف نوزی بسته بود و اثری از گل قرمز رنگ در این ورزش سهمگین طوفان نبود. چنانچه يك شاعرا چند نفری بی سرو صدا حمل می کردند و بطرف قبرستان می بردند. حتی سوره حمد را هم نمی خواندند. آنقدر همه چیز درهم ریخته بود که کسی به فکر مرگ شاعر شهروندی و او در آرامش بطرف ابدیت می رفت. آقای آسیب خواه با خودش فکر کرد شاید بعد ها که طوفان خوابید مردم دوباره به فکر او بیفتند و برایش سینه چاک بدهند. و زیر لب فاتحه ای خواند. می توانست بعد ها بگوید: او بی شک به عظمت شاعری برده بود.

روی نیمکت ایستگاه اتوبوس نشست و فکر کرد: حالا چکار کند؟ اداره هم تعطیل شده و افراد آن برای تماشای طوفان بیرون رفته و به اعتراضات رئیس اداره وقعی ننهاده بودند. سرایدار هم کلید را با خودش برده بود. کارمندان حق داشتند برای تماشا یا ترس از طوفان اداره را تعطیل کنند. همیشه از این اتفاقات در این شهر رخ نمی دهد. مردم به تنوع احتیاج دارند. سرش درد گرفت. اسپرینی را از کیفش برآورد و در دهان انداخت. اما آب نبود. زیر دندان آنرا خرد کرد و مزه مزه کرد. تلخ بود و از گلویش پایین نمی رفت. ماشین کهنه و قدیمی بود. پیکان مدل ۲۷. دیگر نفسش بند آمده بود و باید می فروختش. هزینه تعمیرش بیشتر از برآمدش بود اما بالاخره زیرپایش بود. اما چرا در این گیر و دار باید کم شود؟ هر کس در این طوفان آسیبی می بیند. نصیب او هم شده بود. به کلاتری اطلاع بدهد؟ اما کسی به این شکایت اهمیت نمی دهد. فوراً به او می گویند: مردم زندگی شان را از دست داده اند تو به دنبال پیکان قراضه ات می گردی؟ و این پاسخ را بی شک با شلیک خنده های ریز و کش دار ادامه می دهند. کلاتری ما کارهای مهمتری دارند که کم شدن پیکانش به سان افتادن سوزنی در انبارگاه است. شیوع بیماری و بی نظمی مهمترین عارضه ای است که بشه بعد از طوفان به آن گرفتار می شود. البته اگر کلاتری ها از هجوم طوفان سالم مانده باشند. بعد نیست پاسبانه از ترس جان کلاتری ها را رها کرده و تسلیم طوفان کرده باشند. از رفتن به آنجا منصرف شد. نامه رسانی دنبال پلاک خانه ای می گشت، از آقای آسیب خواه پرسید: ببخشید منزل آقای حسینی پلاک ۴۸ کجاست؟

آقای آسیب خواه جواب داد: اینطرف خیابان پلاکهای زوج هستند و پلاکهای فرد هم در این بلشور کم شده اند. و ادامه داد: حالا که همه ادارات بسته اند، پست کاری کند؟

نامه رسان گفت: نمی دانم اما شاید در این معرکه دریافت يك نامه باعث خوشحالی کسی بشود.

آقای آسیب خواه جواب داد: درست مثل کسی که بیاید و بگوید: اینهم ماشین گمشده تو!!

مزه گس اسپرین، دهانش را طعم بدی داده بود. چند بار آب دهانش را قورت داد اما دل بهم خوردگی پیدا کرد. سردردش اذیت می کرد و حرف زدن با نامه رسان از تنهائی اش بود.

نامه رسان گفت: کی کم شده؟ نگران نباش يك روز پیدا می شود. یادم است خیلی وقت پیش آنوقت که من بچه بودم طوفانی بزرگ آمد که شهر را به هوا برد. آنم بود که تو آسمون معلق می زد. امنیه ها با باطوم ماشون گشت می دادند و مرده ها را می شمردند. اما آنها از آسیاب افتاد و مردم فراموش کردند. باز هم برگشتند به خانه و زندگی اشان؛ اما طوفان خورده ها بد چوری گیر کردند.

نامه رسان رفت بی خدا حافظی. تنها صدای آوازش می آمد که صفحه تاب برداشته ای روی گرامافون را به ذهن می آورد. آقای آسیب خواه تنها ماند یادش آمد که پوستش در پایین همین خیابان مغازه ای دارد. راه افتاد و با خرده های اسپرین در دهانش گلنچار رفت، اما افکار مفسوس رهایش نمی کرد. ماشینش رفته بود. مغازه پوستش هم بسته بود. انگار طوفان، تغییری در این شهر را کم و بیهوده گرمسیری به وجود آورده بود. آن سو ترکیه ای زیر آوار خراب شده گیر کرده بود. آقای آسیب خواه کمک کرد تا کوبه رها شود. گریه جیغ کشید و لنگ لنگان گریخت و در ویرانه های يك خانه کم شد. یکباره یادش آمد که بایستی بچه هایش را به خانه براندرش می برد. چرا زود تر به این فکر نیفتاده

بهمن سقانی

شهر پس از طوفان

طوفانی عصبی شهر را زیرتپ و تاب خود گرفته بود. همه چیز درهم کوبیده، آشفته و غریب می نمود. تنها چیزی که دیده می شد خرابی و درهم ریختگی بود و درختهای شکسته در خیابان که شیره آنها مثل خون زرد رنگی روی زمین جاری بود. سیمایی که در شکسته آن در پیاده رو فرو رفته و پوستهای فیلم آن در هوا معلق بودند و یک جای فروش کنار خیابان که قوری بست زده اش ترکی بزرگ برداشته و جای شرابی رنگش روی زمین لکه بزرگی درست کرده بود. بچه ای که در آن طوفان، آرام و با لنتی مشتاقانه در حال مکیدن بستنی اش بود. اداره آموزش و پرورش شهرستان جلسه گذاشته بود که آیا رنگ تعلیمات مدنی دبیرستانها را تعطیل کند یا نه؟ البته دبیر علم الاشیاء درمخصی بود و خود بخود کلاسش برگزار نمی شد. مغازه ها در حال بستن بودند. غرض مهیب طوفان هنوز در شهر می پیچید. کف خیابان ها مملو از خرت و پرت شده بود و فضا پر از کاغذ های باطله و اشیاء سبک و زیاده ها بود. همان روز صبح کارگران شهرداری بی آنکه از آمدن طوفان اطلاعی داشته باشند دست از کار کشیده بودند و در محوطه شهرداری پیچ می کردند. مرد جوانی که با ضبط صوت کوچکی در حال ضبط صدای غرش طوفان بود توسط پاسبانی دستگیر شده بود. یک قفس پرند با نو قناری کوچک در هوا به اینسو و آنسو پرتاب می شد.

آقای آسیب خواه که کت و شلوار گشادش را گرد و غبار طوفان کثیف کرده بود و مرتب با دستهایش آنها را می تکاند به طرف ماشینش رفت. حداقل می شد اینطور تصور کرد سوپرج ماشین را درست داشت و در حاشیه خیابان راه می رفت و ماشین های صدمه دیده را با حسرت نگاه می کرد و برآورد خسارت می کرد. پایین خیابان در حاشیه کمربند پارک حیرت زده ایستاد. ماشینش در کار نبود. چشمانش گرد و قرمز بود. يك درخت شکسته درست جایی که قرار بود ماشین باشد، افتاده و پوشالهای لانه پرند هائی در لایه شاخه های درخت پخش شده بود و دائماً خار و خاشاکش را باد می برد. ماشینش را ندیده بودند. در این طوفان و آشوب که همه چیز درهم ریخته و خیابان با اشیاء معلق و درختان کنده شده مسجود شده بود، امکان عبور هیچ ماشینی نبود. «ندیده شده!!». این کلمات را چویده و تلخ ادا کرد. سپس فکر کرد طوفان ماشین را به حرکت در آورده و در جایی نورتر پرتاب کرده است. اطراف را با سایه کردن دستش بر چشمها خوب نگرست.

آیا ماشین را امروز بیرون آورده بود؟ با تأمل روی این پرسش فکر کرد. قرار بود ماشین را امروز برای تعمیر به مکانیک بدهد و پیاده به اداره بیاید. یقیناً ماشین در تعمیرگاه است. اما نه تا آنجا که یادش می آمد با ماشین آمده بود. سراساعت ۸ صبح درست موقعی که اداره رسماً شروع به کاری کند. حتی نواری هم در راه گوش داده بود و در راه مقداری نان برای خانه خریده بود. در طول راه هم فکر کرده بود که امسال برای تعطیلات به کجا بروند. مطمئن بود که با ماشین آمده بود و در همین خیابان در کنار... در کنار... چه چیزی پارکش کرده بود؟ يك بشکه آب خوردن در پیاده رو بود که طوفان آنرا برده بود و اثری از ریختن آب بشکه هم دیده نمی شد. حالا جز چند نفر را که وحشت زده و گرد و غبار گرفته شتابان و بی هدف می لودند و آشفتهای خیابان که جولان می دادند، چیزی را نمی دید.

ماشین رفته بود. کم شده بود. خیابان همان خیابان بود. نگاهی کرد. آخرین بار از همین خیابان عبور کرده بود. خیابانی وسیع با گلهای شب بو و ناز

بود؟ آیا بچه هایش سالم هستند یا زیرآوارمانده و مرده اند؟ نکند یکی از آنها هم مثل این گریه درحال نرد کشیدن زیریک تیرآهن سنگین باشد؟ ماشین نبود تا سوارشود. پا به بو گذاشته و دوبرشد. خرده های اسپرین را که حالا آب شده بودند تف کرد. طوفان شدت گرفت. فرو ریختن ساختمانها ادامه یافت. کیف سنگین اداره او را انبیت می کرد. گوشه ای را پیدا کرد. کیف را در آنجا گذاشت و گفت: دراین طوفان، ادارات پرورنده ها را کم می کنند.

به کرچه شان که رسید، چیز سالمی را ندید. چند تیرآهن درهم کوبیده شده درآسمان معلق و سیم های برق درکوچه افتاده. تلویزیون شکسته ای که گرد و خاک رویش را گرفته بود، جریان یک سخنرانی را پخش می کرد که گوینده اش با حرارت حرف می زد. نو نفر درحال بحث کردن بودند که اسم کرچه چیست؟ یکی شان می گفت: طوفان تقدیراست و باید دربرابرش کوتاه آمد. دیگری می گفت: طوفان جمع مرکب باد های پراکنده است.

درمیان خرابه ها به دنبال خانه اش بود اما چیزی که شهادت بروجودش بدهد پیدا نشد و بطرز وحشتناکی دلالت برنبودن خانه می کرد که یک نفر درست روی شانه او زد و گفت: آقای آسیب خواه دنبال چیزی می گردی؟

آسیب خواه بدون آنکه نگاه کند گفت: معلوم است بدنبال زن و بچه هایم، دنبال خودم می گردم.

مرد گفت: خدا رحمت کند مردگان را.

آسیب خواه گفت: خدا رحمت....

و به سرعت برگشت و گفت: یعنی چه؟ !!

قیافه اش را شناخت. همسایه قدیمی بود که عصرها پا هم گپی می زدند، راجع به سیاست، اوضاع و احوال جهان و حرفهای بی بی سی را تفسیرمی کردند. آخرین باری که صحبت می کردند به دوستش گفته بود: دردنیا دارد خبرهایی می شود و ما خبرنداریم. و آنگاه ادامه داده بود: این رادیوها همه حرف را نمی زنند، آخرحرفها را درگوشی می زنند.

همسایه سکوت کرده بود. آقای آسیب خواه یقه اش را محکم گرفت و گفت: آقای بهاری بچه هام چی شده اند؟

بهاری گفت: خدا بیامرزیشان همه از دست رفتند.

مردو نفرزدند زیرگریه. آقای آسیب خواه روی خاکها نشست و گفت: زندگی چقدربیرحم است. من می بایست زیرخاکها می رفتم.

صدای خنده بچه اش توی گوشش پیچید. می خواست صدایش کند که بیاید و بفلش کند اما گرد و غباردرهوا پخش بود و چشمانش را سوزاند.

آقای بهاری گفت: جنازه ها را نروردیم و گوشه ای پنهان کردیم تا طوفان نبردشان. میدانی که هنوز امنیت نیست. شاید.... (روی کلمه شاید کمی تکیه کرد مثل اینکه سرخورده باشد)

آسیب خواه گفت: مهم نیست شاید هم طوفان جمع مرکب بادهای پراکنده است. راستی اسم کرچه مان چی بود؟

آقای آسیب خواه و چند نفردوستانش درقبرستان شهرآخرین مراسم تشییع جنازه و به خاک سپاری همسر و فرزندان را انجام دادند. نماینده شهرداری بیانیه کوتاهی را با طمطراق قرائت کرد و دررثای قهرمانی های کشته شدگان طوفان با صدای بم و خروسکی اش مرثیه ای را خواند که آسیب خواه دردل خنده اش گرفت.

آفتاب نارنجی غروب درکناره و دربوم پیوستگی آسمان و زمین درلایه های ابرهای سرگردان پرتو افشانی می کرد. رنگهای زرد کدرکه روی زمین موج می زدند و نگاه کردنشان دلتنگی به آدم می داد به این سردرگمی آقای آسیب خواه بیشتردامن می زدند. طوفان خوابیده بود. نسیم کم رمقی می وزید. اعلامیه های میتینگ انتخاباتی کاندیداهای انجمن شهردر قبرستان پراکنده شده بودند. خدمه گورستان سطل آبی را به دست گرفته روی قبرها آب می پاشید. آسیب خواه گفت: طوفان آمد که مرا دراین دنیا تنها بگذارد. چه چیزی داشت؟ حالا باید توی این مخروطه زندگی کنم، آنهم تنها.

بهاری گفت: هرچی تقدیراست باید به فال نیک گرفت. ما کمکت می کنیم که بسازیش.

چند ماشین پارک شده درحاشیه قبرستان به سرو صدا افتادند و جمعیت اندکی را درقبرستان شهرداری گذاشتند. آسیب خواه به بهاری گفت: دوست دارم قدم زنان بروم.

آقای بهاری بقیه را با ماشین ها روانه کرد و همراه دوستش راه افتاد. از لایله قبرها که بوته های اسفند و علفهای وحشی با گلهای زرد کوتاه رویشان را پوشانده بودند، گذشته وارد جاده خاکی باریکی شدند که همیشه روزگارمحل رفت و آمد اجنه بود. این را آقای آسیب خواه و دوستش می دانستند اما به زبان نیاوردند. تنها بازتاب ترس خورده چهره شان را می شد درکلمات ادا شده

و طرز حرکاتشان فهمید.

آقای آسیب خواه گفت: میدانی زندگی مثل باران بهاری است. گاهی اوقات نفع می رساند و بیشترمواقع هم ضرر. گندمها را زنگ می زند و خسارت به جا می گذارد. اما عمق ندارد. به چیزی هم پایبند نیست. یکباره می بینی همه چیز روی سرت خراب شد.

آقای بهاری گفت: آدم باید طاقت داشته باشد.

آقای آسیب خواه گفت: طاقت یعنی چه؟ زندگی یعنی بی طاقتی. زندگی فقط رفتن است. از هیچ آمدن به هیچ رفتن. بیشترما این معنی را فراموش می کنیم.

آقای بهاری گفت: سخت است. از آن طرف طوفان آمد. ماشین را دزدیدند. خانواده ات همه از دست رفت. و خانه هم که خراب شد.

آقای آسیب خواه گفت: ماشین را نبردند، کم شد. رفته!! اما نمی دانم کجا. طوفان هم که مال همه بود. پره هاش به همه گیرکرد. اما عجیب است که نفهمیدم منشاء طوفان از کجا بود. بی بی سی هم که چیزی نگفت. اطلاعیه نوات هم خیلی آبکی بود: کارشناسان ما موضوع را تحت بررسی دارند و آرامش برقراراست. همین! مطلقاً ذره ای نروغ نگفته. (وقتی کلمه مطلقاً را بیان می کرد دچار تردید شد که این کلمه را درست بکاربرده یا نه).

میدانی چند روز بعد هم فراموش می شود. اما اگریدانم آن لاصی که قبل از طوفان درست راس ساعت ۸ صبح درحاشیه خیابان دیده بودم و یک گل قرمز رنگ بزرگ در وسطش لوخته شده بود و عطرش اطراف را پرکرده بود، چی شده، خوب بود. لافافون با چه شوقی روی گل کارمی کرد. آدم لذت می برد. دوستش گفت: فکرمی کنی ماشین کجاست؟

او گفت: ماشین با طوفان رفته. طوفان از دل یک آدم بیرون آمده بود. همیشه طوفانها اینطوری به وجود می آیند. وقتی احساس کنی دنیا به طرفی می رود که اصلاً باور نمی کنی، وقتی شب می خوابی و صبح می بینی همه آرزوها و ذهنیت ها وارونه شده، وقتی می بینی آشوبی بزرگ به پا می شود و دنیایم افتد دست یک نفر مطلق. به نظرت دنیا آنوقت چه جور می آید؟ زندگی چه معنایی پیدا می کند؟ من اهل کتاب خواندن نیستم. تنها سرگرمی ام حل کردن جدول روزنامه و خواندن گزارش های اداره ام است و گوش دادن به رادیو. جوان که بومم بوم بوم می داد اما زود کنارکشیدیم. میدانی فکرکردن زیاد خوب نیست. آدم را دیوانه می کند. اما حالا تو فکرم که به خبرهایی دارد می شود که ما خبرنداریم. من که کسی را ندارم اما وای به حال آنهاست که کسی را دارند.

آقای بهاری گفت: چه فکراهی می کنی! من به ماشین تو و خانواده ات فکرمی کنم تو به دنیا می اندیشی. راستش فکرمی کنم طوفان از دل یک نفر بیرون آمده باشد. با عقل بیشترجورمی آید که جمع مرکب بادهای سرگردان باشد.

آقای آسیب خواه گفت: دنیا به یک چرخش دایره ای افتاده، من، طوفان، ماشین، آن لصاب قشنگ و آنمهایی که توی قبرستان ناله می کردند و همین پرچین های باغی که می بینی همه و همه شیب هستند، اصلشان درجاهای دیگر است. همه این چیزها وهم و میایوست. تقدیر را قبول دارم. شاید قرارشده که من با یک چیزی از بین بروم اما از این طوفان جان سالم بدربردم. فکرمی کنم با چیزی یا کسی که به من مربوط است. اما نمی دانم چی هست.

تزدیک شهرورسیده بودند. آقای بهاری دست او را گرفت که به آن طرف خیابان ببرد. مواظب بود که با ماشین ها برخورد نکنند. آقای آسیب خواه هنوز فلسفه بافی می کرد و برای دوستش حرف می زد. و حالا ترس از اجنه های نادیده محسو شده بود. بی شک اجنه ها او را راحت گذاشته بودند. یکباره ماشین به طرفشان آمد. آسیب خواه ماشین خودش را شناخت. خشکش زد.

ایستاد. آقای بهاری جلوتررفت. ماشین سرعت داشت و او را زیرگرفت. چنان زیرماشین له شد که حتی چیخ نکشید. شاید درآخرین لحظات از ترس سنگ کوب کرده بود. خون روی آسفالت بود. آقای آسیب خواه زیرماشین را نگاه کرد. سروستش مثل کتاب صاف و پهن شده بود. بلند شد و به طرف ماشین رفت که هیچکس درآن نبود. هیچ عابری شتابان نمی گریخت. اصلاً هیچکس دیده نمی شد. سایه های پهن شده و مات غروب چشم را می آزد و بینایی را از کارمی انداخت. اما بهاری زیرماشین با خونی گرم که روی آسفالت می بود افتاده بود. به ماشین نگاه کرد، گرد و غبار طوفان را با خود داشت. پشت ماشین نشست و حرکتش داد. مثل اینکه از روی مانعی رد شود، از روی جنازه رد شد و درکنارخیابان ایستاد تا برگردد و آقای بهاری را بفل کند. از ماشین پیاده نشده بود که فکرکرد: چرا باید او بمیرد؟ شاید تقدیردراین سرزمین گرمسیری چنین می خواهد.

درماشین را که باز می کرد، پلیس قد بلندی گفت: گواهینامه و کارت ماشین.

آقای آسیب خواه زیانش قفل شده بود و خیره آفتاب فرو غلطیده درمغرب را از کناره شانه پلیس می نگریست

چند بار مرده ای! آن شب که از مرز رد شدی کدام تصویر ابدی پشت در ماند؟ مثل همان تصویر که هر شب از مرز رد می شود. به اتاق تو می آید و غم در به دری را با هم قسمت می کنید. مثل حضور پر برکت مردم در جشن. مثل همبستگی همه کارگران. مثل انقلاب که در فضا حس می شود. مثل آدمی که تسلیم نمی شود. مثل لحظه ای که تو دیگر تنها نیستی. نشسته است در قاب چوبی یک تصویر در غرفه کاتولونیا. کمی نورتر از غرفه «دوستداران کمون» به تو نگاه می کند. غافلگیر می شوی. نگاه می کنی به این چشم های مهربان که مثل جوانی جهان می خندد. یادت هست وقتی که موهای بلندت را می بافتی درآیینه به صخره های بلند بولیوی فکر می کردی؟ نگاه می کنی. هنوز موهایت را می بافی. نگاه می کنی. با همان چشم های مهربان که مثل جوانی تو بود. مثل جوانی جهان می خندد. نگاه می کنی. نگاه می کنی به جماعت فشرده و مصمم که آمده اند. که هستند. که بوده اند. که زنده اند و نگاه می کنی. واژه انقلاب به همه زبان های دنیا، Revolution با R بزرگ قرمز و به ارکستری که با سازهای همه مردم جهان و با حنجره همه آدم های دنیا رنج و امید مریمان را تصویر می کند. تصویرها در تصویرها تکرار می شوند. ملودی موسیقی با رنگ ها درهم می آمیزد و تو فراموش می کنی تنهایی اتاق سرد آوارگی را. امید که می آید اتاق گرم می شود. زنی درکنار غرفه السالوآور می گرید. جوانی کنار غرفه بولیوی پا سست می کند. مردم از غرفه کوبا خرید می کنند. کودکی عرب کنار غرفه فلسطین آب نبات می فروشد. و جوان گُردی در غرفه حزب دموکرات کردستان ایران خاطره کشتار عام مردم خود را می گرید. در غرفه های حزب کمونیست فرانسه مدال «گوارا» می فروشد و در سینه انترناسیونال همه مردم دنیا به امید خود دوباره نگاه می کنند. دیگر تنها نیستی. امشب اتاق کوچک تنهایی تو با عشق پر می شود. امشب خاطره از آن سوی مرز می آید. امشب تو با خاطره کپی می زنی. خیال از دیوار می گریزد. خیال از پنجره به خیابان می آید. خیال از پنجره امید تو به جهان راه می یابد. مردی که از شنا و قایق سواری منتفر بود با فیدل از فلوریدا به سواحل کوبا می آید. مردی که از وزارت نفرت داشت، کوبا را ترک می کند. در بولیوی به خاک می افتد. مردی که در بولیوی به خاک افتاده بود در جشن اومانیته به تو نگاه می کند. امشب تصویر کامل می شود. تو هنوز کیسوان بلندت را باز نکرده ای. وقتی برگشتی دوباره موهایت را شانه خواهی کرد. آوارگی و غربت و تنهایی در عشق غرق می شود. «چه» منها بلد نبود. تو ضرب می شوی. جهان در بی نهایت ضرب می شود. تو از اتاق کوچک آوارگی ات به جهان نقب می زنی و از حاشیه جهان به متن می رسی.

فاطمه صفا

« چه »

با کمونارها پیاله می زند

در حاشیه ی جشن اومانیته

در کاتولونیا باران می آید. در عکس باران نیست. باران بهاری زاید عکس بهاری است. کارگران بهار را پوست دارند. پرنده ها می دانند که بهار شعار نیست. رنگ باخته ها پرواز را فراموش کرده اند. رنگ باخته ها زیرآوردیوار مرده اند. رنگ باخته ها بهار را باور ندارند. رنگ باخته ها به گل های کاغذی دل می بندند. پرنده ها بهار را به خانه می برند. خاطره زنده می شود. تو هر روز می توانی سوت کارخانه ها را برآسمان آرامش کاذب بورژواها به صدا درآوری. حالا تو نگاه می کنی. صدای پای کمونارها را می شنوی در غرفه «دوستداران کمون» یادت که هست؟ «چه» با کمونارها آشنا است. درغرفه آنها میهمان است. یادت هست؟

نگاه می کنی. تو بختی را به یاد می آوری که رو به روی آیینه موهایش را می بافد. چه کیسوان نرازی دریا پرپرشد. هنوز موهایت را می بافی. تصویر او تو را نگاه می کند. شاید تصویر او را در یکی از همان روزهای دردناک جا گذاشته بودی. در اوین، در روزها و سال های شکست و درد و حسرت و دریغ. در شب های همیشه زندان. در غربت غریب آوارگی. در صبحگاههای اعدام. در روزهای گریز. شاید تصویر او را فراموش کرده بودی. در زیرزمین همه شهرهای بیگانه جهان. در چهارراه هایی که تنهایی به مرگ غبطه می خورد. در روزهایی که خبرهای اعدام ها را می شنیدی. هر روز. خبرهای فرو ریختن ها، آوارها را. و می نشستی و خیره می شدی به نقطه یی در اتاقی کوچک و سرد خیره می شدی و خیره می شدی. شاید او را جا گذاشتی. در همان روزهایی که غربت خود را به دیوار کمون در پرلاشز می بردی و می گریستی.

در همان روزهایی که تنهایی خود را در کتاب ها پنهان می کردی. در همان روزهایی که آوار بود و درد غربت و غریب غم. در روزهای شک و در شب های دراز تردید. شاید او را جا گذاشته بودی که حالا آمده است و نگاه می کند و می خندد. اما نه. هنوز هم وقتی کیسوان خود را جلو آیینه می بافی به او فکرمی کنی. از همان روزهای مدرسه در تهران جلو آیینه به او فکر می کنی. «چه» با آیینه یکی می شود. تو همیشه پوست داشته ای که به آیینه نگاه کنی.

حالا صدای پای کمونارها می آید. از کارخانه ها می آیند. از دور. تو می دانی تو می دانی که «شب هیچگاه کامل نیست». همیشه در انتهای انبوه دریاچه ای باز می شود. «شهر پیل الوار» را بلند می خوانی. امشب با «چه» و پیل الوار به میهمانی کمون می روی.

نگاه می کنی. در کالسکه بچه ها. کالسکه هایی که آینه ها را به خیابان ها و به جهان می برند. نگاه می کنی. در کالسکه بچه ها. تمام قد در قاب چوبی. با همان چشم های ترشت و مهربان. با همان چشم ها که در بولیوی داشت. یادت که هست؟ با همان کلاه بره و ستاره پنج پری که رنگ قلب بزرگ او را داشت. قلبش به بزرگی امید جهان امینوار همان سالها بود. انفجار را در رنج آدمیان ضرب می کرد. بی نهایت بود. منها بلد نبود. حالا برعکس نشسته است. تصویر از خاطره به جهان آمده است. در کالسکه بچه ها. برعکس کارگری «چه» را به خانه می برد. خانه چراغان می شود. مرد کودکش را در آغوش گرفته است. می خندد. «چه» به جای کودک در کالسکه به جهان می خندد. تمام قد. در قاب چوبی یک تصویر. مردی که «چه» را به خانه می برد کالسکه را از همه خیابان های جهان عبور می دهد. در غرفه «کاتولونیا» در «جشن اومانیته». عکس در عکس نشسته است. تصویر در تصویر. مثل قدیم. مثل همان آرمان قدیمی. یادت که هست؟ مثل تصویر قدیمی فیدل در عکس جدید «چه». مثل تصویر آئین ترشپ شورای پتروگراد. مثل تصویر «عمو هو» در سال های ب ۵۲. یادت هست چقدر مهربان شعر می سرود؟ مثل تصویر مضموم حیدر عمر اوغلی در روزهای گرم تبریز. مثل تصویر اعتصابی کارگران در صبح مه آلود کارخانه ها. یادت هست چه صدای عظیمی داشت سکوتشان وقتی راه می رفتند؟ مثل دختری که می رقصید در جشن اومانیته. مثل پایکوبی السالوآوری ها در محوطه سینه انترناسیونال. مثل خندیدن آدمی وقتی که دوباره به پا می خیزد. ایستاده می میرد. به دنیا می آید. مثل کودکی که در عکس چه به جای او نشسته است. مثل قدیمی ترین نیاز آدمی. مثل یک ضرورت ابدی. در همین سال های در به دری

آیا اخلاق و سیاست آشتی ناپذیرند؟

آیا اخلاق و سیاست آشتی ناپذیرند؟ رابطه این دو را چگونه باید فهمید؟ در این باره هم ابهام‌ها پرسرچای خود باقیست و هم پرسش‌ها. بی تردید درباره رابطه اخلاق و سیاست کم سخن نگفته‌اند. اما آنچه تا کنون گفته شده، کم‌تر از زاویه خوش بینی تاریخی و بیشتر بر مبنای آن بوده که سیاست و اخلاق را مانع‌الجمع بشمارد. و این پر بیراه نیست. زیرا آنچه را تا کنون بشریت بعنوان «سیاست» تجربه کرده در وجه غالب خود خلاف آزادی و عدالت و لگد مال‌کننده منافع انبوه انسانها بوده است. مگر نه اینست که برای انسانی شدن همه جانبه سیاست در ایجاد تاریخی و جهانی هنوز راه درازی در پیش داریم و تنها درخشش‌های محدودی از جهان دموکراسی و احترام به حقوق انسانی - آنهم نه در وجه متکامل خود - در زندگی جایی برای خود یافته است؟ اما، با همه اینها نمی‌توان و نباید سیاست و اخلاق را آشتی ناپذیر و دفع‌کننده یکدیگر تلقی کرد.

سیاست و اخلاق پمناپه نو پدیده اجتماعی، هر دو موضوع کارشان انسان است و بنابراین ناگزیر بایستی مصالح انسانی در آنها جای شایسته خود را بیابد. به تعبیر دقیق‌تر، اخلاق و سیاست نیز چاره‌ای ندارند همراه با تکامل و انسانی تر شدن دیگر عرصه‌های زندگی اجتماعی هرچه بیشتر با یکدیگر همگام و هم‌نوا شوند. چنین ترکی، نقطه عزیمت ما برای پرداختن به موضوع است.

آنهایکه اخلاق و سیاست را آشتی ناپذیر می‌دانند در زمره کسانی هستند که معتقدند «سیاست پدیده مادرنادره». این اصطلاح برای اغلب ما آشناست. بویژه در جامعه استبداد زده ایران که سیاست‌های نامردمی و زورگویانه همواره بر زندگی مردم مسلط بوده، بسیار طبیعی جلوه می‌کند که مردم عادی چنین ترکی از سیاست داشته باشند. کسان دیگری هم هستند که سیاست را تنها در حصارهای تنگ تشکیلات مبتنی بر اندیشه‌های توتالیتر شناخته‌اند و در نتیجه در درون چنین روابطی بده بستان‌ها و برخوردهای غیر اخلاقی متعددی را دیده و یا خود موضوع آن قرار گرفته‌اند. بنابراین، چه بسا اینگونه افراد نیز سیاست را امری ناساز با اخلاق بشمارند و یا نسبت به امکان سازگاری آندو با بد بینی بنگرند. زیرا در محیط آنها غالباً از دموکراسی و روشهای دموکراتیک خبری نبوده و بسیاری اوقات هدف وسیله را توجیه می‌کرده است.

این شیوه نگرش به رابطه اخلاق و سیاست از آنجا که بریستر تجاری تلخ و بد فرجام شکل گرفته می‌تواند حامل بخشی از حقیقت باشد، اما تمامی آنرا در خود ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. چرا که از یکسو «سیاست» را در مسیر طولانی و پرفراز و نشیب تاریخی در نظر نمی‌گیرد، و از سوی دیگر همه «سیاست»‌ها را با یک چوب می‌راند و ماهیتشان را یکسان می‌شمارد. در حالیکه، سیاست از نوع اصیل و مردمی اش «هم پدر دارد و هم مادر» و جامعه بشری نمی‌تواند از چنین سیاستی یکسره خالی باشد.

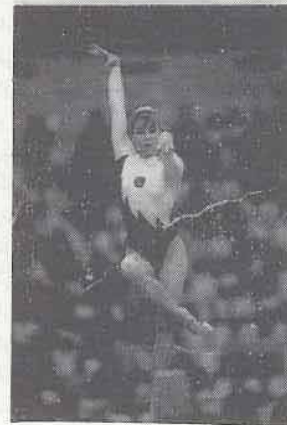
نخست باید این را بپذیریم که تضاد میان سیاست و اخلاق - دستکم تا این مرحله از تکامل جوامع بشری - تضادی واقعی است. این تضاد وجود داشته، وجود دارد و عمل می‌کند. حل این تضاد، نیازمند روندی طولانی است و هم اکنون بیشتر بصورت یک امر آرمانی و ایده آل شناخته می‌شود. بدین معنا که تا حل کامل آن و اخلاقی کردن

همه وجوه سیاست، بشریت بایستی تجارب فزون تری را از سرگذراند و آزادگی و آزادی پرستی را در همه شئون زندگی جاری سازد.

از طرف دیگر، این را هم باید قبول کنیم که هر سیاست و یا نگرش سیاسی، اخلاق ویژه خود را پدید می‌آورد. در سیاست مبتنی بر دموکراسی و اعتقاد به آزاد اندیشی و احترام به حقوق انسانها، اخلاقیات هرچه بیشتر سمت گیری و محتوای انسانی می‌یابد، و بالعکس در سیاست‌های ارتجاعی، واپس گرا و مستبدانه، اخلاقیات نیز در شمار قربانیان نرمیاید و آنچه امکان بروز نمی‌یابد همانا اخلاق و شیوه‌های اخلاقی اعمال سیاست است.

اگرچه سیاست و اخلاق در میان خود رابطه اساساً ناسازگار ندارند، اما هنوز این رابطه از انطباق و هم‌آهنگی و تعادل دور است و حرکت جامعه بشری، به ناگزیر، تحقق آنرا در دستور کار خود دارد. در این میان، تکامل جوامع و اندیشه‌های اجتماعی از عقب ماندگی به تمدن و پیشرفت، از استبداد و خود کامگی به دموکراسی، از نابرابری به عدالت جوئی و... محرک‌های اصلی آشتی روز افزون سیاست و اخلاق است. این محرک‌ها که در جوامع مختلف به درجات گوناگون میدان عمل یافته‌اند، با طبقه واسط بسیار مهمی بنام حقوق پیوند دارند و بخشی از کارایی خود را مدیون آن هستند. بعبارت دیگر، حقوقی شدن بنیانهای زندگی اجتماعی، جاری شدن قانون در مناسبات میان انسانها و احترام یافتن قانون - که از ارکان جامعه مدنی بشمار می‌رود - از جمله عوامل مهمی است که به حل روز افزون تضاد میان اخلاق و سیاست یاری می‌رساند.

موضوع را بیشتر می‌شکافیم. سیاست، دانشی است که مناسبات میان گروه‌های اجتماعی را بر مدار امر قدرت بررسی میکند. اخلاق نیز عبارت از مجموعه ارزش‌ها و قواعدیست که در جامعه جاری است اما فاقد ضمانت اجرائی است. یعنی شخص می‌تواند آنرا رعایت کند یا نکند؛ و در صورت عدم رعایت این قواعد، ممکنست مورد شتمات یا خشم قرار گیرد اما مجازاتی در انتظار او نیست. از همین رو، مجریان یک سیاست (در یک دولت، حزب سیاسی و یا نهاد دیگر اجتماعی) نیز می‌توانند معیارهای اخلاقی را مورد اعتنا و یا بی‌اعتنایی قرار دهند و بدین ترتیب سیاستی اخلاق گرا یا غیر اخلاقی ارائه دهند. در اینجا است که عامل حقوق وارد عمل میشود و بخشی از محدودیت‌های اجرائی اخلاق را جبران می‌کند. زیرا حقوق، بنا به تعریف، مجموعه قواعدی است که توسط جامعه ضمانت اجرائی یافته و در پشت این ضمانت، یک قدرت پذیرفته شده از سوی جامعه (بر نظام‌های دموکراتیک) و یا تمکین کم و بیش دولت به ضمانت یاد شده (در نظام‌های غیر دموکراتیک) نهفته است. بنابراین، هویت حقوقی دادن به نظامهای سیاسی و مستقر نمودن حکومت قانون در جامعه، خود بخود گامی است در جهت آشتی بیشتر اخلاق و سیاست. حال، این حکومت قانون هرچه بیشتر بر پایه‌های دموکراسی و رعایت حقوق انسانها استوار گردد، بهمان نسبت سیاست، بیشتر اخلاقی میشود و از شکاف میان آن دو کاسته می‌شود. به بیان دیگر: آزادی و اعتقاد راستین به استقرار آن و تأمین حقوق انسانهاست که به سیاست چهره اخلاقی می‌بخشد و از بیگانگی فاحش این نو پدیده درازهان می‌کاهد. همان چیزی که آنرا ایده آل بشری خواندیم و همه وجدانهای بیدار و انساندوست جهان در راه تحقق آن تلاش می‌ورزند.



راه به کجا خواهیم برد؟!

شکوه به یاد ماندنی رقابت ورزشکاران ۱۷۱ کشور، در ۲۱ رشت ورزشی روز به پایان رسید.

در کنار این شکوه به یاد ماندنی اما جهان شاهد تلاش های آمریکا، شرکت های بزرگ تبلیغاتی، مسئولین فدراسیونهای جهانی، اعضاء کمیته المپیک و در رأس آن «سامارانش» بود که کوشیدند تا با راه دادن «حرفه ای ها» به المپیک، آنان را چون گرگهای گرسنه، به جان آماتورها بیاندازند.

بعد از تیس، بسکتبالستهای حرفه ای - به بهانه جاذبه بیشتر - به بازیها راه یافتند؛ چرا که در این رشته آمریکا حرف آخر را می زند. در فوتبال نیز، ورود بازیکنان حرفه ای زیر ۲۲ سال آزاد اعلام شد. شاید در آینده ای نه چندان دور، شاهد هجوم آشکار حرفه ای ها در رشته های دیگر چون ژیمناستیک، دو میدانی، و ... غیره باشیم.

● پیک پیروسی کوتاه

مسابقات المپیک تابستانی بارسلون، پس از دو هفته رقابت فشرده به پایان رسید. ورزشکاران کشورهای شرکت کننده، به خانه های خود بازگشتند تا برای المپیک بعدی در «آتلانتای» آمریکا، تدارک ببینند. آنچه که در این بازیها حیرت همگان را برانگیخت، حضور پر قدرت کوبا، چین و

دو کره بود. آنان سهم مدال «بزرگان» را کاهش دادند و بویژه کوبا با جمعیتی بسیار کمتر از آمریکا و در محاصره اقتصادی و سیاسی چنان سهم مهمی از مدال ها را نصیب خود کرد که جهانیان جز تحسین چاره ای نداشتند هر چند که در بخش تلویزیونی مراسم رسمی المپیک بارسلون CNA چهره کاسترو را مبهم و مخوش نشان داد و کارگردانان CNA هر چه در توان داشتند در کار کردند تا حضور کاسترو و تیم کوبا را کم رنگ جلوه دهند. ورزشکاران شوروی سابق - به رغم مشکلات - فاتحان بزرگ المپیک بارسلون بودند. ورزشکاران شوروی سابق که با نام C. E. I. بدون پرچم و سرود ملی در این آوردگاه شرکت کرده بودند، آمریکا را با اختلاف زیادی پشت سر نهادند.

کوبا، پس از پاکوت بازیهای المپیک در ۱۹۸۴ و ۱۹۸۸، این بار با تمام توان به مسابقات بارسلون آمد. پیروزی های باور نکردنی کوبا ثابت کرد که بالاتر قرار گرفتن آنها از آمریکا در بازی های «پان امریکن» سال قبل، تصادفی نبود.

ورزشکاران کوبا در مسابقات بوکس بارسلون، با به دست آوردن ۷ مدال طلا و ۲ نقره، در مجموع ۱۲ وزن بوکس، سلطان بدون رقیب ریگ بودند؛ هرچند که کار درخشان آنان در دو میدانی، والیبال، وزنه برداری، بیس بال، شمشیربازی و کشتی، نام کوبا را به عنوان پدیده بازیهای بارسلون به ثبت رساند.

اما با کمال تأسف شاهد سرفرت ورزش کشورمان در تمام زمینه ها هستیم. سیاست غلط و عقب مانده، اسلامی کردن ورزش، دور کردن و بهره نگریدن از افراد متخصص و تحصیل کرده - با برچسب «ضد انقلاب» - و محروم کردن نیمی از جمعیت کشور - زنان - از محیط های ورزشی، و ... در جهان پیشرفته ای امروز، بزرگترین لطمه را به جامعه ای ورزشی کشورمان وارد کرده است.

با مراجعه به جدول آماری یکی دو کشور - بعنوان نمونه - و مقایسه با امکانات مادی و معنوی کشور ما درمی یابیم که ما «در کجای این جهان ایستاده ایم».

کشور کوبا در مسابقات بارسلون در میان بزرگان و مدعیان اصلی رقابتها، مقام پنجم را کسب می کند. این کشور با جمعیتی حدود ۱۰ میلیون نفر، ۱۴ مدال طلا و ارزشمند را تصاحب می کند، تا در مجموع با ۲۱ مدال به کشورش باز گردد.

از نظر جمعیت و امکانات مالی و معنوی ما از کوبا چه کم داریم؟ روشن است که امکانات انسانی و مالی ما بسیار فراتر از کوبا است. پس چرا ما چنین بی مایه به میدان ها آمده ایم؟

هنوز چون گذشته، دنبال کسب مدال و افتخار در کشتی هستیم و کارمان در رشته های دیگر ورزشی، علمی و اصولی نیست. اما کوبایی ها، با پرداختن به کلیه رشته ها و امکانی کردن آن در بین زنان و مردان جامعه، و حرکت اصولی و پایه ای، با برنامه ریزی های علمی، قدرت و توان خود را در عرصه جهانی به نمایش می گذارند.

برای نمونه، در المپیک ۱۹۸۸ سنول، آلمان شرقی سابق، با کسب ۲۷ مدال طلا، و در مجموع با ۱۰۰ مدال، مقام دومی بازیهای سنول را از آن خود کرد. و آمریکا را با تمام هیاهوی تبلیغاتی اش، پشت سر گذاشت.

آلمان شرقی، قبل از اتحاد دو آلمان، حدود ۱۷ میلیون نفر جمعیت داشت. آنها با گسترش ورزش در همه زمینه ها، در مسابقات المپیک زمستانی، ۱۹۸۸ نیز، فاتح بی رقیب شدند.

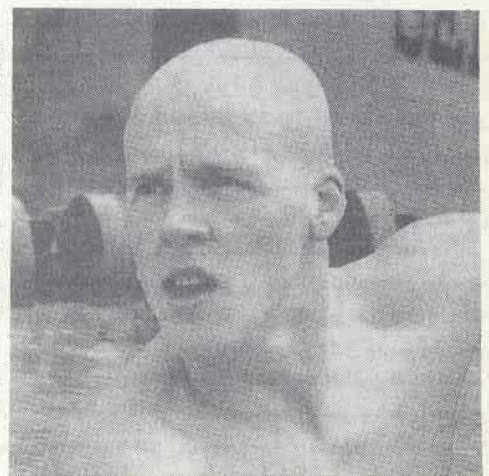
براستی در دنیای پر شتاب علم و تکنولوژی، ورزش ما، با اندیشه و سیاستی که بر آن حاکم است، ره به کجا خواهد برد!؟

پدیده ای دیگر روس ها «الکساندر پوپف»، در استخر مسابقات شنای المپیک بارسلون با ارائه نمایش هایی زیبا و دلپذیر به اثبات رساند که روس ها در انتخابشان صحیح عمل کرده اند.

«پوپف» موفق شد از آبهای بارسلون ۲ مدال طلای ارزشمند کسب کند. طلاهای او در رقابت های شنای ۵۰ و ۱۰۰ متر کمرال سینه حاصل شد، یعنی همان جایی که شناگر مشهور آمریکایی «مت بیوندی» حضور داشت. وقتی که «پوپف» قبل از انجام مسابقات گفته بود، «من برای مغلوب کردن بیوندی آمده ام» همه به او خندیدند! اما پدیده جدید روس ها اثبات کرد که گرافه گویی نکرده است...

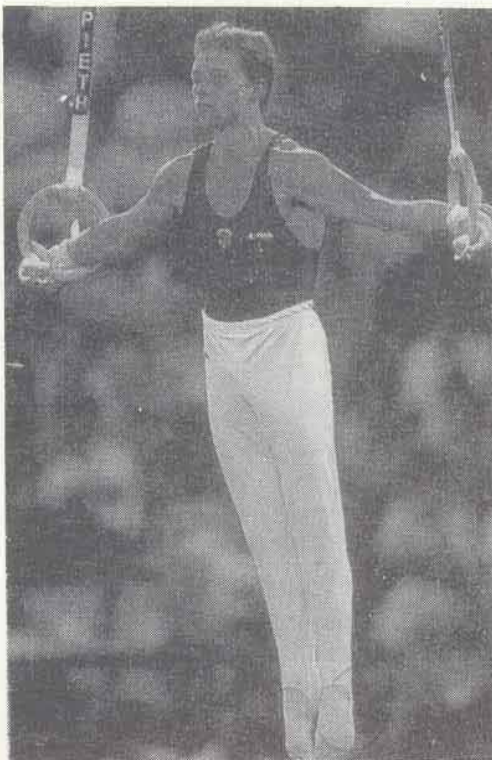
ستاره ی بازیهای المپیک

● ویتالی شریو، قهرمان بیست ساله تیم متحد شوروی سابق، با بدست آوردن ۶ مدال طلای المپیک، در رقابت های ژیمناستیک، عنوان ستاره بازیهای المپیک بارسلون را به خود اختصاص داد. وی با شش مدال طلایش اگر به تنهایی بعنوان یک کشور مستقل در بارسلون حاضر می شد، در رده بندی مدال ها بالاتر از ۱۶۰ کشور جهان قرار می گرفت!



شگفتی روسها در شنا

«ویکتوری سانووی» از پدیده های کل مسابقات المپیک ۱۹۹۲ بود. این شناگر جوان روس در شرایطی گام به این رقابتها نهاد که جهان شنا چندان روی او حساب نمی کرد. اما سانووی برخلاف انتظار کارشناسان، بزرگان شنای ۲۰۰ و ۴۰۰ متر کمرال را ناکام نمود و دو طلا در این مواد و یک طلا در رشته امدادی برد.



از جهان پهلوان بیاموزیم

بر گرفته از نشریات داخل

قهرمانی با مدالهای طلای حبیبی و تختی و نقره های یاقوتی و خجسته پور به ما می رسید. و یا حتی در المپیک مکزیک که ما آخرین مدال طلای کشتی خود در المپیک ها را بدست آوردیم، تیم ما براساس امتیازی به مقام ششم رسید ولی در جمع مدال داران در جای چهارم می ایستاد.

ببینید ما اینبار از نظر قرعه بد نیاوردیم، هیچ داوری بر علیه ما سوت نزد دست اندرکاران فیلا هم برای ما شمشیرها را از رو نیسته بودند. ما اینبار خود به شانس که به سراغمان آمده بود، جواب منفی دادیم، چرا...؟

برای اینکه در تیم ما واژه ای به نام شجاعت، رشادت و از خود گذشتگی کمتر به چشم می آمد، کشتی گیر امروز ما - لا اقل خیلی از آنها - به کاسبی مبدل شده اند که سعی دارد جنس خود را دولا پهن بفرشد. ما را ببخشید که از چنین کلماتی استفاده می کنیم ولی این حقایق دردناکی است که باید گفته شود. کشتی گیری که به عشق آپارتمان اکباتان، بیل مکانیکی وزارت کشاورزی، ویلا فلان شهرشمال، پولهای کلان، سکه های رنگارنگ، دریافت موافقت اصولی و ... کشتی می گیرد، یک کاسب است نه یک هنرمند کشتی گیر که باید هنر خود را در صحنه عمل پیاده کند. او کاسبی است که به عشق منافع شخصی مبارزه می کند. او نمی فهمد که قلب ملتی پس از شکست او جریحه دار می شود و او نمی تواند درک کند که هر پیروزی او موجی از شادی برای ملتی به ارمغان می آورد. او به یک چیز می اندیشد. پول بیشتر، آپارتمان، ویلا، سکه، موافقت اصولی و ...

اشتباه نکنید، نمی گوئیم به ورزشکاران و بویژه به کشتی گیران خدمت نکنید، نمی گوئیم رفاه زندگی آنها را تأمین نکنید و حتی جرات نمی کنیم بگوئیم، آینده آنها را از نظر نور بدارید، اما به کشتی گیری دل ببندید که به خاطرشادی مردم کشتی می گیرد، به کشتی گیری اهمیت بدهید که نفع خود را مانع نفع اجتماعی بدانند و به کشتی گیری خدمت کنید که در درجه اول برای نفس ورزش مبارزه می کند.

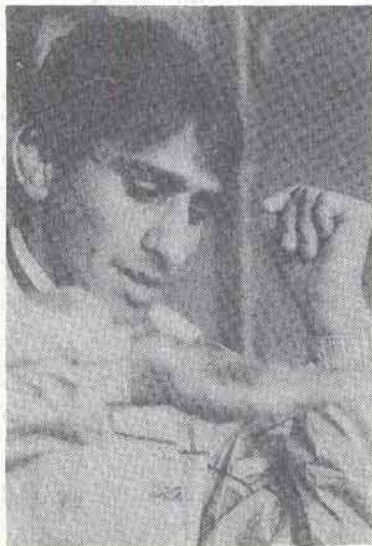
اگر نام تختی جاودانه باقی مانده است فقط به خاطر این است که او برای مردم و برای شادی و غرور این مردم کشتی می گرفت.

اگر صنعتکاران حاضر می شود، مینای دندان و مهره های گردن را در برابر کلاه «سیناویسکی» روسی از دست بدهد ولی در نهایت پیروزی را به چنگ بیآورد، به خاطر پول و آپارتمان نبوده است، او می جنگید تا از شرف ایرانی بودن دفاع کند.

ما قبول داریم که امکانات کشتی ما با دیگر کشورها قابل برابری نیست می پذیریم که ورزشکاران دیگر کشورها در رفاه بیشتری بسر می برند و اعتراف می کنیم که علم ورزشی ما هنوز آنقدر پیشرفت نکرده است که بتوان آنرا با دیگران مقایسه کرد.

اما نمی توان منکر غیرت، تعصب، شجاعت، رشادت و عرق ملی شد... این همین غیرت است که کشتی گیری مثل رسول خادم را تحویل جامعه کشتی می دهد، همین تعصب است که دلاور شایسته ای چون امیر خادم را عرضه می دارد و همین عرق ملی و تعصب از پیراهن ملی است که «لی هاک سون» نامی را از کره شمالی ستاره مسابقات می سازد و از «کیم ایله» و «هاریک جانگ سون» نامدارانی می آفریند که هزاران تماشاگر را به اهجاب وای می دارد.

لازم نیست چراغ برداریم و در تاریکی ها بدنیاال کشتی گیران شجاع و شیردل بگردیم، خوشبختانه ما از نظر پشتوانه کشتی آنقدر قوی هستیم که تنها چشمانی هوشیار و بینا و نظرهائی بدون غرض می تواند آنها را کشف کند. هدف اول همه دست اندرکاران کشتی باید این باشد که چنین مردانی را برای تیم ملی انتخاب کنند.



عسگری محمدیان :

مدال نقره

نمی خواهیم دشمن شاد کن باشیم و اعتبار دوباره بدست آمده کشتی خود را انکار کنیم، اما باید ببینیم که توان کشتی ما بیش از کسب یک مدال نقره و ۲ مدال برنز بود. مدالهایی که در نوع خود از اهمیت و اعتبار ویژه ای برخوردارند و سالها بود که راه به تیم ما نمی یافتند. فراموش نکنیم در المپیک مونیخ ما با نامداران بزرگی چون موحد، سید عباسی، برزگر، جوادی، خرد و... نصیبی به جز یک مدال برنز جوادی نبردیم و باز به یاد داشته باشیم ما در المپیک سال ۱۹۷۶ مونترال با سرشناسانی چون فرح وحی، برزگر، خرد، سلیمانی، سوخته سرائی و... به بیش از یک مدال نقره برزگر دست نیافتیم و ایضاً پس از دو دوره غیبت در المپیک های مسکو و لس آنجلس، وقتی پا به آوردگاه سنول گذاشتیم، تنها مدال خود را بر سینه عسگری محمدیان دیدیم.



امیر و رسول خادم : مدال برنز

جهان، کشتی ما را با اصالت می داند، همه دست اندرکاران کشتی جهان با احترام از ما یاد می کنند، کسی نمی تواند خاطره دلاوری های تختی، موحد، سیف پور، مهدی زاده، یاقوتی، خجسته پور، سروری، گیوه چی، جوادی، برزگر و ... را فراموش کند، همه تکنیک ما را سرآمد همگان می دانند. همه بر شجاعت مردان ما واقفند، اما امروز و پس از المپیک بارسلون ما کمتر می توانیم راجع به «هنر» خود سرفرازی کنیم. امروز و پس از پایان همین مسابقات ما نمی توانیم ادعا کنیم که شجاعانی به معنای واقعی کلمه را به میدان فرستاده ایم و امروز حتی نمی توانیم بگوئیم که تکنیکی ترین کشتی گیران جهان را دارا هستیم. کشتی ما در بارسلون اگر تمام و کمال نتوانست توفیقی داشته باشد، به همین دلایل بود. دریک کلام واژه ای به نام شجاعت در تیم ما کمتر به چشم می خورد و در کلامی دیگر، تکنیکی که حریفان را مسحور کند، دیده نمی شد و این در حالی بود که اگر ما از این قرعه مساعد بهره می گرفتیم و اگر می توانستیم این ویژگی های خاص خود را بکار گیریم، قطعاً خورشید المپیک ملیورن، دوباره در المپیک بارسلون برای ما طلوع می کرد.

حقیقت قضیه این است که در مسابقات المپیک برخلاف مسابقات جهانی و دیگر تورنمنت ها مقام تیمی نه برحسب مدال و نه برحسب امتیاز شماری محاسبه نمی شود. یعنی جام قهرمانی درکار نیست که به تیم قهرمان داده شود. تیم شوروی که ۴ مدال طلا می گیرد، عنوانی به نام قهرمانی ندارد و مقام تیم ما که از نظر امتیازی سوم می شود، در هیچ کجای دنیا ثبت نمی شود. ولی ما، برای خوبمان از همان زمانی که پای به میدانهای المپیک گذاشته ایم، نتایج را به دلخواه تفسیر کرده ایم. بهمین خاطر است که ما خود را در المپیک ۱۹۵۶ ملیورن در رده سوم می بینیم در حالی که اگر خواسته باشیم براساس مرغوبیت مدال عنوان تیم خود را حساب کنیم،

معرفی کتاب



و
نشریات

جامعه شناسی در ایران

«جامعه شناسی در ایران» کتابی ست پژوهشی به زبان انگلیسی که در ۱۴۰ صفحه در آمریکا منتشر شده است. این کتاب - حاصل پژوهشهای علی اکبر مهدی و عبدالملی لحظه ای زاده - شامل هفت فصل است به این ترتیب: جامعه شناسی به عنوان یک اصل: پژوهش جامعه شناختی؛ کتاب های علوم اجتماعی، نشریات، کنفرانس ها؛ گرایشهای جامعه شناسی در ایران قبل از انقلاب؛ انقلاب اسلامی و بومی کردن indigenization جامعه شناسی؛ جامعه شناسی اسلامی؛ آینده ی جامعه شناسی. فهرست اعلام، کتابنامه، و نامنامه، پایانبخش «جامعه شناسی در ایران» اند.

Jahan Book co
5516 west bard Ave.
Bethesda, MD 20816,
U. S. A

حرکت با شماسه ، مرکوشیوا

سه نمایشنامه از رضا قاسمی در ۱۳۰ صفحه توسط انتشارات خاوران در پاریس منتشر شد. «حرکت با شماسه، مرکوشیوا»، «نامه هایی بدون تاریخ از من به خانواده ام و بالعکس»، «کسوف»، نام های این سه نمایشنامه اند.

«حرکت با شماسه ...» در ژوئن ۱۹۹۱ در پاریس نگاشته شده؛ «نامه هایی بدون تاریخ ...» در ۱۳۵۱ در تهران، و در زمستان ۱۳۵۴ با همکاری «گروه بازیگران شهر» در کارگاه نمایش اجرا شده است؛ و «کسوف» در تابستان ۱۳۴۷ در بندر ماهشهر نوشته شده و در زمستان ۱۳۴۹ بکارگردانی نویسنده در دانشکده هنرهای زیبای تهران به اجرا درآمده است.

KHAVARAN
106 Rue de la Jarry
94300 Vincenne France

با خه نه ما نه (قلمستان)

ترجمه ی کردی نمایشنامه ی قلمستان نوشته ی حسین نولت آبادی منتشر شد. این نمایشنامه را طیفور بطحایی ترجمه کرده و در بن (آلمان) به چاپ رسیده است.

YRWK
Max Str. 50 - 52, 5300 Bonn 1
GERMANY

مهیپاره

مجموعه ی بیست داستان عشقی هندو، به ترجمه ی نویسنده ی نامدار ایران - صادق چوپک - در ۱۱۲ صفحه توسط انتشارات نیلوفر در تهران منتشر شد. این داستان ها که از متون کهن سانسکریت گرد آمده اند ، پیشتر توسط ف. و. بین، به انگلیسی ترجمه شده بود و چوپک آنها را از متن انگلیسی به فارسی آراسته و زیبایی باز گردانده است. به نوشته ی چوپک در مقدمه ی کتاب، متن انگلیسی مهیپاره را در سال ۱۳۲۰ شمسی زنده یاد استاد مسعود فرزند به صادق چوپک داده و گفته بود: «این کتاب به زیبایی غزلی است از حافظ و من خود می خواستم آن را ترجمه کنم که نرسیدم. تو آن را ترجمه کن». پنجاه سال بعد، در کالیفرنیا، صادق چوپک ترجمه ی این کتاب را به پایان رسانده، نرحالی که بینایی خود را از دست داده است.

تکنولوژی ژن

«تکنولوژی ژن ، سلاح جدید اجتماعی (بربریت علمی)» ترجمه و تألیف بهرام، یک بررسی علمی ست از بیو تکنولوژی جدید و مسائلی که به تکنولوژی ژن و «بازسازی» مربوط می شود. در نخستین فصل کتاب می خوانیم: «ورود تکنولوژی ژن و باز سازی در عرصه های گوناگون خصوصاً در انسانپزشکی، شکل جدیدی از ستم و سرکوب زنان و یا تشدید اشکال قبلی آن را به دنبال دارد، لاجرم مبارزه با آن نیز جبهه جدیدی را فرار و قرار می دهد». این کتاب، بررسی ستم و سرکوب ذکر شده و اشاراتی در پاسخ به آنهاست. «تکنولوژی ژن» را انتشارات نوید در آلمان منتشر کرده است.

قفل

مجموعه ی شش فیلمنامه ی کوتاه از رضا علامه زاده توسط نشر برداشت ۷ در هلند منتشر شد. این کتاب که نام نخستین فیلمنامه را بر خود دارد، در ۱۰۰ صفحه انتشار یافته و حاوی پنج فیلمنامه ی دیگر است با عناوین: چند جمله ساده؛ رؤیا، واقعیت، کابوس، یک نامه کوتاه، کلک، هشتمین شهر عشق. علامه زاده در مقدمه ی کوتاه کتاب نوشته است: به جز «هشتمین شهر عشق» که یکبار در هفته نامه رایگان (آس آنجلس) و یکبار نیز در نشریه پرستو (هلند) چاپ شده است، هیچیک از فیلمنامه های این کتاب به قصد انتشار نوشته نشده اند... چون هدف نخستین، ساخته شدنشان در خارج از کشور بوده است؛ هر چند تا کنون تنها «چند جمله ساده» امکان فیلم شدن یافته است.

نشر برداشت ۷
P. O. BOX 9862
3506 GW UTRECHT
HOLLAND

مهرگان

نومین شماره ی «مهرگان» ، نشریه فرهنگی - سیاسی جامعه ی معلمان ایران در آمریکا منتشر شد. این شماره ی «مهرگان ...» که در ۱۹۷ صفحه انتشار یافته ، حاوی مطالبی ست از عبدالکریم لاهیجی، احمد کریمی حکاک، سپهر نبیج، همایون کاتوزیان، نادر نادرپور، اسماعیل خوئی، ماروین زوئیس، گری سیک، و ...

Iran Teachers Association
P. O. Box 6257
Washington, D.C. 20015 - 0257
U. S. A

قلمک

شماره ی جدید گاهنامه ی ادبی قلمک به همت یدالله رویانی منتشر شد. در این شماره آثاری از رضا براهنی، پرویز اسلامپور، هرمز علیپور، یدالله رویانی، کیکیوس کامیابی، حسین شرینگ، جلال سرفراز، رضا مقصدی، داریوش کارگر و ... ملاحظه می کنید.

برادرم جادوگر بود

«برادرم جادوگر بود» نوشته ی اکبر سروزازی در ۱۵۸ صفحه در سوئد منتشر شد. این کتاب، پرداخت ویژه ای ست از نفرت نسبت به ابتذال و بی عدالتی حاکم برجامه ی ایران؛ که طرح داستانی به خود گرفته است. بریده ای از فصل چهارم «برادرم جادوگر بود»، که بر پشت جلد کتاب کلیشه شده، گویای این نفرت و پرداخت ویژه ی سروزازی ست: «دکتر من یکی از شریف ترین دکترهای دانمارک است و در کامپیوترش ثبت کرده است که در تاریخ گوز گوز گوز، آن نیمکت رو به روی «پری دریایی» زندان اوین من بوده است، ولی با این همه وقتی گفتم درست در همان تاریخ و در همان جا، روی نیمکت، آغلام زیگزالووز را، در مقابل چشم های یک عکاس و یک عساکش چاکش، با همین دندان های خودم تکه تکه کردم و تکه های آغشته به خورش را که بوی گُ می داد، به طرف همان سرزمین چاکش پرور تف کردم، زیبا ترین اصطلاح را به ادبیات سرزمین من اضافه کرد: این وهم غربت است!

ARASH Tryck and Föelag
Bredbyplan 23, nb
16371 Spanga
SWEDEN

پویش

دهمین شماره ی نشریه ی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی پویش در سوئد منتشر شد. از جمله مطالب این شماره ی پویش: «اعتراضات عمومی، سردر گمی سران جمهوری اسلامی و بی شکلی نظام»، «اپوزیسیون ایران، ناتوان در الگو سازی»، «کشمکش بر سر قره باغ علیا»، «فرهنگ آماری و آمار فرهنگی». با آثاری از بهروز امین، ح - سپهر، علی پاکزاد، رضا اغنمی و ...

Pooyesh
Box 57
195 22 Marsta
SWEDEN



شرکت ساختمانی

در خدمت کلیه هموطنانی است که مایل
به سرمایه گذاری در کارهای ساختمانی و یا

ساختن خانه شخصی هستند.

علاقمندان میتوانند با دفتر شرکت تماس بگیرند.



R.E.S



DÜRERSTRABE 95

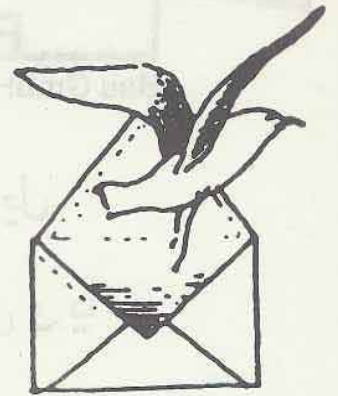
6392 NEW - ANSPACH



06081 - 8978

FAX: 06081 - 43149

AUTO - TEL - 0161 - 2615463



از میان نامه های رسیده

اشتباه چاپی؟

در بارهٔ جعل يك نقل قول در مقاله «باز هم مدرنیسم در شعر فارسی»، نوشته آقای محمود فلکی در آرش شماره ۱۷، توضیح کوتاهی در گوشهٔ گمشده ای از شماره ۱۸ داده اید، و نام آنرا «اشتباه چاپی» گذاشته اید.

من محتوای آن گیومه را نقل می کنم تا ببینید که همه خواننده هائی که آن نقل معمول را خوانده اند به آن گوشه گمشده در مجله نمی رسند، و اگر هم برسند بر نمی گردند تا بدانند که شما از میان آن همه گیومه در آن مقاله، از کدام گیومه حرف می زنید، بنابراین اثر منفی آن جعل در ذهن خواننده خواهد ماند.

آنچه به عنوان يك «اعتراف صادقانه» از قول آقای یداله رویانی به داخل گیومه رفته است اینست: «به من چه مربوط است که در جهان چه می گذرد و اینهمه ستم و کشتار و جنایت وجود دارد. من می خوام بنور از همه این آشوبها و بردها در گوشهٔ خلوتم شعرم را بسازم.»

نویسنده ای به عمد و یا به سهو و یا مبتدی بودن، حرف دهان خودش را به حساب دیگری می گذارد، و این فاحش است. ولی فاحش تراز آن از سر واکردن تصحیح آن از طرف مجله آن هم به این شکل: (جا دادن نکتهٔ روزی در میان چند نکته بی اهمیت دیگر) که اگرچه يك شکر (برای آن که نگویم نیرنگ) ژورنالیستی است، ولی در اخلاق و در پرنسیپ های این حرفه هم نیست. باید ظرفیت داشت و اصلاح کرد و از طرف مندرت خواست، و این چیزها را ما در این توضیح کوتاه نمی بینیم.

می پرسم این توضیح و تصحیح اگر در جهت تمایلات فکری سردبیرمجله بود، آیا در چاپ آن همینقدر آساک به خرج داده بود؟ والا، این که حرف های م. پیوند را بعنوان تمهید ستیزی در شعر، يك بار دیگر از زبان آقای فلکی در آرش بخوانیم و این بار با عصبیت و هتک حرمت بیشتری، خود بخود به

این پاسخ می رسیم که در حوالی «آرش» هنوز رسوب ایدئولوژی های عزیز جای خوش خودشان را دارند. داشته باشند! اما همین که گهگاه برقی از طیف های فکری دیگر را هم می پذیرد، خود غنیمتی است. لندن - اسماعیل یدالهی



● شکرالله وحیدی (استراسبورگ - فرانسه)

دوست همزبان! از آنهمه اظهار لطف و محبت سپاسگزاریم. امید داریم در فعالیت های مشترک فرهنگی با همکاران ایرانی، بیش از پیش موفق باشید. چشم به راه آثارتان هستیم.

● م - ک (آلمان)

ما هم موافقیم که «باید با کتاب های منتشر شده در خارج از کشور، برخوردی انتقادی کرد»؛ اما همانطور که می دانید، هرکاری به ابزار و دانش نحوه ای کار مربوطه نیاز دارد و نوشته ای شما متأسفانه فاقد این الزامات است. چشم به راه آثار دیگری از شما هستیم.

● دکتر کامیاب خلیلی (امریکا)

دوست عزیز! رساله ای پژوهشی شما متأسفانه برای نرج در مجله بسیار طولانی ست. امیدواریم با انتشار آن به صورت کتاب، هموطنان علاقمند را از پژوهش قابل خود محروم نکنید.

● سپهرس سیف (لااهه - هلند)

کاش حجم محدود صفحات مجله را در نظر می گرفتید و (طییرغم توصیه ای دوستان) با ارسال آثار غیر قابل چشم پوشی خود برای آرش، ما را در معنور تا خواسته قرار نمی دادید. امیدواریم همکاریتان با ما - با در نظر داشت حجم محدود صفحات مجله - گسترش یابد.

● بهرام - ی (زار بروکن - آلمان)

دوست عزیز! از درج مطالب ارسالی برای نشریات دیگر، در آرش معذوریم. تنها مطالبی را درج می کنیم که منحصراً برای آرش ارسال شده باشند. چشم به راه آثار دیگری از شما هستیم

● محمد علی شکیبایی (پن - آلمان)

از محبت ها و همکاری هایتان صمیمانه سپاسگزاری می کنیم. برایمان آثار بیشتری بفرستید و در این انبوه مطالب و شرمندگی ما از صفحات محدود مجله، امکان انتخاب بدهید.

● سهراب مازندرانی (لوند - سوئد)

گزارش ارسالی شما، طی این یکسال که از نگارش آن گذشته، حرف های ناگفته ای بسیاری می تواند داشته باشد تا خواننده خود را همعصر اقلیم پر تب و تاب مورد گزارش ببیند. دستتان را به دوستی می فشاریم و امیدواریم همکاری تان با ما همچنان گسترش یابد.

● مرتضی حقیقت (آلمان)

گسترش همکاری تان با آرش، آن را پربارتر می کند. داستان ارسالی را در فرصت مناسب درج

خواهیم کرد.

● نسرین رنجبر ایرانی (هامبورگ - آلمان)

سپاسگزاریم که از تهیه ای مطالب ویژه ای زنان (۱۵ - ۱۴ آرش) قدردانی کرده اید؛ اما دوست عزیز! نسبتی به ما داده اید که مطلقاً با آن بیگانه ایم و وقت خود را صرف نوشتن نقدی کرده اید که خطابش همان نسبت دوران ذهن و عمل ماست.

کار پژوهشی روی جنبه های مختلف مسئله زن (که مسئله ای ست اجتماعی) هیچ پیوندی با «توجه به جنسیت در مقوله هنر و ادبیات» ندارد و این برداشت شما از مطالب ویژه ای زن در آرش ۱۵ - ۱۴، حیرت انگیز است.

دستتان را به دوستی می فشاریم و آرزوی شادکامی برایتان داریم.

● محسن اسدی (سوئد)

با شما درباره ای گفتگوی مورد بحث، هم نظیریم؛ اما دوست عزیز! اوضاع امروز ایران و جهان و نیز تبمیدیان ایرانی با اوضاعی که «فضای باز سیاسی و حقوق بشری کارتر» ش نامیده اید، بسیار متفاوت است. علاوه براین، مجیز گویی یا حتاً طرح سازش با جمهوری اسلامی از سوی هر فرد سرشناسی در خارج از کشور، نباید بیان نظر همه ای روشنفکران تبعیدی تلقی شود. هرکسی با باور خود حرکت می کند و چشم انداز ویژه ای خود را پی می گیرد. کاش، نوشته ای شما، نقدی بود صرفاً درباره ای گفتگوی مورد نظر.

● سعید آوا (سوئد)

از مطلب ارسالی و ارزنده ای شما در حد توان آموختیم. اما متأسفانه زبان ویژه ای مقاله و نحوه ای برخورد با موضوع (به صورت - به اصطلاح - پلیک سیاسی) امکان درج آن را در آرش از ما می گیرد. چشم به راه آثار دیگری از شما هستیم.

● گلبانگ خراسانی (هلند)

از توجه شما به آرش سپاسگزاریم. نمایشگاه نقاشی مورد نظر، حدود یکسال پیش در تهران برگزار شده و سپری شدن این مدت، نرج گزارش زنده از آن را نمی کند. امیدواریم بتوانید مطالب

و گزارشات مشابه را به موقع برایمان ارسال کنید. دستتان را به گرمی می فشاریم.

● ابراهیم هرنیدی (انگلستان)

توجه و نگرانی شما در مورد نا آگاهی هموطنان از مسائل علمی قابل ستایش است. اما دوست عزیز! موضوع و زبان و پرداخت مقاله ای شما، به کار درج در يك نشریه ای علمی و دانشگاهی می آید تا پرتوی بر راه آموزش دانشجویان رشته ای مربوطه بتابد؛ و نه در آرش، که مجله ای ست عمومی با طیف خوانندگان علاقمند به مسائل فرهنگی و اجتماعی.

● باقر شاد (برلین)

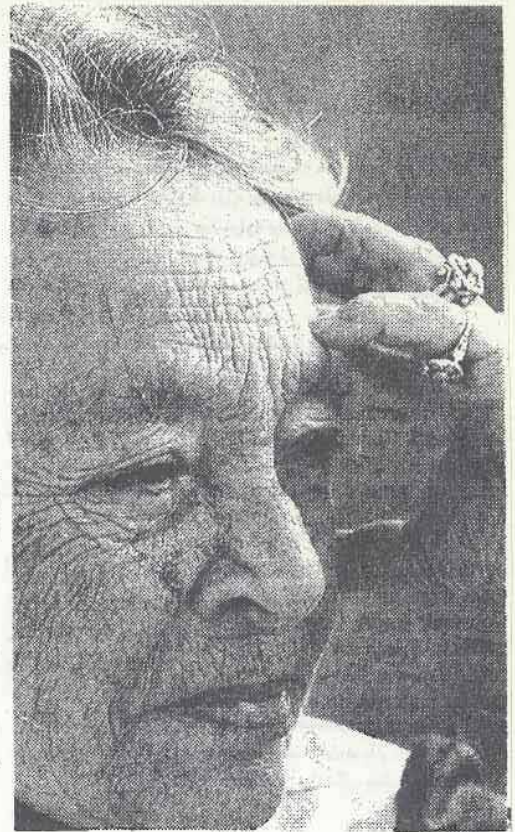
نقد ارسالی را در شماره های آتی درج خواهیم کرد. برایمان بیشتر بنویسید.

● حمید تبریزی (کانادا)

از محبت هایتان به آرش سپاسگزاریم.

□ دید تازه و حرف تازه - خاصه در مورد چهره هائی که در تاریخ معاصر میهن ما نمایانند - مقبولیت و جاذبه ای ویژه ای ایجاد می کند؛ و مطلب مربوط به صمد نیز - با پژوهش از تأخیر در پاسخ - از این قاعده مستثنی نیست.

□ مطلب مربوط به آموزش را در شماره های آتی درج خواهیم کرد.



مدرنیسم در شعر فارسی

دوم سپتامبر، سعید یوسف در سالن دانشگاه گوتنبرگ برای ایرانیان علاقمند به شعرخوانی و سخنرانی پرداخت.

سخنرانی سعید یوسف، با عنوان «مدرنیسم در شعر فارسی» ایراد شد. صبح همانروز، سعید یوسف در نمایشگاه کتاب گوتنبرگ، سخنرانی ای با عنوان «سانسور در ایران» به زبان انگلیسی برای حاضران ایراد کرده بود.

نمایشگاه کتاب در سوئد

در تاریخ ۱۰ سپتامبر، نمایشگاه سالانه کتاب، با حضور ناشرین و مؤسسات کتاب بیش از ۲۸ کشور (عمدتاً اروپائی) از تاریخ دهم سپتامبر به مدت ۴ روز در گوتنبرگ برگزار شد. ۷ مؤسسه انتشاراتی و کتابفروشی ایرانی نیز در نمایشگاه حضور داشتند: انتشارات آرش، انتشارات و کتابفروشی فردوسی، کتابفروشی خیام، کتاب ارزان، نشر باران، فرهنگسرای اندیشه، کتابفروشی Exil. نشر باران بخشی از غرفه خود را به معرفی کتابهای نشر قمره در ایران اختصاص داده بود. سعید یوسف که از طرف فرهنگسرای اندیشه جهت ایراد سخنرانی در این نمایشگاه دعوت شده بود، پیرامون سانسور در ایران سخنرانی کرد.

انجمن پزشکان، دندانپزشکان و دارو سازان

ایرانی در فرانسه

«انجمن پزشکان، دندانپزشکان و داروسازان ایرانی» به همت جمعی از متخصصان این رشته ها، در فرانسه تشکیل شد. این انجمن که تا کنون، سه شماره خبرنامه منتشر کرده، از مهمترین هدف های خود، کمک به هموطنان گرفتار و بیمار در خارج از کشور، و برقراری تماس و رابطه با همکران داخل کشور، و انتقال تکنولوژی علوم پزشکی به میهنمان، را اعلام کرده است. «شورای کاردان انجمن» در نخستین خبرنامه نوشته است: «تعداد پزشکان، دندانپزشکان و داروسازان ایرانی (یا ایرانی تبار)، در حال حاضر، در فرانسه، از چند صد تن متجاوز است.... آنچه امروز با جرات باید بگوییم این است: تا همین اواخر، از نظر فعالیت مشترک پزشکی و علمی، حلاله نامطلوبی وجود داشت. با تشکیل این انجمن، ما سعی در پر کردن این جای خالی را داریم. انتظار و امید ما این است: همه کسانی که با این فکر و این برداشت و با این شور و شوق موافق هستند، ما را یاری و یاری کنند تا به هدف خود برسیم.»

نشانی برای مکاتبه با دفتر انجمن:

A. M. D. P. I.
135 Avenue de Villiers
75017 Paris, France

آرشیو اسناد و پژوهش های ایران

به همت جمعی از پناهندگان ایرانی ساکن برلین، مرکز اسناد و پژوهش های ایران، در این شهر ایجاد شد. این مرکز، که در تلاش ایجاد آرشیو وسیعی از اسناد و کتاب های مربوط به ایران است، تا کنون تعداد قابل توجهی کتاب و اعلامیه جمع آوری کرده، و در دسترس عموم (از طریق مراجعه به مرکز) قرار داده است. هموطنان علاقمند به مسائل ایران - که بویژه در آلمان سکونت دارند - می توانند با ارسال یک نسخه از کتاب ها، جزوه ها و اعلامیه هایی که مربوط به هر دوره و هرتاریخی که در دسترسشان است، به این مرکز، این دوستان را در گسترش آرشیو و کتابخانه ی مذکور یاری رسانند. نشانی:

AFDI
Crelle Str. 22
1000 Berlin 02
GERMANY

جامعه پژوهش های اجتماعی ایران

با تشکیل «جامعه پژوهش های اجتماعی ایران» در برلین، هیئت اجرایی این «جامعه»، اساسنامه ی آن را جهت آگاهی عموم منتشر کرد. در بخش «اهداف جامعه»، از جمله آمده است: سازماندهی پژوهشها در مسائل اجتماعی ایران؛ برقراری ارتباط منظم با پژوهشگران مسائل اجتماعی ایران در داخل و خارج کشور و همکاری با آنان؛ راهنمایی و کمک به دانشجویان و پژوهشگران در دستیابی به منابع پژوهشی؛ کوشش برای ایجاد یک جامعه اروپایی پژوهش های مسائل اجتماعی ایران.

نیز به عن ان نخستین اقدام، این جامعه، «اسناد تاریخی سازمانهای سوسیالیستی و کمونیستی در ایران» را در سه جلد، بزودی منتشر می کند. این اسناد که به کوشش حمید احمدی گرد آمده اند، عبارتند از: بیان حق (سال ۱۳۰۶) به همراه گفتاری درباره تاریخچه فرقه جمهوری انقلابی ایران؛ مجموعه مجله ستاره صرخ (۱۳۱۰ - ۱۳۰۸)؛ مجموعه مجله بیروق عدالت (۱۳۹۶). نشانی مکاتبه ای:

POSTFACH 210671
D - 1000 BERLIN 21
GERMANY

انتشاراتی های مارگارت دوراس

از چاپ رمان او خود داری کردند!

بی شک یکی از خوش شانس ترین نویسندگان عصر ما مارگارت دوراس است؛ که نه تنها او و آثارش موضوع مقالات، مصاحبه ها، نقد ها و بحث های روز در فرانسه و سایرکشورها شده بلکه رمان های او یکی پس از دیگری بصورت فیلم براکران سینما ها پدیدار می شوند. روزنامه ها، و دست اندرکاران فروش فیلم و کتاب همگی چشم بسته منتظر شنیدن کلمه ای، جمله ای، یا دست خالی از اویند تا آنرا از یکدیگر بیایند و نخستین ناشران باشند. اما، گهوم پ ژاگه، نویسنده جوان فرانسوی، از همکاران مجله «راکسین»، چندی پیش در همین بازار داغ «دوراسی» تصمیم گرفت کمی با این نام پراوازه شوخی کند. او یکی از رمان های دوراس (بعد از ظهر آقایی آندسمس) را که قبلاً توسط انتشارات گالیما، منتشر شده و هم اکنون نیز بفروش می رسد، انتخاب کرده و تنها نام شخصیت های کتاب و عنوان آنرا تغییر داده و بجای مارگارت دوراس نام خود را بعنوان نویسنده آن گذاشت و آن را طی نامه ای به سه انتشاراتی مهم فرانسه که در عین حال انتشاراتی های آثار مارگارت دوراس نیز هستند، یعنی گالیما، اندیسون دو مینیوی، و پ ا - ل، فرستاد. کیوم پ ژاگه، در نامه اش توضیح داده بود که تحت تاثیر رمان نو - بخصوص سبک کار مارگارت دوراس است و قصد دارد اولین رمان خود را به چاپ برساند. پس از مدتی، هرس انتشاراتی تقاضای او را مبنی بر چاپ این رمان رد کردند و علت آنرا - طی نامه ای - غیرقابل چاپ بودن چنین اثری و فقدان ارزشهای ادبی آن توصیف نمودند. این نامه ها، عیناً در مطبوعات پرتیراژ فرانسه (۱۲ سپتامبر ۹۲) منتشر شده است.

چشم انداز سینمای ایران

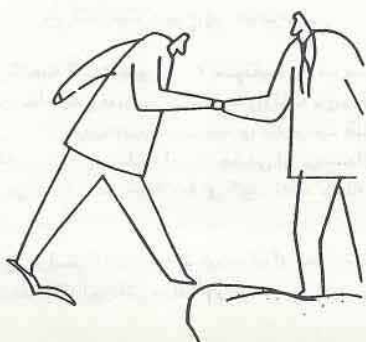
ششم سپتامبر، به ابتکار «انجمن فرهنگی ایرانیان» در نورنبرگ (آلمان)، امینی نجفی پیرامون «چشم انداز سینمای ایران» در این شهر سخنرانی کرد. به همراه سخنرانی امینی نجفی، فیلم «رها» ساخته ی فرخ مجیدی به نمایش درآمد و سخنران با حاضران به گفتگو پرداخت.

کتابی یانایف

از اینکه نتوانستیم اوضاع را تغییر بدهم خود را مجرم می دانم

«یلسین»، طراحان اصلی کودتای سال گذشته اتحاد شوروی و اعضای «کمیته فوق العاده» را به پای میز محاکمه و مصاحبه های تلویزیونی کشانده است، اما آن ها ضمن دفاع از اقدام خود، از اینکه کودتا شکست خورده است اظهار تاسف می کنند. «کتابی یانایف» معارین میخائیل گورباچف و رهبر کودتا، در روز یکشنبه ۱۹ ژوئیه (۲۸ تیرماه) در محاکمه ی تلویزیونی اش گفت: «رویداد های ۱۹ تا ۲۱ اگوست یک کودتا یا توطئه نبود، کوششی بود برای نجات اتحاد شوروی که با سر به اعماق سقوط نکند و با کوه یخی که سرانجام سبب غرق کشور شد برخورد نکند، او که اعلام می کند ۷۰ درصد اهالی روسیه در حال حاضر از طریقی که «کمیته فوق العاده» در آن زمان داشت، حمایت می کنند، در مصاحبه اش اظهار داشت: «من در مقابل مردم روسیه فقط از این نظر خود را مجرم می دانم که نتوانستیم شرایط کشور را تمیز بدهم. من در انجام آن شکست خوردم.»

سرورده های «اناتولی لورکیانف» رئیس مجلس اتحاد شوروی که اکنون در زندان بیسرمی برد نیز در میان کمونیست ها نست به نست و دهان به دهان می گردد. لورکیانف کودتا را راه نجات اتحاد شوروی اعلام می کند، و می گوید «دریغاً، که شکست خورد».



استاد محیط طباطبایی درگذشت

استاد محیط طباطبایی در ۲۷ مرداد (۱۸ اوت) در تهران درگذشت و جنازه اش با حضور گروه بزرگی از اهل انب و فرهنگ ایران، به خاک سپرده شد. هنگام مرگ، ۹۱ سال داشت و بدنبال بیماری طولانی «اسم» درگذشت. آخرین اثر استاد که چاپ شد «مقدمه و تصحیح گلستان سعدی» بود. استاد محیط در دوره ی کار فرهنگی اش، ریاست فرهنگ خوزستان، مدیر چندین مجله تخصصی، مدیر برنامه ی «موزه های دانش» رادیو ایران، و عضو فرهنگستان زبان فارسی بود.

از تازه های آمار

- درسال تحصیلی ۷۰ - ۱۳۶۹، ۷۹۰ هزار و ۴۹۵ نفر درامتحان گزینش دانشجو شرکت کرده اند که از هر ۱۰ نفر، ۷ نفر (هفت درصد) به دانشگاه راه یافته اند. در همین سال افراد ۱۷ ساله و کمتر با ۱۲/۴ درصد بیشترین و افراد ۲۱ ساله با ۵/۳ درصد کمترین درصد قبول شدگان را به خود اختصاص داده اند. - از مجموع ۸۲۲۴ هزار مکاله تلفنی کشور با قاره های جهان درسال ۱۹۹۰ بیشترین ارتباط با اروپا با ۲۶۵۱ هزار مکاله و کمترین ارتباط با اقیانوسیه ۴۶ هزار مکاله بوده است.

تازه های آماره - نشریه مرکز آمار ایران

اشغال بخشی از کتابخانه ملی ایران

جمعه ۶ شهریور، بخشی از کتابخانه ملی ایران توسط پرسنل مرکز تحقیقات فیزیک نظری اشغال شد. مسئولان و پرسنل مرکز تحقیقات فیزیک نظری و ریاضیات، شبانه بخشی از ساختمان کتابخانه ملی را تخلیه و خود برانجا مستقر شدند. بنابه قول رجبی رئیس کتابخانه مذکور، درگیری این دو نهاد (۹) که هربو زیر نظر نهاد ریاست جمهوری هدایت می شوند، به یکسال پیش برمی گردد. گفته می شود دراین «تهاجم»، تعداد بسیاری از کتب خطی که از حفظه های مخصوص به انبار انتقال داده شده بود، آسیب دیده و یا نابود شده است.

یک در صد!

دراولین گردهمایی مسئولان سازمان آموزش کودکان استثنائی در مشهد، دکتر افروز، رئیس سازمان مذکور اعلام نمود که فقط یک درصد از کودکان استثنائی کشور تحت پوشش خدمات توانبخشی هستند. وی علت این امر را کمبود نیروی متخصص درآموزش کودکان استثنائی و کمبود فضاهای آموزشی ذکر کرد. به دنبال سخنرانی دکتر افروز، مدیرکل آموزش و پرورش استان خراسان سخنرانی کرد و بدون پرداختن به مشکلات مذکور، صرفاً به «تهاجم فرهنگی غرب» پرداخت و چاره آن را برپائی نماز جماعت در محافل عمومی مدارس و ادارات ذکر نمود.

بزرگداشت منوچهر محجوبی

یکشنبه ۱۵ شهریور - ۶ سپتامبر - در سومین سالگرد خاموشی منوچهر محجوبی، روزنامه نویس و طنز پرداز که آهنگرهای هنوز در عرصه ی مطبوعات طنز بعد از انقلاب، بی بدیل مانده است، جمعی از دوستدارانش برسرمرز او در گورستان «های کیت لندن» نزدیک مزار مارکس، گرد آمدند.

این مراسم با یک دقیقه سکوت و ایراد سخنانی کوتاه توسط ماشالله آجودانی به اتمام رسید.

خبرهایی از...

جشنواره ی فیلمهای ایرانی

جشنواره ی فیلمهای ایرانی (۷ تا ۲۰ اکتبر) در سینما اتوپای پاریس برگزار می شود. فیلمهای جشنواره: زندگی جاری ست - عباس کیا رستمی - خانه ی خلوت: مهدی صباغ زاده - ناصرالدین شاه آکتور سینما: محسن مخملباف - ترکس: رخشان بنی اعتماد - بدوک: مجید مجیدی - عروس: بهروز افخمی - کارتونهای ایرانی در جشنواره ی کن ۹۲ می باشند.

فیلمهای پایکوت - دستفروش - بای سیکل ران - عروسی خویان - از محسن مخملباف و گلوزاپ از عباس کیارستمی نیز فیلمهای کناری جشنواره هستند.

UTOPIA
9 Rue Champollion
Paris 5
Tel: 43 26 84 65

آغاز دوباره کار سینمای آزاد

بصیر نصیبی، درنظر دارد تا دوباره فعالیت «سینمای آزاد» را - اینبار در خارج از کشور - از سرگیرد او از همه ی کسانی که مایلند دراین کار شرکت کنند، خواسته است تا یاری اش دهند. برنامه هایی که برای پیشبرد فعالیت «سینمای آزاد»، توسط او اعلام شده است، از جمله عبارتند از: انتشار یک خبرنامه به دو زبان (فارسی و آلمانی) - که در شرایط حاضر هر سه ماه یکبار منتشر می شود؛ ایجاد فیلمخانه «آرشیو فیلم» و گردآوری فیلم هایی که محتوای آن با مسائل خارجیان درارتباط است. هم اکنون نیز بیست فیلم با اینگونه محتوا فراهم شده است؛ ایجاد کتابخانه سینمایی... پژوهش پیرامون مسائل خارجیان...؛ ایجاد کارگاه فیلم و ویدئو برای ایجاد اشتیاق بیشتر جوانان به سینما...؛ ایجاد و گسترش این مرکز درشهرهای دیگر...

تدارک برای آرشیو فیلم های ایرانی

ساخته شده در خارج از کشور

تعدادی از علاقمندان به سینما، برتدارک فراهم کردن آرشیوی از فیلم های ایرانی ساخته شده درخارج از کشور، و نیز برگزاری جشنواره ای از این فیلم ها در هاننور (آلمان) هستند. برای برگزاری کاملتر این جشنواره و ایجاد آرشیو مناسب، از دست اندرکاران فیلم درخارج از کشور، خواسته اند تا با نشانانی زیر تماس بگیرند:

Ali Samadi
Sonnenweg . 10 zi . 15
3000 Hannover 1
W. GERMANY

خیام ، فیلسوف و شاعر

«کانون فرهنگی ایران» در دوسلدورف (آلمان) ، طی ماه های ژوئیه و اوت ، دو سخنرانی برگزار کرد. برنامه ژوئیه، افسانه افروز، پیرامون نقش زن درمجلات ادبی ایران، سخنرانی کرد، و در ۲۸ اوت، دکتر بیژن قدیمی درباره ی خیام، دکتر قدیمی درسخنرانی اش جنبه های فلسفی رباعیات خیام را مورد بحث و بررسی قرارداد.

موفقیت «ناصرالدین شاه...» در

دو جشنواره ی جهانی فیلم

«ناصرالدین شاه ، آکتور سینما» ساخته ی محسن مخملباف، جایزه ی بزرگ ویژه ی هیئت داوران و جایزه ی منتقدین بین المللی را در جشنواره ی کارلو ویواری به دست آورد. این جشنواره، درماه ژوئیه در چکسلواکی برگزار شد. فیلم «ناصرالدین شاه...» پس از کسب موفقیت مزبور، در جشنواره ی تاورمینا شرکت کرد و جایزه ی بزرگ این جشنواره را نیز به دست آورد. جشنواره ی تاورمینا ، که بلحاظ اهمیت، دومین جشنواره ی جهانی فیلم - بعد از جشنواره ی ونیز - درایتالیاست، از ۲۴ تا ۳۰ ژوئیه برگزار شد.

«زندگی جاری ست» در جشنواره ی توکیو

«زندگی جاری ست» ساخته ی عباس کیارستمی، امسال برای شرکت در بخش مسابقه ی جشنواره ی جهانی فیلم توکیو انتخاب شده است. جایزه ی نقدی این جشنواره که درسپتامبر برگزار می شود، معادل یکمیلیون فرانک فرانسه است و به کارگردان فیلم مورد نظر، تعلق می گیرد.

کیارستمی، این روزها مشغول فیلمبرداری «نوربین»، حرکت، درشمال ایران است. داستان فیلم «نوربین»، حرکت، به شکلی ادامه ی داستان «زندگی جاری ست» می باشد.

مسافر و باشو غریبه ی کوچک

در بلژیک

سینما «گالری آرنبورگ» (ARENBERG _ GALERIES) بروکسل که در ارائه فیلمهای خوب هنری، بعنوان یکی از سینماهای معتبر بلژیک مشهور است همه ساله در تابستان نمایشهای ویژه ای تحت عنوان «اکران توتال» (ECRAN TOTAL) دارد. «اکران توتال» جشنواره ایست از آثار معتبر سینمایی و یا فیلمهای خوب یکسال گذشته.

«اکران توتال» امسال از اول ژوئیه تا پانزدهم سپتامبر برگزار شد. دراین دوره آثار فیلمسازانی چون اینگمار برگمن - اورسن ولز - چارلی چاپلین - هاوارد هاوکس - ژان لوک گدار - ژاک ریوت - برناردو برتولوچی - ماساکی کوبایاشی - استانی کوبریک - پیر پائلو پازولینی و غیره بر روی اکران آمد. همچنین یادواره ای از «جان کاساوتز» فیلمساز معروف آمریکائی برگزار شد که در آن چند فیلم ازاین کارگردان نمایش داده شد.

«اکران توتال» ۱۹۹۲ در پانزده سناس مختلف «مسافر» ساخته عباس کیا رستمی را نیز نمایش گذاشت. «مسافر»، اولین فیلم بلند کیارستمی، به سال ۱۳۵۲ (۱۹۷۴) ساخته شده است.

سینما «گالری آرنبورگ» امسال به مدت دو ماه «باشو غریبه کوچک»، ساخته بهرام بیضائی را برآکران عمومی آورد و در «اکران توتال» تابستان گذشته (۱۹۹۱) «خانه دوست کجاست» کیارستمی را بعنوان یکی از فیلمهای خوب نمایش درآمده در آن سال، به نمایش گذاشت.

شب شعر بی مرز

ماه گذشته، با حضور ۲۴ شاعر از کشورهای گوناگون، شب شعر بی مرز با نام «شب شعر بی مرز» در «ک» (کانادا) برگزار شد. شب شعر بی مرز، بخشی از برنامه هفته بین المللی فرهنگی «یک» بود که در چارچوب فعالیت های مربوط به فرهنگ های مختلف در کانادا برگزار می شد. حسین شریک ، درشمار ۲۴ شاعر شرکت کننده دراین شب شعر بود ، که شعرخوانی اش توجه چشمگیر بسیاری از حاضران را به شعر او و شعر معاصر ایران جلب کرد.

انتشارات آرش منتشر کرد :

۷۰ کرون	مدایح بی صله (اشعار تا سال ۶۹) : احمد شاملو جلد زرکوب :
۳۰ کرون	قفس شطرنج : مسعود خیام
۳۰ کرون	داستان های دهکده اوین : ن . فاخره
۳۰ کرون	برادرم جادوگر بود : اکبر سردوزامی
۷۰ کرون	چادرهای سیاه (پژوهشی پیرامون ایل عشقانی) : ابوالفضل روحانی
۷۰ کرون	روزگار سپری شده مردم ساخورد - اقلیم باد : محمود دولت آبادی
۳۰۰ کرون	مجموعه کامل هزار و یکشب سه جلدی زرکوب
۲۰۰ کرون	شش جلدی شمیم

فصلنامه افسانه (ادبیات داستانی) شماره ۳ منتشر شد

به زودی منتشر می شود

قصه های کتاب کوچه (جلد ۱) : احمد شاملو

قصه های کتاب کوچه (جلد ۲) : احمد شاملو

دائو و رابطه ها : ع . پاشانی

نه توی عشق و کین تعزیه داران : سردار صالحی

ARASH FÖRLAG Tel : 46. 8. 7957082
Bredby Plan 23nb, Fax : 46. 8. 7606455
163 71 SPANGA - SWEDEN

HOTEL CENTRAL

هتل سنترال

فرانکفورت نبش میدان « بازل پلاتس »

تلفن : 16 - 49.69.23.30.14 تلکس : 41.85.154

هتل سنترال با اتاق های مناسب، يك نفره، دونفره و سه نفره با حمام و

بدون حمام آماده پذیرائی از هموطنان عزیز میباشد.

مسئولان هتل در جهت رفع مشکلات شما و در اختیار گذاردن مترجم و اطلاعات لازم

توریستی و پزشکی و غیره در خدمت شما می باشند.

لطفاً قبل از حرکت ، اتاق مورد نظر خود را به وسیله تلفن یا تلکس رزرو فرمائید.

A Survey of Democracy (continued) :

B. KARIMI - A. KESHTGAR - A. A. LAHIDI - M. MADANI

ARTICLES

Population Study in Iran

M. AZARI

1992 U. S. Presidential Elections

M. MOHIT

Does Anyone Care to Ask ?

M. PAYVAND

Hullabaloo or Critique

A. M. SINÁ

Reaction in School Books

A. SEYF

Marriage and Divorce in Islám and Islamic Iran

M. DARVISH POUR

20th Anniversary of GHASÁN KANFÁNI

T. HAQSHENÁS



INTERVIEW

SAÏD ABÁSPOUR *About Music in IRAN*

M. KAVIR

BOOK / FILM

Study of "Mythology of PIRÁN"

A. SAMÁKÁR

A Debate about European Cinema and American Cinema

trans. S. MOHAMMADI

REPORT

Bloody End to the Socialists' Congress

M. PEYMÁN

POETRY

A. SHÁMLOO - A. ÁHANIN - H. R. RAHIMI - A. AFROUZ

B. AZIZ POUR - M. FALAKI

SHORT STORY

B. SAQÁÏ

SPORTS

Director :
Parviz GHELICHKHANI

Editor - in - chief :
Mehdi FALAHATI
(M. Peyvand)

Address :
ARASH
6. Sq. Sarah Bernhardt
77185 LOGNES
FRANCE

Tel : (1) 40. 09. 99. 08

A.G.P.I.

CREATION
IMPRIMERIE - PUBLICITE